



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ









افتد مقرر بقانون کتاب سنت و موسسن بر قاعده قرن اول که عالمان ریاض  
 و سلف صالح مهت اند و هیچ وسیت از طریق علم بحضرت حق تعالی بهتر ازین  
 ندانست چه درین صلاح عالم و عالمان است نسبت اعتقاد درست با دیگر  
 معاملات که بنده با خدا خود میکند نسبت جانست با کالبد چنانکه کالبد یک باجا  
 پیوستگی ندارد بی حاصل است عملی که با اعتقاد درست پیوستگی ندارد و پیر نیست  
 و هر فتنه که در اسلام ظاهر شد و هر آفتیکه مسلمانان راه یا هم از نشومی اعتقاد ای  
 بد بود و خود باشد من ذلک این کتاب تحفه مظفر المعتقد فی الاعتقاد  
 نام کرده شد و اساس این کتاب بر سه باب نهاد و هر بابی از آن مشتمل بر ده فصر  
**باب اول در بیان بخدای عزوجل باب دوم در بیان بفرشتگان**  
 و کتابها و غیر این باب سوم در دیگر مسایل اعتقادی بر موجب کتاب  
 و سنت و اجماع است و از روی و رویت و تدبیر چنان خواست که این کتاب  
 از طرف سلطنت مستند باشد و با اسم صاحب دولتی معنون گرد و تا او  
 آن در ولایات عوام که بواضع سلطانی مفسر اند افزون تر باشد و حظ آن دیده  
 که در علم نفاذی ندارد و حکم تقلید بزرگتر ازین وجه آنرا اندک برنده برگزیده خدای  
 پادشاهی نقیصه صانع ملک و سلاطین اسلام پادشاه نیاز مند دین پرور  
 در جسم دل درویش نواز سلف سلطان انابک ابو بکر بن سعد زنگی که همواره در نشر  
 و کشف خدا باد عنوان گردانید و بدعا دولتش معطر و هیچ حق گزار ای دجنب

در کار در حاجت  
 صلح سرده  
 شده از استنفا  
 پشت باز نهادن  
 بسوی پیش  
 شنبی الارباب  
 معنون  
 عنوان داده شده  
 عنوان بالفکر  
 و نشان و دیدن  
 و سکر نامه  
 و از آن بفرستد  
 و سلاطین  
 مقیم امور آن  
 مقیم شنبی الارباب  
 مقنن  
 مقنن  
 مقنن





دولت و بی خجسته و میمون و نفع اهل آن مالک بلکه عموم ممالک فارسی  
 زبانان موفور و مکمل و برکات آن بایام همایون عاید **باب اول** در ایمان  
 بخدا عزوجل و این شامل برده فصل فصل اول در معنی لفظ ایمان فصل  
 دوم در آن چه واجب است شراحت آن فریدگار عالم فصل سوم در آنچه آوریم  
 عالم قدیم است و پانزده و بیست و چهارم در اثبات صفات حق جل و  
 علا فصل پنجم در آنچه می باید شناخت از علم اسما و صفات حق جل و علا فصل ششم  
 در مرتب صفات و قسم شکلات و متشابهات فصل هفتم در آنچه کلام خدا  
 تا آفریده است و قرآن کلام الله تعالی است فصل هشتم در رویت خدا تعالی  
 و عزوجل و تقدیر فصل نهم در ایمان بقضا و قدر و بیان ارادت و مشیت  
 فصل دهم در شرح کلمه شهادت و بیان تنزیه در توحید **باب دوم**  
 در ایمان به فرشتگان و کتابها و پیغمبران و آنچه بعد از آن است از احوال آنهمان  
 و این باب نیز شامل برده فصل اول در معنی نبوت و اثبات آن و در  
 میان نبوت و رسالت فصل دوم در ایمان به پیغمبران و بیان آنچه در سنت آن هم  
 است از خصایص و مراتب ایشان فصل سوم در ذکر رسالت خاتم الانبیا و  
 بیان معجزات او فصل چهارم در شرح ایمان بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بیان آنچه در سنت آن هم است از منزلت ایمان بر رسول علیه السلام فصل پنجم  
 در ایمان به طاعت خدا تعالی فصل ششم در ایمان بکتابها خدا تعالی فصل هفتم



در ایمان بروز باز پسین از دنیا فصل ششم در ایمان بعبث بعد از مرک فصل نهم  
 در ایمان بدانچه واجب است از احوال انجمن و ذکر بر ترتیب فصل دهم در ایمان  
 بشرط ساعت و بیان آن باب سوم در بیان دیگر مسایل اعتقاد  
 بر آنچه مستضاکت و سنت و جماعت است و این باب نیز مشتمل بر ده فصل  
 فصل اول در وجوب امامت فصل دوم در شرایط امامت فصل سوم در  
 آنچه امام بحق است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنهما  
 بود فصل چهارم در مراتب صحابه رضی الله عنهم و توقیر ایشان فصل پنجم در حکم  
 فرق امت و بیان آنکه بنده بگناه کافر نشود و بیان بدعتیکه موجب کفر بود  
 فصل ششم در بیان حکم گناه کاران است فصل هفتم در بیان جواب چند مسأله  
 از بدعتها معتزله که دانستن آن از مهم است فصل هشتم در جواز نسخ و اثبات  
 آن چند مسأله از مبتدعات رد و افضح فصل نهم در مسئله روح و بیان آنچه از توابع  
 آنست فصل دهم در برابر او چند مسأله که بعضی از اهل حق نیز در آن اختلاف کرده  
 اند **باب اول** در ایمان بحد لغز و جل و این مشتمل بر ده فصل است فصل  
 اول در معنی ایمان - معنی لفظ ایمان تصدیق است و تصدیق بر است  
 داشتن و باور داشتن است کسی را در آنچه گوید و لفظ ایمان از امن گرفته  
 اند که ضد خوف است و معینش اطمینان است و بیان این سخن آنست که چون  
 خبر دهنده کسی را از چیزی خبر دهد و آنکس آن خبر را بحقیقت نداند لابد متردد باشد

که این بحقیقت بحقیقت کج و نیست فرمود زنده رسیده ایمر که دیدگاه ویرا دبار اعتقاد بازشا بود خدا بودت دار در با خود و نایستد و نایستد در با تو ایستد و نایستد در با تو ایستد و نایستد در با تو ایستد



و بدان محتاج است یاد کرده میشود انشاء الله تعالی و تقدس فصل دوم در آنچه  
 واجب است از ساختن آفریدگار عالم اول چیزی که واجب میشود بر کسی از خدا  
 بجا خطاب است در امر و نهی آنست که بداند که عالم را بجملی آفریدگاری است  
 و آن یک خداست جل و علا و عالم نامی است مرا چیزی را که جز خدا عز و جل است  
 اکنون بدانند بیشتر عوام مسلمانان آنانند که مادران و پدران ایشان از مسلمانانی  
 زانمیده اند و پرورده و کلمه توحید در زبان ایشان نهاده و تعلیم و تربیت  
 کرده و بسبب ایشان رسانیده که خدای یکی است و قدیم است و هیچ چیز مانندگی  
 ندارد و هر چه جز اوست آفریده اوست و اهل دین خود را بر شهادت و زکوة و زهد  
 و حج و بانگ و نماز و قرآن خواندن علم حلال و حرام آموختن یافته اند بقلید  
 ازین جهت دوستی دین حق در دل ایشان شیرین شده است و آرا حق دانستن  
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نشانیها صدق و از معجزات او و غیر آن سپاسی زمان بزمان بی شک بایشان  
 رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان ثابت شده و دانسته اند که بتوحید  
 و طاعت خداست دعوت میکرد بدین حجت ربانی و درستی این دین عقیده ایشان  
 گشته است و ایان این قوم درست است و پسندیده اما قاطب ازین آنست  
 که جهل کنند که این معانی از نظر و اندیشه نوعی از دلیل پیش ایشان روشن شود  
 تا بنیاد دین ایشان استوار تر باشد و اما بر آنچه خداست تعالی در قرآن یاد کرده است

و بدان محتاج است یاد کرده میشود انشاء الله تعالی و تقدس فصل دوم در آنچه  
 واجب است از ساختن آفریدگار عالم اول چیزی که واجب میشود بر کسی از خدا  
 بجا خطاب است در امر و نهی آنست که بداند که عالم را بجملی آفریدگاری است  
 و آن یک خداست جل و علا و عالم نامی است مرا چیزی را که جز خدا عز و جل است  
 اکنون بدانند بیشتر عوام مسلمانان آنانند که مادران و پدران ایشان از مسلمانانی  
 زانمیده اند و پرورده و کلمه توحید در زبان ایشان نهاده و تعلیم و تربیت  
 کرده و بسبب ایشان رسانیده که خدای یکی است و قدیم است و هیچ چیز مانندگی  
 ندارد و هر چه جز اوست آفریده اوست و اهل دین خود را بر شهادت و زکوة و زهد  
 و حج و بانگ و نماز و قرآن خواندن علم حلال و حرام آموختن یافته اند بقلید  
 ازین جهت دوستی دین حق در دل ایشان شیرین شده است و آرا حق دانستن  
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نشانیها صدق و از معجزات او و غیر آن سپاسی زمان بزمان بی شک بایشان  
 رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان ثابت شده و دانسته اند که بتوحید  
 و طاعت خداست دعوت میکرد بدین حجت ربانی و درستی این دین عقیده ایشان  
 گشته است و ایان این قوم درست است و پسندیده اما قاطب ازین آنست  
 که جهل کنند که این معانی از نظر و اندیشه نوعی از دلیل پیش ایشان روشن شود  
 تا بنیاد دین ایشان استوار تر باشد و اما بر آنچه خداست تعالی در قرآن یاد کرده است

و بدان محتاج است یاد کرده میشود انشاء الله تعالی و تقدس فصل دوم در آنچه  
 واجب است از ساختن آفریدگار عالم اول چیزی که واجب میشود بر کسی از خدا  
 بجا خطاب است در امر و نهی آنست که بداند که عالم را بجملی آفریدگاری است  
 و آن یک خداست جل و علا و عالم نامی است مرا چیزی را که جز خدا عز و جل است  
 اکنون بدانند بیشتر عوام مسلمانان آنانند که مادران و پدران ایشان از مسلمانانی  
 زانمیده اند و پرورده و کلمه توحید در زبان ایشان نهاده و تعلیم و تربیت  
 کرده و بسبب ایشان رسانیده که خدای یکی است و قدیم است و هیچ چیز مانندگی  
 ندارد و هر چه جز اوست آفریده اوست و اهل دین خود را بر شهادت و زکوة و زهد  
 و حج و بانگ و نماز و قرآن خواندن علم حلال و حرام آموختن یافته اند بقلید  
 ازین جهت دوستی دین حق در دل ایشان شیرین شده است و آرا حق دانستن  
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نشانیها صدق و از معجزات او و غیر آن سپاسی زمان بزمان بی شک بایشان  
 رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان ثابت شده و دانسته اند که بتوحید  
 و طاعت خداست دعوت میکرد بدین حجت ربانی و درستی این دین عقیده ایشان  
 گشته است و ایان این قوم درست است و پسندیده اما قاطب ازین آنست  
 که جهل کنند که این معانی از نظر و اندیشه نوعی از دلیل پیش ایشان روشن شود  
 تا بنیاد دین ایشان استوار تر باشد و اما بر آنچه خداست تعالی در قرآن یاد کرده است

و بدان محتاج است یاد کرده میشود انشاء الله تعالی و تقدس فصل دوم در آنچه  
 واجب است از ساختن آفریدگار عالم اول چیزی که واجب میشود بر کسی از خدا  
 بجا خطاب است در امر و نهی آنست که بداند که عالم را بجملی آفریدگاری است  
 و آن یک خداست جل و علا و عالم نامی است مرا چیزی را که جز خدا عز و جل است  
 اکنون بدانند بیشتر عوام مسلمانان آنانند که مادران و پدران ایشان از مسلمانانی  
 زانمیده اند و پرورده و کلمه توحید در زبان ایشان نهاده و تعلیم و تربیت  
 کرده و بسبب ایشان رسانیده که خدای یکی است و قدیم است و هیچ چیز مانندگی  
 ندارد و هر چه جز اوست آفریده اوست و اهل دین خود را بر شهادت و زکوة و زهد  
 و حج و بانگ و نماز و قرآن خواندن علم حلال و حرام آموختن یافته اند بقلید  
 ازین جهت دوستی دین حق در دل ایشان شیرین شده است و آرا حق دانستن  
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نشانیها صدق و از معجزات او و غیر آن سپاسی زمان بزمان بی شک بایشان  
 رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان ثابت شده و دانسته اند که بتوحید  
 و طاعت خداست دعوت میکرد بدین حجت ربانی و درستی این دین عقیده ایشان  
 گشته است و ایان این قوم درست است و پسندیده اما قاطب ازین آنست  
 که جهل کنند که این معانی از نظر و اندیشه نوعی از دلیل پیش ایشان روشن شود  
 تا بنیاد دین ایشان استوار تر باشد و اما بر آنچه خداست تعالی در قرآن یاد کرده است

و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی  
 و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی  
 و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی

از جهت او دلیل ما اقتضای می کنیم و بحمد الله در آن کفایتی هست و علمای سلف  
 که پیشوایان اهل سنت و جماعت اند این نوع پسندیده اند پس هر که پیروی  
 ایشان کند دل و دینش به سلامت باشد چه متابعت ایشان مبارک است  
 و مخالفت ایشان مشوم اکنون تحت تعالی در قرآن مجید میفرماید که **وَالْحُكْمُ لِلَّهِ**  
**وَاحِدٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** یعنی خدای شامخ است که در ذات  
 و صفات یکتا و بی همتا است نیست بجز وی خداوندی و او مبر بانست  
 بر بندگان و بخشایش او فراوانست بر مومنان و دلایل قرآنی بر این باطنست  
 که عالم آفریده است و آفریده بی آفریدگار نباشد و پس آفرین فرمود که **إِنِّي**  
**خَلَقْتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَاجْتَلَدًا لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْقُلُوبِ**  
**الَّتِي تَجْرِي فِي الْبِحْرِ مَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلْنَا اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ**  
**مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبِتِ فِيهَا مِنْ كُلِّ**  
**دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسْتَبِينَ لِسَمَاءٍ وَادْوَابِ**  
**الْأَرْضِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** معنی این آیه آنست که بدست منی و راستی  
 که در آفرینش آسمانها و زمین و در آمدن و شدن شب و روز در آفرید و گوید  
 آن و در کشتی که در دریا میرود بسبب منفعت مردمان و در آنچه خدا بر خدای  
 فرو فرستاده است از باران و برف و نایگ پس زمین را جدا از آسمان و در  
 بدان زند کرد و در آنچه در زمین بر آن گنجه است و از عدم بوجود آورده از جنات

نماید و فایده اینست که  
 از باسوی الله است و همین در خطبه  
 تمام فضا میگوید بر عالم حق  
 هیچ زیرا که هست و جوهرت مستعمل  
 بتبار الله و او تقدیر است  
 و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی  
 و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی  
 و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی

و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی  
 و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی  
 و در آنکه با و تبار و اولاد و خواه حاکم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذا سب عیسی

















والله اعلم بالصواب  
 كتاب تفسير القرآن  
 ۱۹

اضافت کرده است از صفات اضافتی خاص ذاتی چنانکه فرموده است  
 ولا یحیطون بشئی من علیہ الا بما شاء انزلہ بعلم انفسا  
 انزل بعلم الله ذوالقوة المتین اولمیر و ان الله الذی  
 خلقهم هو اشد منهم قوی فلله العزة جمیعاً والفضل  
 العظیم ذوالجلال والاکرام و بزرگ مسلمان است و بقرآن معتقد  
 ویرا در اثبات صفات این آیتها بسنده است والله معتصمک  
 عن الضلالة فصل پنجم در آنچه می باید شناخت از علم اسما و صفات  
 حق جل و علا را اسما است و صفات چون ذات قدیم او ازلی است و ابدی  
 و اگر بنوعی او بودی هیچ آفریده نامی از نامها وی یا صفتی از صفتهای وی  
 نتوانستی گفتن زیرا که در وسع محدث نیست که قدیم را از خود جفتی کنی یا نام  
 بند و حق تعالی و تقدس موصوف است بصفات خویش و نام برده بر اسما  
 خویش اگر خلق ویرا صفت کنند و اگر نکنند و اگر نام بر ندیانه بر ند و وصف  
 کردن بندگان آفریدگار را جل و علا به صفتی چون عالم و قادر و متکام حکایت  
 کردن است از صفتی که آن صفت قائم بذات او یعنی از خود زنده و بزرگ  
 زسد و بیان این سخن آنست که گوئیم خدا اینجالی موصوف است بصفات  
 علم از ذات او بر تیره و اگر خلقان او را بعام وصف کنند و اگر نکنند و جواب  
 آنست که گویند ذات او قائم است به وصف کنندگان آنست آنست

در این آیه از صفات الهی که در این آیه آمده است و در این آیه آمده است

اع و لا یحیطون بشئی من علیہ  
 آفریدگان او را  
 معلوم است که بدانند  
 او خواهد که بدانند  
 مع ذلک و اولمیر  
 خاصیت او و اولمیر  
 عاقل است از ایشان  
 بلاغت است  
 در این آیه از صفات الهی که در این آیه آمده است و در این آیه آمده است

در این آیه از صفات الهی که در این آیه آمده است و در این آیه آمده است

لصفه قدیم محدث باشد و آنچه بجدت قایم باشد محدث باشد و دیگر آنکه اهل  
 شرک خدای را عز و جل به چیز نامناسر که بروی رو نیست و صف کرده اند و اگر او را  
 به صفت کردن و صف کنندگان موصوف دانند آن نامسرا را صفت او گفته  
 باشد فقال الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً و چون دانستند  
 که خدایتعالی موصوف است به صفت خویش و مسمی است بنام خویش نه بوصف  
 و تسمیه خلق باید دانست که هیچ راه نیست بدانستن اسما و صفات خدایتعالی الا  
 از کتاب خدایتعالی از آنچه از پیغمبر مرسل صلی الله علیه و آله وسلم خبر درست بارسیه  
 چنانکه با وجود این خبر عند انکسی که از قبول نکند منقطع باشد زیرا که آفریده از خود راه  
 به صفات آفریدگار تواند برد و بعقل و قیاس آن تصرف نتواند کرد و چون این دانسته  
 شد باید که در اسما و صفات خدایتعالی آنچه در قرآن است و در خبر درست که علماء است  
 از درست دانسته اند درنگزد و بلفظی دیگر باز نگویید و اگر چه معنی آن به یکدیگر نزدیک  
 باشد معرفت بجا علم بر خدایتعالی اطلاق نتوان کرد و عشق بجا محبت نتوان گفت  
 سخا بجا جود نتوان گفت زیرا که این الفاظ در صفات شنیده نشده از کتاب و زان  
 سنت و اگر کسی بر دلیری کند کمینه احوال و آن باشد که به بدعت و ضلالت  
 منسوب کرده و از جمله آنست که بدانند که صفات خدایتعالی از عین اوست نه غیر او  
 یعنی نه او نه جز او زیرا که صفت موصوف نباشد و موصوف صفت نباشد و اگر کسی  
 گوید من صفت خدای را می پرستم باطل گفته باشد و همچنین اگر گوید جود من جیاست

و علم و وق  
 است و  
 یا علم با  
 نیست  
 گویند که  
 روا باشد  
 بدانند که  
 پیش از  
 تقضاً  
 مقدور  
 نیست  
 یا متض  
 نیست  
 اورون  
 و بدان  
 و بر لوه  
 قدیم

این صفت است و در نزد  
 صفات و در نزد  
 صفات خدایتعالی نیست  
 ذات و نیست غیر ذات از بهر  
 صفات ثابت  
 باید که در ذات بی او بود باشد و در ذات  
 صفات موجود  
 نبوده است و اگر غیر بودی با یکی  
 که جایی از انفسک بودی و صفات  
 خصیجان و صفات متغیر است انفسک  
 عقاید نفسی  
 او از ذات  
 صفات خدایتعالی نه عین  
 صفات خدایتعالی بسم الله الرحمن الرحیم  
 و نه غیر ذات چنانچه اعراب بسم الله الرحمن الرحیم  
 که نه عین بسم الله است و نه غیر او زیرا که  
 خواندن لفظهای بسم الله خواندن  
 صفتی است نباید و نیز خواندن  
 اعراب بسم الله است نشود











در آن توان کردن یا کماز در آن راهی باشد یار و باشد که آنرا آسان فرمایند  
 و خدا تعالی باین معنی در قرآن مجید اشارت فرموده در آخرین آیت قل انما  
 حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والابغی  
 بغیر الحق وان تشرکوا بنا لله مالم ینزل به سلطانا وان  
 تقولوا علی الله ما لا تعلمون و در ذوق اندرین باب از حدیثی است  
 و سنت ایشان از آنجا باز داشت در گذشته فرقه در تحقیق آن آسانی در آیت  
 و احادیث صفات آمده است و حمل آن بر ظاهر معنی چندان غلو کردند که تشبیه  
 و تمثیل رسانیدند و وقتی در نفی ظاهر آن از حقیقت با مجاز بردن چندان مبالغه  
 نمودند که تعطیل رسانیدند و آسانی صفات را منکر شدند و ظاهر آنرا بی حقی  
 تشبیه نام کردند و هر یک ازین دو گروه بر ضلالت اند و مذنب حق و راست  
 آنست که ازین دو طرف سلیم باشند و سخن این سنت و جماعت که سواد عظیم  
 در آنچه در قرآن آمده است و در حدیث درست آمده از صفات آنچه بمعنی صفات  
 باز میکرد و بر سه قسم یکی در آنچه وضیحات است چون علم و قدرت و کلام  
 حق آنست که البته در آن تا وین جای ندارند و حقیقتش آنست که ظاهر آن  
 بدان دلالت میکند و قسمی دیگر آنست که حمل بر ظاهر باید کردن و هم بر آن لفظ  
 که آمده است را ندن و معنی آن با مجاز نباید بردن چون عالم طبعی و یقین نام  
 در آنچه پوشیده می ماند از حقیقت آن حاصل نیست بر او قیاس کشف حقیقت

در آن توان کردن یا کماز در آن راهی باشد یار و باشد که آنرا آسان فرمایند  
 و خدا تعالی باین معنی در قرآن مجید اشارت فرموده در آخرین آیت قل انما  
 حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والابغی بغیر الحق وان تشرکوا بنا لله مالم ینزل به سلطانا وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون و در ذوق اندرین باب از حدیثی است و سنت ایشان از آنجا باز داشت در گذشته فرقه در تحقیق آن آسانی در آیت و احادیث صفات آمده است و حمل آن بر ظاهر معنی چندان غلو کردند که تشبیه و تمثیل رسانیدند و وقتی در نفی ظاهر آن از حقیقت با مجاز بردن چندان مبالغه نمودند که تعطیل رسانیدند و آسانی صفات را منکر شدند و ظاهر آنرا بی حقی تشبیه نام کردند و هر یک ازین دو گروه بر ضلالت اند و مذنب حق و راست آنست که ازین دو طرف سلیم باشند و سخن این سنت و جماعت که سواد عظیم در آنچه در قرآن آمده است و در حدیث درست آمده از صفات آنچه بمعنی صفات باز میکرد و بر سه قسم یکی در آنچه وضیحات است چون علم و قدرت و کلام حق آنست که البته در آن تا وین جای ندارند و حقیقتش آنست که ظاهر آن بدان دلالت میکند و قسمی دیگر آنست که حمل بر ظاهر باید کردن و هم بر آن لفظ که آمده است را ندن و معنی آن با مجاز نباید بردن چون عالم طبعی و یقین نام در آنچه پوشیده می ماند از حقیقت آن حاصل نیست بر او قیاس کشف حقیقت

اصابع الرحمن اشارت  
 بین اصبعین عز  
 عجز قلبه لم یجد  
 عجز قلبه لم یجد  
 عجز قلبه لم یجد

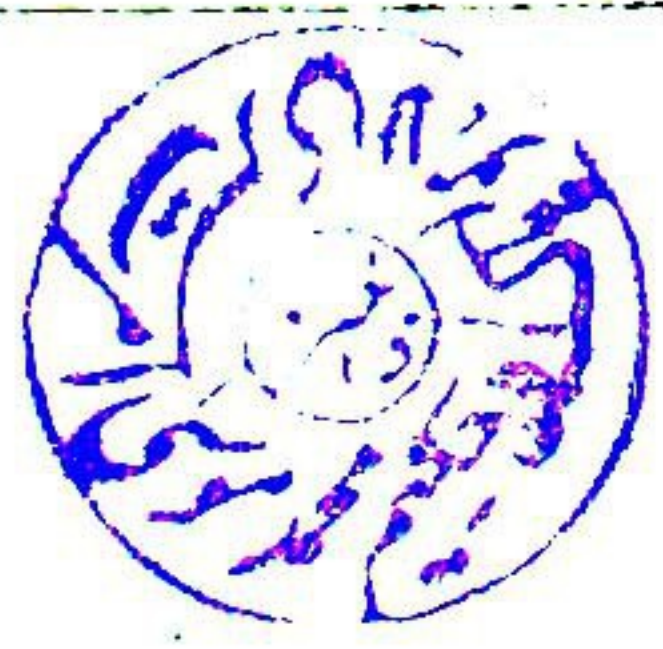




از آن قسم شمریم که وہ ما یعلم تاویلہ الا اللہ و قسم دیگر ہے کہ آن حقیقت  
 نہ از قسمها صفات است لیکن در آن اشارت است بمعنی از معانی صفات  
 بلفظی چیز کہ بالفاظ صفات مشابہتی دارد و در لغت عرب جو آن روشن  
 است و معنی آن بود آن قسم را تاویل باید کرد و اگر حمل آن بر معنی کنند کہ ظاہر  
 آن اقتضاء آن میکنند کما ہی باشد و از آنجا است کہ یا حَسْرًا عَلَی مَا  
 فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** عالم هرگز در تاویل این توقف نکند حدیث  
 الْحَجْرُ الْأَسْوَدُ عَيْنُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ حَمَلٌ أَنْ يَطَّاهِرَ حَمَلٌ الْحَادِ بَابِ  
 لَا جَدُّ نَفْسِ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اگر بطاہر حمل کند باطل باشد  
 مَنْ آتَانِي مِثْقَالَ أُتَيْتُهُ هَرَّةً وَلَهُ آيِنٌ رَابِطًا بِحَمَلٍ كَرِيمٍ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** معنی  
 این روشن حقیقتی است تا صفت احسان و کرم بر بندگان تجلی کند  
 بقدر فهم ایشان بزبان پیغمبر ایشان رسانید کہ مَنْ آتَانِي مِثْقَالَ أُتَيْتُهُ  
 هَرَّةً وَلَهُ وَمَرَادُ ذَلِكَ مَعْنَى مَعْلُومٍ لِبُودِ كُنْتِ كَمَا هَرَّ عَمَلٌ كَمَا تَوْبَدَانِ مِنْ تَقَرُّبِ مَا  
 مِنْ تَرَابِضِ عَآءِ الْمَكَافَاتِ كَمَا وَبَعْضِ الْأَحَادِيثِ هَيْسَتْ أَرْبَعٌ يَأْتِيَنَّ بِرِيسْرِ  
 أَيْ مُشْكَلٌ وَتَأْوِيلُهَا دَشْوَارَةٌ أَيْ كَرِيمَةٌ وَتَأْوِيلُهَا ضَرْبٌ مِنْ تَقَرُّبِ مَا  
 تَأْوِيلٌ مُوَافِقٌ أَنَّ الْفَاعِلَ مُتَعَذِّرٌ بِتَكْلِيفِ دَرْتَاوِيلِهَا شَرْحٌ كَرِيمٌ حَرَامٌ  
 است و از آن قبیل کہ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
 اہل حق در مرتب صفات بیان مشکلات و مشابہات و آنرا فوق

فانصت  
 لاصباح  
 کلام خدای  
 است و  
 و اورا کلام  
 مستکرم بود  
 جواب هر  
 بیکی از وی  
 بردارند  
 خدایر  
 خدایر  
 کردن و  
 که خدایت  
 است  
 آفریده  
 مخلوق  
 کردی  
 کہ گویند

فانصت  
 لاصباح  
 کلام خدای  
 است و  
 و اورا کلام  
 مستکرم بود  
 جواب هر  
 بیکی از وی  
 بردارند  
 خدایر  
 خدایر  
 کردن و  
 که خدایت  
 است  
 آفریده  
 مخلوق  
 کردی  
 کہ گویند





که فی یوم و چون چیزی که آفریده می شود بگفت خداست آفریده می شود و از قول  
 خدا آفریده بود آن قول بقولی دیگر حاجت بود تا آفریده شدی و در قول دوم سهوا  
 و ناخاکه نهانند و همچنین سخن گفته شود و این فاسد است و الله سبحانه علم بالصواب  
 و ایشان آینه را تاویل کنند و گویند ما از این آیه آنست که آنچه خواهد کند حقیقت  
 قول کن این مخالف است زیرا که خداست آفریده و گویند که این لفظ پس با هم میکند  
 بدانکه پیش از بودن قول کن بوده او بر مذہب این مستبدان فرقی نیست در  
 فضیلت شنیدن سخن خدا میان موسی علیه السلام و میان جهودان بلکه بر وجه  
 ایشان این فضیلت جهود از تمام تر باشد که موسی اصلوات الله علیه یراک ایشان  
 میگویند که حق تعالی کلام را در درخت بیافرید پس موسی علیه السلام از درخت  
 بشنید و جهودان از موسی علیه السلام شنیدند و لابد شنیدن از موسی  
 صلوات الله و سلامه علیه فاضل تر است از آنکه از درخت و گویند کلام آنست  
 که فرشته را الهام کند و فرشته با پیغمبران بگوید و از آنچه فرشته در خود یابد از الهام  
 آنرا کلام شایسته است هر معرفت که خداست تعالی در دل بندگان خود نهاد کلام خدا  
 بودی و مذہب ایشان آنست که گفته مردمان کرده ایشانست نه خدای آفرید  
 و این مقدار ظهار رشتی عقاید ایشان از گفته شد و اگر ابطل مذہب ایشان از گفته  
 خدا و رسول خداست قال الله تعالی وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا  
 وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا وَذَقَالَ اللَّهُ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ

وکیست راست گو است صدق  
 قیلا از نظای درین قول  
 و من اصدق و کیست  
 صدق ازین الله حدیثا از خدا  
 راست گوئی از جهت قول و وعده  
 راست گوئی را در سخن و وعده حق تبار  
 راست گوئی از آن نفعی است و خدا از نقصان  
 است و تفریبی است  
 گفت خداست که میگوید  
 و خداست که مطابقت و اوج است  
 توانسته

و کلام  
 که رسم  
 آن از  
 پسند  
 در تب  
 مشکا  
 که قرآ  
 خوان  
 کلام  
 است  
 اعط  
 می بر  
 و از  
 نیاز  
 در  
 قرآ











لا حول ولا قوة الا بالله

سوال در دنیا بود پس نفی نم  
از بیسوی این مصروف  
بود چه جواب باقتضای  
از روی لغت از تکل خود  
بجمله خبر داد و آن عبارت  
است از نفی خود و سبب  
تا باین رسیده و خبر  
تقتال فرموده و خبر  
ناظره الی و تکیان کت و خبر  
مضاف با بیسوی و خبر  
بجمله الی بود پس خبر  
تصرفی است که در  
حکم کردن

که شبهات ایشان چون لهای ایشان تاریک است و ایشان از انوار کتاب و سنت  
روی گردانیده اند و در ظلمات شبهات رفته و هر که بر فی ایشان رود گمراه شود  
و نظر در آنچه یاد کریم بر آن بود تا کسی سخن ایشان فرقیته نشود و بداند که شبهات  
ایشان همه ازین باب است و اگر نه ما را در یاد کردن این بحمد الله حاجتی نیست قول ما  
درین باب کتاب و سنت است و بر عقول و محسوس خود ما می گوئیم اگر منکر رویت  
بر خلاف ملت اسلام است سخن با و از توحید و نبوت باید گفتن نه از رویت  
و اگر از اهل قبله است قرآن و خبر درست برو بخت است هر که رسول را صلی الله  
علیه و سلم پیغمبری برست داشت هر چه از پیغمبر درست بوی رسد و در نسق  
سخن روشن باشد که مراد از آن صیحت از ابطاهر و باطن قبول باید کرد اگر  
عقل وی از شناخت کیفیت آن عاجز آید و هر که در چنین با ایمان وی بغیب در  
باشد و او پیرو او و او خود بانه پیرو پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اکنون حقیقتا  
در قرآن گفته است وجوه یومئذ ناظرة الیها ناظرة یعنی راز  
روها باشد تازه بخدا خود نگران و در لغت عربین آیه را بر آنچه گفتیم  
دیگر ندارد و نظر بمعنی اعتبار با و اینجا معنی روانیست زیرا که اینجهان زسرا  
اعتبار است و بمعنی نخشایش و محمربانی باشد اما چون بدین معنی با اطلاق از  
از بنده بخدا و انبیا چه نظر بخشایش از خدا بنده باشد از بنده بخدا تغوا و این  
معنی از بنده بخدا و انبیا شد و معنی از نظر انبیا چون الی آن با معنی بخدا

بجمله خبر داد و آن عبارت  
است از نفی خود و سبب  
تا باین رسیده و خبر  
تقتال فرموده و خبر  
ناظره الی و تکیان کت و خبر  
مضاف با بیسوی و خبر  
بجمله الی بود پس خبر  
تصرفی است که در  
حکم کردن

و در دنیا بود پس نفی نم  
از بیسوی این مصروف  
بود چه جواب باقتضای  
از روی لغت از تکل خود  
بجمله خبر داد و آن عبارت  
است از نفی خود و سبب  
تا باین رسیده و خبر  
تقتال فرموده و خبر  
ناظره الی و تکیان کت و خبر  
مضاف با بیسوی و خبر  
بجمله الی بود پس خبر  
تصرفی است که در  
حکم کردن





این قوت نه نهاده است تا میان این آیه و جوه یومئذ ناضرة در معنی جمع  
 کرده باشیم و کتاب خدا را بعضی بعضی رد کرده باشیم و اگر گویند خود این آیه را تاویل  
 کنند تا موافق این با گوئیم ما روشن کردیم که آیه و جوه یومئذ ناضرة بر آن وجه  
 که شما میگویند تاویل نمیتوان کردن زیرا که ظاهر است که مراد صیبت و چون دو نص  
 چنین بهم جمع آیند آنچه در آن تشابهی با برودنی آنچه ظاهر است تاویل باید کرد و اگر در  
 قرآن آیتی که دلالت میکند بر رویت نبودی حمل آیه کلامی که آه بصر هم بر همین  
 نشایتی کردن گفتیم زیرا که جز از آنکه معنی لفظ آیت است احادیث بسیار درست  
 و اثبات رویت آمده است احادیث درست از رسول صلی الله علیه و سلم با  
 رسیده باشد خاصه چون چیزی باشد که نسخ در آن روایت نیست و بیان حکم کند  
 بر سدر آن احادیث بسیار است دین باب گروهی تمام از صحابه رضی الله عنهم از رسول  
 صلی الله علیه و سلم از نقل کرده اند و من احادیث روایت بروایت هفده تن  
 از صحابه در کتب حدیث یافت ام صهیب بن سنان و خنیفه بن الیمان  
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و ابو موسی الاشعری ابو هریره الاسلمی  
 و ابو هریره الدؤیمی زید بن ثابت الناصری و ابو ذر بن العقیلی و ابوامانته الباهلی  
 و الش بن مالک جابر بن عبد الله الانصاری و ابو سعید بن خذری و عدی بن ابی طالب  
 و جریر بن عبد الله البجلی و عدی بن ارضایه و ام المومنین عایشه رضی الله عنهم اجمعین  
 و اجماع قرن اول که اعتبار باجماع ایشان است بر وجوب قول تو رو منعقد شده است

این قوت نه نهاده است تا میان این آیه و جوه یومئذ ناضرة در معنی جمع  
 کرده باشیم و کتاب خدا را بعضی بعضی رد کرده باشیم و اگر گویند خود این آیه را تاویل  
 کنند تا موافق این با گوئیم ما روشن کردیم که آیه و جوه یومئذ ناضرة بر آن وجه  
 که شما میگویند تاویل نمیتوان کردن زیرا که ظاهر است که مراد صیبت و چون دو نص  
 چنین بهم جمع آیند آنچه در آن تشابهی با برودنی آنچه ظاهر است تاویل باید کرد و اگر در  
 قرآن آیتی که دلالت میکند بر رویت نبودی حمل آیه کلامی که آه بصر هم بر همین  
 نشایتی کردن گفتیم زیرا که جز از آنکه معنی لفظ آیت است احادیث بسیار درست  
 و اثبات رویت آمده است احادیث درست از رسول صلی الله علیه و سلم با  
 رسیده باشد خاصه چون چیزی باشد که نسخ در آن روایت نیست و بیان حکم کند  
 بر سدر آن احادیث بسیار است دین باب گروهی تمام از صحابه رضی الله عنهم از رسول  
 صلی الله علیه و سلم از نقل کرده اند و من احادیث روایت بروایت هفده تن  
 از صحابه در کتب حدیث یافت ام صهیب بن سنان و خنیفه بن الیمان  
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و ابو موسی الاشعری ابو هریره الاسلمی  
 و ابو هریره الدؤیمی زید بن ثابت الناصری و ابو ذر بن العقیلی و ابوامانته الباهلی  
 و الش بن مالک جابر بن عبد الله الانصاری و ابو سعید بن خذری و عدی بن ابی طالب  
 و جریر بن عبد الله البجلی و عدی بن ارضایه و ام المومنین عایشه رضی الله عنهم اجمعین  
 و اجماع قرن اول که اعتبار باجماع ایشان است بر وجوب قول تو رو منعقد شده است

و جاد  
 در  
 حد  
 و جاد  
 لن  
 صا  
 ش  
 ش  
 بد  
 دید  
 از  
 بد  
 پی  
 سه  
 ص  
 و  
 اش







در بیان حق تعالی و صفات او و در بیان حق تعالی و صفات او و در بیان حق تعالی و صفات او

خَالِقًا وَخَيْرٌ وَأَعْصَمَنَا اللَّهُ عَنِ الْبَدْعِ وَالضَّلَالَةِ وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

در بیان حق تعالی و صفات او و در بیان حق تعالی و صفات او و در بیان حق تعالی و صفات او

در بیان حق تعالی و صفات او و در بیان حق تعالی و صفات او و در بیان حق تعالی و صفات او

که هر کس با او است ...  
 به حق تعالی است ...  
 در ذات خود معبود است ...  
 که ملک بود است ...

در ذات خود معبود است ...  
 که ملک بود است ...  
 به حق تعالی است ...  
 که هر کس با او است ...

که هر کس با او است ...  
 به حق تعالی است ...  
 در ذات خود معبود است ...

که سووی خود ساینده با کزندی از خود باز دارند بگو که نایمن او بی او نور و ظلمت با او  
 یکسان باشد یعنی شمس که بر عمیق راه ضلالت برگرفته آید دیده ندارد و راه تاریک است  
 با او یکسان باشد که آفریدگار را بدست ایم و ظلمات شک بنویسین آمده و درین  
 اشارتی دیگر است که غرض خود نیست یعنی آنچه یاد کردیم با آنکه همه آفریده است  
 با یکدیگر یکسان نیست اگر کسی گوید یکسان است شما او را بی خردی نماند ان نسبت  
 کنید اکنون چگونه رود آفریده را با آفریدگار برابر کنید این نماند آید تا حکم  
 کرده آید خدای را انما زانند که چیزی نماند آفریده اند چنانکه خدای آفریده است پس بر ایشان  
 پوشیده شده که آفریده خدا کدام است آفریده شریک کدام و اشارت درین نسبت  
 که بیاد است شکی نیستی نماند استی چون که خدای را آفریده خدای غیر خدای خود است پس هر کس  
 که خدای آفریدگار را خیر است و او کم است یعنی شریک ندارد چه شریکی در آن  
 حکم عدد برود گویند و شریک انگاه معنی و طاعت باطل شود و او بجائلی  
 ازین صفت متعالیست و هو الواحد القهار و قهار است که تدبیر خلق  
 میکند بر آنچه خود خواهد و در آن خیر نماند که بر انگیختن شوار آید و کران چون درویش  
 و بیماری آندوه و مرکب و چکس نتواند که در تدبیر یاد و رفع تقدیر او کند پس او قهار است  
 که همه را قهر کند بر هر و در آن کسی که او را قهر کند یا انگر و او دارد که بنده خالق کرد را خود  
 بنده را قهار دانسته است نه مقهور و او را در او زمین انما زانند خدای تعالی گفته  
 تعالی الله عز ذلک و خدای در قرآن فرموده که هلمن خالق غیر الله

یعنی همه که همه خاص همه خاصه و این نیز این نیز این نیز این نیز این نیز این نیز این نیز این نیز

که هر کس با او است ...  
 به حق تعالی است ...  
 در ذات خود معبود است ...  
 که ملک بود است ...







وفا شدن از زبان آن  
انگازن بر زبان آن  
وفا شدن از زبان آن  
انگازن بر زبان آن

آن و قضای خود بود  
ان و قضای خود بود  
ان و قضای خود بود  
ان و قضای خود بود

که مذیب قدریان کدام است و رسول صلی الله علیه وسلم در حدیثی گفته است که  
قدریان کبریا این است اندا که بارشوند عبادت ایشان مروید و اگر بمریند  
بمنازه ایشان حاضر مشوید و اگر زن خواهند با ایشان همسید از برای آن نسبت  
ایشان بکبر کرد که کبر آن دو گروه اند یکی گویند هر چه خیر است نوری فرید و هر  
شست ظلمت و گروه دیگر گویند خیر زوان می آید و شر هر من یعنی ابله که  
لعنت بروی باد و بر ایشان اکنون قدریان در آنچه از میستوان دید از بدیها چون  
حیوانان درنده و کشته و زهر با و طبعی و آنچه بدین مانند سخن نمیکوید اما در افعال  
بد میگویند و قول ایشان درین مناسبت قول کبریا خالق را شیرین میگویند  
و قدریان چند آنکه هر توان شمر دن تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا  
و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه همچنین از رسول صلی الله علیه وسلم را کرده است  
که قدر خیر و شر از حد است و مردی از وی پرسید که خدا اینها معاصی را خواست  
گفت پس علی بروی کرده شد به قهر و اشارت درین بیان معنی است که گفته شد  
که هر که در سلطنت او چیزی رود که او نخواهد چیزی باشد در وی خدای ازین منزه  
است و از اهل بیت حسن رضی الله عنهما در حدیث دعا و از رسول صلی الله  
علیه وسلم روایت میکند و قتی شری ما قضیت و این بخار و شن میشود که اخلا  
ت بعضی خدای تعالی رو آور درین باب احادیث بسیار است و از روایت آن ائمها  
مومنان عالیست رضی الله عنهما و ام سلمه رضی الله عنهما و از فقهای صحابه عبد الله

مسعود  
ایشان خدا  
عدل اند  
آیند و توان  
رضی الله  
یک چند  
درین  
فکری و از  
باطل کرد  
شاید عقده  
که میگویند  
که اگر در  
و حق تعالی  
فرمود که  
میان  
حرکت  
که آن آفر

و در این کتاب  
و در این کتاب  
و در این کتاب  
و در این کتاب





کلامی است در این سبب  
و اما سبب شقایق و اول آن وزیر  
سبب سعادتی است که در اینده پس  
ای بار در دین کلام نیک عمل کن و  
سعادتی و شقایق زنی موجب تقاضا  
از عمل ترک آن نیست بلکه باعث ظاهر  
و بعد از جسد در آنست چه علم از دل نیز باز  
سبب شقایق است سبب سعادت و عمل

کلامی است در این سبب  
و اما سبب شقایق و اول آن وزیر  
سبب سعادتی است که در اینده پس  
ای بار در دین کلام نیک عمل کن و  
سعادتی و شقایق زنی موجب تقاضا  
از عمل ترک آن نیست بلکه باعث ظاهر  
و بعد از جسد در آنست چه علم از دل نیز باز  
سبب شقایق است سبب سعادت و عمل

ازان حرکتی است در جسم محذرت پیش ازین نیست که یکی را حرکت آفریده است  
و اختیار آفریده و یکی را حرکت فرین و اختیار نیا فریده و ایشان میگویند که توان  
گفتن که افعال برندگان آفریده خدمت و کسب ایشان زیرا که فعلی را بد و فاعل  
اضافت کرده با و این نتوان بودن ما میگویم اضافه است یک چیز بد و کس کردن  
بد و معنی مختلف است چنانکه حقیقی اضافة مستوفی کردن بندهگان  
بجود میکند از آن وجه که خالق مهور و حیاء است و مرکب ایشان حکم و تدبیر است  
و اضافة شرکان میکند از آن وجه که ایشان جاها قبض میکنند و اضافة افعال  
خالق بخدای کردن و مخلوق کردن بد و معنی مختلف است چنانکه اضافة شخص کنایه  
میکنیم که آفریده اوست و با در و پدر میگویم که کسب ایشان است و اما آنچه میگویم  
هر چه است بقضای قدرت نه بمعنی اجبار و اگر اه میگویم بدان معنی گوئیم که حق  
پیش از آفریدن خلق دانست هر یک ایشان چه خواهد کرد و چون آفریده شد  
انه امکان ندارد که عمل ایشان خلاف آن باشد خدای دانست و بدان حکم کرد که  
چنین خواهد بود و تضاد قرآن بسبب معنی ما ندید معنی امر چنانکه و قضی ربک  
الاعتقاد و الا ایاه یعنی خدا فرموده است که بجز او دیگر را نپرستید و بمعنی  
خلق چنانکه فقط مشن سبع سموات فی یومین یعنی سفت آسمانها را در  
دو روز آفرید و معنی نگاه کردن و دیدن هم کردن چنانکه و قضی الی بنی اسرائیل  
فی الکتاب یعنی بنی اسرائیل را خبر باز دادیم از آنچه از ایشان صادر شود از قضا

کلامی است در این سبب  
و اما سبب شقایق و اول آن وزیر  
سبب سعادتی است که در اینده پس  
ای بار در دین کلام نیک عمل کن و  
سعادتی و شقایق زنی موجب تقاضا  
از عمل ترک آن نیست بلکه باعث ظاهر  
و بعد از جسد در آنست چه علم از دل نیز باز  
سبب شقایق است سبب سعادت و عمل

کلامی است در این سبب  
و اما سبب شقایق و اول آن وزیر  
سبب سعادتی است که در اینده پس  
ای بار در دین کلام نیک عمل کن و  
سعادتی و شقایق زنی موجب تقاضا  
از عمل ترک آن نیست بلکه باعث ظاهر  
و بعد از جسد در آنست چه علم از دل نیز باز  
سبب شقایق است سبب سعادت و عمل

و آنچه بر ایشان خواهد رفت از عقوبت اگر خون طاعت بقضاء خداست  
 بدین معنی که یاد کردیم هم فرموده اوست و هم آفریده و هم پیش از آنکه باشد  
 اعلام کرده است و نوشته که خواهد بود و قضاء خدا بمعاضی امر نیست  
 از آن دو وجه دیگر است که آفریده اوست و دانسته و ثابت کرده پیش از آنکه باشد  
 و رضا خدا تعلق با مراد و اراده تعلق بخلق یعنی هر چه فرموده است بر رضا  
 اوست و هر چه آفریده است نوشته که چنین خواهد بود و بارادت فرق میان رضا  
 و مراد است که معاضی بارادت او میگویم نه از آن وجه که بنده را بران اجبار  
 کند از آن وجه که بیاورند بنده را در آن با اختیار او گذارد و در آفریدن آن که گذارنده  
 بنده را با اختیار خود حکمتهاست که عقل عاقلان بجهت حقایق آن از بدو مشیت  
 نیز بدو معنی باشد مشیت محبت و آن مشیت است در ایمان و طاعتها و بمعنی  
 حکم باشد و آن مشیت کفر است و معاضی ایشان گویند که چون حق تعالی دانسته  
 است که بنده چه خواهد کرد و آنچه خواهد کرد بارادة مشیت خدای تعالی  
 خواهد بود و بر گفتن که این کن و مشیت آنست که وی این بکند چون خواهد بود  
 جواب آنست که نهی در صورت از برای آنست که در آن حکمتی است در روشن  
 ترین مجبی از طریق ایشان بر ایشان آنست که گویند بلیس آفریده خداست خرد  
 گویند است گویند مایه همه شر او است و آنچه شبهه شماست در آفریدن شر بر او  
 است دیگر آنکه سوال کنند که حق تعالی پیش از آفریدن بلیس آنست که از این وجه

و آنچه بر ایشان خواهد رفت از عقوبت اگر خون طاعت بقضاء خداست  
 بدین معنی که یاد کردیم هم فرموده اوست و هم آفریده و هم پیش از آنکه باشد  
 اعلام کرده است و نوشته که خواهد بود و قضاء خدا بمعاضی امر نیست  
 از آن دو وجه دیگر است که آفریده اوست و دانسته و ثابت کرده پیش از آنکه باشد  
 و رضا خدا تعلق با مراد و اراده تعلق بخلق یعنی هر چه فرموده است بر رضا  
 اوست و هر چه آفریده است نوشته که چنین خواهد بود و بارادت فرق میان رضا  
 و مراد است که معاضی بارادت او میگویم نه از آن وجه که بنده را بران اجبار  
 کند از آن وجه که بیاورند بنده را در آن با اختیار او گذارد و در آفریدن آن که گذارنده  
 بنده را با اختیار خود حکمتهاست که عقل عاقلان بجهت حقایق آن از بدو مشیت  
 نیز بدو معنی باشد مشیت محبت و آن مشیت است در ایمان و طاعتها و بمعنی  
 حکم باشد و آن مشیت کفر است و معاضی ایشان گویند که چون حق تعالی دانسته  
 است که بنده چه خواهد کرد و آنچه خواهد کرد بارادة مشیت خدای تعالی  
 خواهد بود و بر گفتن که این کن و مشیت آنست که وی این بکند چون خواهد بود  
 جواب آنست که نهی در صورت از برای آنست که در آن حکمتی است در روشن  
 ترین مجبی از طریق ایشان بر ایشان آنست که گویند بلیس آفریده خداست خرد  
 گویند است گویند مایه همه شر او است و آنچه شبهه شماست در آفریدن شر بر او  
 است دیگر آنکه سوال کنند که حق تعالی پیش از آفریدن بلیس آنست که از این وجه

در این که می گویند این کلمات  
 که از خداوند است و این  
 که در او است و این که در او نیست  
 که از اوست و این که از او نیست

خواهد شد ضروری گویند دانست گویند چون بایزید و وی بفرمانی میگردد قادر بود  
 که وی باین فرمانی کردن بازدارد و لابد گویند قادر بود پس گویند آفریدن باینکه  
 دانست پذیر از وی که از وی چه آید و فرو گذاشتن او در فرمانی باینکه قادر بود که  
 ویران از اهل طاعت کند و لیل روشن است که شرمشیت و تقدیر اوست و همان  
 شبهره که شمار دارد آنچه شرابا و او و تقدیر او بود میگویند درین صورتها نیز که گفتیم میسند  
 گفت تعالی الله کل یسئل عما یفعل وهم یستلون غلظ این قوم  
 اینجا افتاده است که قیاس کار آفرید کار از کار خود میکنند و تشبیه افعال و صفات  
 از فعل و علاه صفا و افعال خود میکنند و نیز میسند از آنکه هر چه عقل ایشان از او  
 نتوان یافتن مستحیج باشد و این غلظی عظیم است و هر چه وحی و تنزیل از ان خبر  
 داد و قرن اول آنرا نقل کردند و اگر بیان حاجتی بود بیان آن کردند متابعت  
 آن لازم و اگر سر آن شکل شود حواله بجز عقل باید کرد که از دریافت آن عاجز  
 است و اینجا که شرع توقف فرموده توقف کردن و عجب از کسی که چندان حسنا  
 از عقل خود برگیرد که راه اندارد که غیب سهر باشد که عقل وی از دریافتن  
 آن عاجز باشد و اعتقاد دارد که وی خالق افعال خود است و از خود میداند که اگر  
 جفا کند تا یک حرف وضعی که آفرید کار نهاده است بگرداند نتواند تا اگر میسر را که  
 بلبس بتوان گفتن خواهد که کمالی گویند نتواند و اگر خار که مخرج آن خلق است خواهد  
 نابلب گویند نتواند و نگاه با عجزی چیزی ظاهر خود را خالق افعال خود داند و نتواند

که از نظمت اختیار نفرست  
 که از نظمت یافته در او از نظر  
 فوجان یافته در او از نظر  
 موی میگرد و پیش از آنکه قطعی  
 بیوت اختیار کرده قیامت نقد  
 حال ایشان گشته در مهلت قطع لیب  
 و اصافات از امید اندیکین می باید که  
 و در میسند و هر در سبب از این که  
 سلف صانع بانشی و جمیع هواد  
 را از افعال سنگ لکان و این که آفریده شده  
 قدرت اهل دانی که چون ذات و صفا  
 ندانند و سبب و آلات و سبب  
 بسیاری افعال از دست سبب  
 که کار میسند از وی باشد  
 که از دست سبب سبب و افعال  
 ذات و صفات و سبب سبب و افعال  
 از عقل سبب سبب سبب و افعال  
 تلبیب الهمی قدرت سبب سبب و افعال  
 چیزی که وجود او خود سبب سبب و افعال  
 سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

انگرس که  
 چنانکه  
 چنانکه  
 چنانکه  
 رضی از  
 که پروا  
 پروا  
 از هر  
 باقدرا  
 از خو  
 در دیر  
 بدایم  
 قصه  
 و سگ  
 بدایم  
 که ادا  
 و اد  
 عین و عین  
 عین و عین

کمالی گویند نتواند و اگر خار که مخرج آن خلق است خواهد نابلب گویند نتواند و نگاه با عجزی چیزی ظاهر خود را خالق افعال خود داند و نتواند



اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ  
 عظیم و بزرگوار است  
 در دین و دینداری  
 ان شاء الله تعالی  
 العظمی و العزیز  
 ذلک بکلمه بزرگوار است  
 با معنی جمع صفات  
 کمال که معبود است  
 مطلق است عاقل و مجاب  
 عطا در مبادی بودی معرفت  
 کمال که معبود است عاقل و مجاب  
 مطلق است عاقل و مجاب  
 عطا در مبادی بودی معرفت

علیه و سلم از برای آن یاد کرد که انانله اسلم این کلمه بود خود روشن است که شرط صحت  
 شهادت توحید شهادت است نبوت و حیدثی بیگانه است که و آن محبت رسول  
 بان یاد کرده است و در فصل اول یاد کرده شد که چون بنده بدن توحید و نبوت معتقد  
 باشد بزبان معترف او موافق با تصدیق و اعتراف دو عمل است بدو جاره مختلف  
 یعنی در زبان با نوع عمل از یک چیز نیست آنچه منسوب است بدان نام منسوب  
 است با زبان و چون خواهند آمدی که عمل اول است و او را که عمل زبان است  
 یک لفظ بیان کند همیشه اولاً لفظ شهادت زیرا که شهادت عبارت است  
 از آنکه خبری که علم بدست آن حاصل باشد گواهی دادن وقتی راست باشد که  
 آنچه گواهی بدان میداند پس بدانچه بدانند اعتراف کند و صاحب شریعت صلوات  
 علیه و سلم بر این لفظ شهادت را بجای آن نهاد تا آن عمل را که با اعتقاد و اقرار  
 حاصل شود بدین یک لفظ بیان کند و بنده چون گوید ان شاء الله لا اله الا الله  
 درسته شود که وی هم در وحدانیت خدا تعالی متعقد است و هم بان مقربان  
 معین است لا اله الا الله را که شهادت گفتند و گواهی دادند که توحید از برای  
 آن گفتند که انواع کمتر بسیار است و بنده بدین بیجاگ میشود و اگر بت پرستی  
 گوید امنت بالله بجز و این حکم با کار او توان کردن و اگر گوید امنت ان  
 لا اله الا الله همچنین و اگر گوید لا اله الا الله و حد باشد و معنی از معبود  
 وجود حقیقت است که هست کننده و نیست کننده پروردگار و روزی رسا  
 نده

و خداوند خدا  
 و اله را نیز  
 معبود است  
 جمع کرده  
 و نه تشبیه  
 که همه صفات  
 جز خدا را  
 بدین معنی  
 و از قیود  
 در توحید  
 تعطیل  
 به شرح  
 تعطیل  
 همیشه  
 است  
 اعراض  
 است

و قلوب و اله و فار از نفحات و تجلیات  
 صفات جلالت کون کلی و ارام تمام  
 کرده با شکر و شکران غریب و الهام  
 کمال و جماعت مطاعه بیغیران مسل  
 معلمان کمال و سبب استوار است  
 نیست که بعضی صفات معانی و قدر  
 در این معنی است و بیجاگ  
 معنی این است که بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ

در داد این است  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ  
 بیجاگ است و بیجاگ





دوم آنکه بنده را خالق افعال خود نکوید و نفعی ارادت و مشیت جتعالی در کفر و معاصی  
 نکند که این نوع از تشریک نیست سیوم آنکه آنچه از صفات ثابت شود آزار صفات  
 خلق قیاس نکند و افعال حق را با افعال خلق مقوزانه نکند و نکوید که او از چه چیز است  
 و چگونه است و چند است و پیر است و معارضه نکند و او را هیچ پیر مثل نماند که ایزد  
 همه از انواع تشبیه است چهارم آنکه روح را قدیم نکوید و ز غیر روح را از هر چه  
 مادون ذات و صفات حق است و از هر چه محدث است هیچ توقف نکند که  
 این نوعی از تعلیل است پنجم آنکه احکام بخماز معتقد نشود و قبول نکند و بقضای  
 طبعی بر جسد خلق حکم نکند که این نوع از تشریک است در تدبیر چون ازین  
 باطلها بجنبه و تفصیل مبراشد حق توحید گذارده باو داد توحید داده و میداین  
 در ویش چنانست که اگر کسی این یک فصل را که شرح کلمات است در بیان تنزیه  
 نوشته شد نیک اندازد از آنکه ضرورت وقت است از علم توحید هیچ بر روی پوشیده  
 ماند و هیچ ظلم بعقیده وی را نباید انشاء الله تعالی و حذو العربیه المسمیه  
 عائد لك باب دوم در بیان ایمان بدستگاران و کتابها پیچیدگان و آنکه بعد  
 مرگ است از احوال آن جهان ترجمه این باب بدان ترتیب که در کتاب سنت  
 آمده است یا کرده ایم اما اول ایمان پیچیدگان کینون زیر که معنی است و دستگاران  
 دانستن کتابهای خدا بحالی جز از طریق ایشان حاصل نیست و وقت است  
 و حقا خدا تعالی و شرایع و عبادت و نشور و اسرار غیبی و احوال آن جهان را در

تشریح کلمات  
 جسد است چون اجسام بی روح  
 میان است چون مکانها  
 او بسوی مکان او زمانست  
 است بجانب مکانهاست  
 نیکند جسد را از هر چه  
 نفس نیز نام  
 تا آنکه در آنجا است  
 حکم توحید  
 در ویش چنانست  
 نوشته شد نیک  
 ماند و هیچ ظلم  
 عائد لك باب  
 مرگ است از احوال  
 آمده است یا کرده  
 دانستن کتابهای  
 و حقا خدا تعالی



بیمبر است و چون ضرورت درین شیر بود این را تقدیم کردیم و این باب  
 یاد کرده میشود در فصل و الله المستعان فصل اول در معنی نبوت و این  
 آن فرق میان نبوت و رسالت نبوت اسمی است که از بنا گرفته اند و بنا خبر است  
 و مراد از آن درین موضع خبری است خاص که خدا تعالی یکی را از بندگان خود  
 بدان برگزید و گرامی کند و او را بدان از دیگران ممتاز گرداند و بر آنچه در آن صلاح  
 دین و دنیا و سرکاری آخرت است از امر و نهی و پند و اندوختن و راه نمودن و بشارت  
 و انداز و وعده و وعید و غیر آن واقف گرداند و نبوت شناختن آنچه ماست و خبر  
 او ادان از آن و نبی آنست که حق تعالی وی را ازین چیزها خبر کرده است و بعضی از علم  
 گفته اند که نبوت و نبوت و نبوت ارتفاع است و بلندی پس بدین وجه نبی آن باشد  
 که مرتبه او بلند است و محل او از محل دیگران برگزیده باشد بدان علمی که حق تعالی او را  
 بدان برگزیده است و هیچ آفریده نتواند که آنرا بحساب حاصل کند و هر که احتسبی از تعالی  
 نبوت داد و آن نخستین است از آنچه یاد کردیم از معارف و شرایع و معرفت بدان و ویرا  
 فرموده است که خلق را بدان خواند و گوید من فرستاده خدا نیستم بشما که این گفتید و این  
 نگفتید یا آنکه نبوت از برای بزرگی و شرف بوی داده باشد تا بآنچه از حق بوی  
 میرسد بخاصه خود بران عمل کند وی نبی باشد نه رسول و هر که احتسالی نبوت داد  
 و امری بوی که پیغام نخستین رساند ایشان را بندگان نبی مرسل باشد پس  
 هر که نبی باشد رسول نباشد و هر که رسول است نبی نباشد اکنون بدانکه حق تعالی

نبی که در حدیث آمده است که بعد از آنکه او را گرامی  
 بانی اندیش نشان دویم ازین پس  
 شد بدین معنی یکی این دیوان شد بلکه  
 هر دو معنی شدند و درین حالت هم  
 رسید و اینها نیست و اگر یکی بانی باشد  
 و در این حالت نیز آنجا نباشد بلکه فانی باشد  
 و بقای دیگر باشد زیرا که موجود با معبود  
 چگونه متحد گردد و اگر او از آنجا که  
 هزاران باشد که یکی است  
 نبی که در حدیث آمده است که بعد از آنکه او را گرامی  
 بانی اندیش نشان دویم ازین پس  
 شد بدین معنی یکی این دیوان شد بلکه  
 هر دو معنی شدند و درین حالت هم  
 رسید و اینها نیست و اگر یکی بانی باشد  
 و در این حالت نیز آنجا نباشد بلکه فانی باشد  
 و بقای دیگر باشد زیرا که موجود با معبود  
 چگونه متحد گردد و اگر او از آنجا که  
 هزاران باشد که یکی است

چون خلوت  
 کیفیت  
 احسان  
 نیکو  
 باقبت  
 اگر چه در  
 انعام او  
 حدی  
 و اگر نبی  
 کردی  
 است  
 از خدا  
 از اح  
 بودی  
 همه  
 برای  
 دنیا

و اینها در حدیث آمده است که بعد از آنکه او را گرامی  
 بانی اندیش نشان دویم ازین پس  
 شد بدین معنی یکی این دیوان شد بلکه  
 هر دو معنی شدند و درین حالت هم  
 رسید و اینها نیست و اگر یکی بانی باشد  
 و در این حالت نیز آنجا نباشد بلکه فانی باشد  
 و بقای دیگر باشد زیرا که موجود با معبود  
 چگونه متحد گردد و اگر او از آنجا که  
 هزاران باشد که یکی است

این دست مکتوبی بر کتبه و سوره اف که ازین در در او در راه دیگر

چون خلق را با وجود و شکر اختیار بود و خود را هم داده بر ایشان واجب کرده ایشان  
 بر کیفیت او ای شکر او واقف بود و در زمان این ایام از کیفیت شکر  
 انسان خود واقف گردید و با مرقای ایشان تکلیف کرد و با کیفیت  
 نیک بازگشتند و اگر کسی تکلیف قیام نماید و در او و اگر خلاف کند  
 عقابت بد و با او گشتند و هر که در حکمت انبیا و اولاد آنها  
 گردید و به نسبت عقوبت و هر که در این دنیا و آخرت شکر  
 انجام آوردند کار بر خود واجب است اما از خود راه کیفیت ادای شکر او می برد و در  
 قدری چند هست که در گذشته از ان که ان نعمت است بلکه کفر به نعم  
 و اگر تبرع منع نکردی عقل از ان در گذشته و در اسما و صفات و در کار خود غلط  
 کردی و ندانستی که شکر بر او چگونه باید گفت و میری بدین که عقلها بر تفاوت  
 است و ادراکات آن مختلف و از محذورات است چیزی می یابیم که بسیار کسر  
 از خداوندان عقل در جونی و چگونه آن اختلاف کرده اند باشد که هر یک  
 از احدی گویند یا و صفت کنند که جمع میان آن ممکن نباشد و چون چنین  
 بودی بگذرد عقل کار بر نیامدی بی آنکه از حق تعالی درین اعلامی بیوفتی که  
 همه بندگان در ان اعلام یکسان بودند پس استخوان اینها  
 برای این معانی حکمت مخفی بود و اگر وجود ایشان نبودی تکلیف نبود  
 و نیک بدان همه دانسته شدی و جای آن بودی که کار گفتی که من

بر او نموده و ساخته اند چون  
 چنین است پس اگر گفت که با آن  
 در بسیاری و تعیین به این  
 عقوبت و در سوره از حق است  
 بخار و سوره از سوره است  
 بعم القابله و آنچه در سوره است  
 حق است و از حق است زانود  
 و ما یبسط عن الهوی ان  
 هو لا و مع  
 در انکه اول معنی از استخوان می  
 استخوان که حکمت و علم است  
 استخوان از میان آن پاره پاره  
 استخوان و در سوره است  
 استخوان که حکمت و علم است  
 استخوان از میان آن پاره پاره  
 استخوان و در سوره است

و از انکه علم نفس است که از انکه در سوره است  
 و از انکه در سوره است  
 و از انکه در سوره است  
 و از انکه در سوره است

و این حجت آنست که بعد از دعوی کردن که من آن گشته رازنده که چون حقیقتی او را  
 زنده کند و در حال خواب که تا ویر بار دیگر بگردد نتواند و این دلیل روشنست بر آنکه  
 وی چون بر قیالی که حق تعالی بر دست خلق میسر کرده است قادر نیست بر زنده کردن  
 که خلق را بر این سبیل نهاده است اولی ترکه قادر نیاشد و دیگر آنکه کذب او خود  
 در نفس دعوی او پیدا است و او دعوی کند که من خدایم و پر پیچ عاقل پوشیده ماند  
 که جسمی محدود و منحصر خدایرانشاید و از همه روشن تر آنکه یک چشم ندارد و اگر بر  
 قدرتی بودی بر آنچه دعوی کرده اول دیده که خود را بینا کردی و چون این سخن  
 روشن شد در دست گشت که ظهار معجزه بر عقب دعوی حجت صدق انبیاست  
 و در آنچه معجزات بسیار در دست انبیاطا بر شد شکلی نیست از عهد آدم تا زمان  
 خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و علی سایر اخوانه من الانبیاء در هر قرن پیغمبری آمد  
 بر دست او نوعی چند از انواع معجزات ظاهر گشت چنانکه حاضران دعوت او را  
 بیکمان بجا شمشیر دیدند و در هر قرن خلف از سلف نقل کردند چنانکه تواتر علم آن  
 در میان شنوندگان آشکارا شد و چون چنین بود و انباشد که جز حق نباشد  
 زیرا که اگر یکی از آدمیان بر پادشاهی مثل خود مخلوقی در روی گوید مره بعد از  
 پادشاه نظر کند که این دروغی است آن پادشاه دینا و ان بایا عاجز و خدای  
 ازین منزله است و از جمله عجبها بر صدق پیغمبران می آنست که بعد در آنچه از حق تعالی  
 برده اند اعتراف هماد صفا او و کوا این وجودت که در عالم خواب بودن و در آنچه

این معجزات را که در هر قرن  
 میسر می شود و در هر قرن  
 حجت صدق انبیاست  
 و در آنچه معجزات بسیار  
 در دست انبیاطا بر شد  
 شکلی نیست از عهد آدم  
 تا زمان خاتم صلی الله  
 علیه و آله و سلم و علی  
 سایر اخوانه من الانبیاء  
 در هر قرن پیغمبری آمد  
 بر دست او نوعی چند از  
 انواع معجزات ظاهر گشت  
 چنانکه حاضران دعوت او را  
 بیکمان بجا شمشیر دیدند  
 و در هر قرن خلف از سلف  
 نقل کردند چنانکه تواتر  
 علم آن در میان شنوندگان  
 آشکارا شد و چون چنین  
 بود و انباشد که جز حق  
 نباشد زیرا که اگر یکی از  
 آدمیان بر پادشاهی مثل  
 خود مخلوقی در روی گوید  
 مره بعد از پادشاه نظر  
 کند که این دروغی است آن  
 پادشاه دینا و ان بایا  
 عاجز و خدای ازین منزله  
 است و از جمله عجبها بر  
 صدق پیغمبران می آنست  
 که بعد در آنچه از حق  
 تعالی برده اند اعتراف  
 هماد صفا او و کوا این  
 وجودت که در عالم خواب  
 بودن و در آنچه

بعد از فنا  
 آن از آنچه  
 نیست  
 والله  
 آن مهم است  
 دانش  
 و نه بکس  
 این است  
 و ایمان  
 چند جا  
 از آن جمله  
 ان یفر  
 و اقران  
 خدایم  
 خدای تعالی  
 باز لفظ  
 این قدر  
 ۹۰

بعد از خدای و بها است از بعثت و تسبیح و همت و دوزخ و ثواب عقاب غیر  
 آن از آنچه از قبل خیر است یک زبان اند و مقدار یک رموی در گفته ایشان تفاوت  
 نیست و لو کان مرعند غیر الله لو وجد و افید اختلاف اکثر  
 والله الملم للصواب **فصل دوم** در ایمان به پیغمبران بیان آنچه در سنت  
 آن مهم است از خصایص و مراتب ایشان چون دانسته شد که نبوة حق است به  
 دانستن که حق تعالی انگساز از آن خواست بدان برگزیده با اختیار ایشان بود  
 و نه بکسب ایشان بدانند که عقاد و اشان که نبوة بکسب حاصل شود کفر است چون  
 این سه شد بدانند که ایمان بکلی پیغمبران با عقاد و او از پی ایمان بخدان است  
 و ایمان بخدای بی ایمان به پیغمبران درست نباشد چون حق تعالی در قرآن مجید  
 چند جا اشاره کرده که جدائی افکندن ایمان میان خدا و فرستادگان او کفر است  
 از آن جمله این آیه است ان الذین یکفرون بالله و رسله یریدون  
 ان یفرقوا بین الله و رسله الایه و الایه بعینهم پیغمبران است که عقاد  
 و او از آنند که بندگانشند و برگزیده اند که نسل را بحق دعوت کرده و گفته اند  
 خدایم و برزستی و درستی دعوی خود چنانچه ما نمودند راست گوی بودند و بر حق بودیم  
 خدای تعالی بودند بدان قوم که گفتند که ما فرستادگان خداییم بدیشان هر چه از حق است  
 باز گفتند چنان بود که ایشان گفتند و ایمان بعینهم پیغمبران خبر رسولان علیهم السلام  
 این قدر کفایت است و در ایمان رسولان علیهم السلام شرطی چند نیست که بعد از

و اگر بود پس مابین  
 قرآن از آنست که  
 در بعضی کلام معنون  
 بیان از صحت  
 بین و دنیا و اعدا  
 سرست و او شان  
 را بعد از پیغمبران  
 به درجه ایمان  
 مقبول است  
 و این سه شد بدانند  
 که ایمان بکلی پیغمبران  
 با عقاد و او از پی ایمان  
 بخدان است و ایمان  
 بخدای بی ایمان به پیغمبران  
 درست نباشد چون حق تعالی  
 در قرآن مجید چند جا اشاره  
 کرده که جدائی افکندن  
 ایمان میان خدا و فرستادگان  
 او کفر است از آن جمله این  
 آیه است ان الذین یکفرون  
 بالله و رسله یریدون ان  
 یفرقوا بین الله و رسله  
 الایه و الایه بعینهم  
 پیغمبران است که عقاد و او  
 از آنند که بندگانشند و برگزیده  
 اند که نسل را بحق دعوت کرده  
 و گفته اند خدایم و برزستی  
 و درستی دعوی خود چنانچه ما  
 نمودند راست گوی بودند و بر  
 حق بودیم خدای تعالی بودند  
 بدان قوم که گفتند که ما  
 فرستادگان خداییم بدیشان  
 هر چه از حق است باز گفتند  
 چنان بود که ایشان گفتند  
 و ایمان بعینهم پیغمبران  
 خبر رسولان علیهم السلام  
 این قدر کفایت است و در  
 ایمان رسولان علیهم السلام  
 شرطی چند نیست که بعد از

این قدر کفایت است و در ایمان رسولان علیهم السلام شرطی چند نیست که بعد از

و این دو معنی را در حدیثی از امام باقر علیه السلام در بیان این که ایشان را بر همه زبان ها گویند و این دو معنی را در حدیثی از امام باقر علیه السلام در بیان این که ایشان را بر همه زبان ها گویند

و فصل منفرد گفته شود انشاء الله تعالی و در ایمان معلوم ایشان و دانستن ایشان که چند بودند و شناختن ایشان با سامی و انساب لازم نیست زیرا که حقیقتا با پیغمبر صلوٰه الله وسلامه علیه گفته که رسولان مخلوق و ستاده ایم که گفته بعضی بر تو خاندیم و قدمی بر بعضی تو نخواستیم و در ملاحظه قصصنا هم علیه من قبل رسالاتم نقصصه علیک و اما آنچه دانستن آن واجب است آنست که بدانند که تعالی غیر از ابد و غیر مخصوص کرده است که تعلیم و دیگر نماید و تعلیم آنست که ایشان را از آنچه ندانند از علوم الهی استسوزاند و تأیید آنست که ایشان را قوی گرداند با نهار و شب تا از بیادتی قومها ایشان را یاری دهد و مدد دهد و اکنون سه چیز بابت تعلیم است آن نبوت است و هر چه از باب تأیید است آن حجت نبوت است و آنچه از قبل تعلیم حاصل شدن آن بر چند وجه است اما شنیدن سخن حق تعالی چنانکه شنیدن موسی صلوٰه الله علیه و آله با الهام خدا و الهام خدا ایشان را آنست که علم هر یکی در دل ایشان افکنده بود که پیش از آن ایشان را در آن حسالی بوده با یا بحس از این اثر یافتند باشد و اما بر زبان درشت و وحی کند پیغمبر و درشت با وی گوید چنانکه پیغمبر و یا معصوم سخنش شنود چنانکه یکی از او الهام شد بر لبها نماید تا علم هر یکی او معجزه ابرو و نما در آن پیغمبر مد و این وحی باشد مخصوص بر دل و گوش از آن هیچ نشنایند و وجه تعلیم و وحی در خواب هم الهام باشد اما به واسطه نبوت الهامی و واسطه و اگر کسی سوال کند که در شوق

الاطلاق و مظهر  
و اعلام نماید و در  
باب انبیا و پیغمبر  
از جنس و بیاند  
با تفاوت جنس  
و پیغمبر را یک  
و غیر از آنکه اول  
مسئله آنست  
که آنکه الهام اول  
و دوم و غیره

و این دو معنی را در حدیثی از امام باقر علیه السلام در بیان این که ایشان را بر همه زبان ها گویند و این دو معنی را در حدیثی از امام باقر علیه السلام در بیان این که ایشان را بر همه زبان ها گویند

و این دو معنی را در حدیثی از امام باقر علیه السلام در بیان این که ایشان را بر همه زبان ها گویند و این دو معنی را در حدیثی از امام باقر علیه السلام در بیان این که ایشان را بر همه زبان ها گویند

علم چیزها در دل  
که علم احکام و  
مغای دنیا و آخر  
باز گوید هم از  
بغیر انبیا الهام  
شد با و از بر نبوت  
باشد و آنچه با  
معصوم است  
و نوع است  
و قدره بدعا  
بسیاری از  
توحیدند مانند  
زمان جز  
وجه ایشان را  
و مخالفت  
ایشان بکنه  
ایشان از

و این دو معنی را در حدیثی از امام باقر علیه السلام در بیان این که ایشان را بر همه زبان ها گویند و این دو معنی را در حدیثی از امام باقر علیه السلام در بیان این که ایشان را بر همه زبان ها گویند



له دار انجله  
است که در کتاب  
بصفا و پاکیزگی در  
چون دل او با  
باشد و انفس  
از کتاب نور الابصار

باشد خداوند  
تعالی در  
بزرگواران  
که در حق پادشاه  
عظیم به قول او  
باز خود اذن  
داده با وجود  
با او عاقله کرده  
کسی اندیشگان  
اشاده گفت ای  
آنجا

در این کتاب  
نویسندگان  
کتابها  
مطهر  
پیشانی  
نویسندگان  
نویسندگان

و نیان و اضافت عصیان بیان کردن از دو وجه تو اند بود یکی آنکه صورت آن صورت  
عصیان بود اگر چه شبهه شیان بود دیگر آنکه نسبت بحال ایشان از عصیان  
گفت و از آن جمله است که نقل ایشان تا متیرین عقلمها بوده است و از احتلال  
وزوال محفوظ و ادراک عقلمهای ایشان چون ادراکات عقلمها غیر ایشان بوده  
است و از آن جمله است که راضی ایشان قومی ترین باها بوده است و فهم ایشان نیز  
ترین فهمها بوده است و از اینجا است که آنچه ایشان از علم و وحی فهم میکنند غیر ایشان  
فهم نتواند کردن و از آن جمله است که قوه تحفظ ایشان بیشتر از غیر ایشان باشد  
و بقوه و بیان فصاحت در سخن بیش از دیگران باشد و از آن جمله است که حواس  
ایشان نیز از حواس دیگران باشد و قوه ایشان در ظاهر و باطن تا متر از قوه غیر  
ایشان با و از آن جمله است که خلق ایشان در رعایت نیکی بوده است خلقت  
ایشان در رعایت تمامی وحد اعدال و صورتها ایشان خوب بوده است و اولاد  
ایشان خوش و خسانگه یعنی بر غیر خود افزون بودند در صورت نیز همچنین بود  
و ایشان در درجات و مناصب و مراتب بزرگ نصیب ایشان از عطای حق  
بمقاو و بودند و بعضی بر بعضی مفضل بوده اند و در آنچه طاعت ایشان طاعت خدا  
است و دعوت ایشان در حق هم یکسان است لافرق بین احد مر جمله  
آشاره است بدین معنی ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع  
علیم و آنچه در اول فصل یاد کردیم از عصمت انبیا علیهم السلام بر طریق اخبار  
آوردیم و در این کتاب  
نویسندگان  
نویسندگان

ایمان سنان هیچ  
بیک از سلطان او  
بلکه ایمان آری  
نکته است و در نصار  
صادق مخلص  
کتاب تو بگوید  
نویسندگان  
نویسندگان

صواب  
و طهاره  
و از طبع  
درین سبب  
کردند که  
چندان  
یاد کرد  
کردن  
و لان وجه  
ایشان  
نباشد  
یاد کرد  
یاد کرد  
و به  
وی در  
بجای آن

نویسندگان  
نویسندگان  
نویسندگان  
نویسندگان  
نویسندگان  
نویسندگان  
نویسندگان  
نویسندگان

صواب چنان بود که بقدر ضرورت و بعضی در بیان سبط کنیم تا عموم مسلمانان از آنرا  
 و طهارت ایشان بر قیاسی تمام با او اشتراک صیغه ذلت ایشان بر معرفتی کامل  
 در این طریق در بنیاد معتقد بودیم و این بیان زده نشود چه بسیاری از مسلمانان  
 و چون سبط غلط کرده اند چون جمیع از منجزه و تشبیه و عظمت چندان مبالغه  
 کرده اند که با ظاهر رسانیده جمعی نیز از تشبیه و نظریل احتیاط در خطا ایشان  
 چندان غلو کرده اند که بحد تقوی برسانیده و نصرت قول خود را چیزی چند در کتب  
 یاد کرده اند که از ابرج اصلی نیست با مثال آن شک ساختن بدوانه بلکه نقل  
 کردن آن خود روایت نیز که در آن تحقیق انبیا است در نظری علمای و ساده  
 دلان و حقیقت عالی ما را فرموده است که ایشان از حق دانیم و بر ما فرض کرده که تعظیم و توقیر  
 ایشان کنیم و ذکر عزت ایشان کردیم اگر نیز بر نفس صریح بیافت شود ادب  
 نباشد کیف که دروغ با او بود از این زلتی از زلات که از انبیا علیهم السلام  
 یاد کرده شد بر نفس موقوف به زلت آدم است علیه السلام که حقیقت آنرا ذکر کرده  
 یاد کرده از تساوی شکر یکدیگر موضع و چندان انداختی بومی کرده که استحقاق  
 و به فغوی و بر بنیاد این صیغه را از میان عالی نگذاشت تا بنده کار را در تمام  
 دی در آن منافی حال عصا بود چه معصیت عصا بعزم دل باشد بر عصای  
 بجان او با تشبیه باشد و مثل زلت آدم علیه السلام از ایشان عبودیت  
 ولقد عهدناک آدم مرفق انفسی ان تعبد له سوا

و خلاف آنکه آمده در بعضی کتب  
 امر بر در کار خود در دراز  
 میوه و حیات فغوی  
 بسبب سبط چه مانده از  
 که غلو حاد و ال  
 و در سبط که یاد می  
 و اللطیف الخیر  
 در آن در آن  
 در آن در آن

و این کلام را در بعضی کتب  
 در آن در آن  
 در آن در آن





از جمله بنی آدم بیادوت حقیقتا بر روی زمین بود و از بهر بدست غفار خواست  
سبب وعده که ویرا داده بود که لا استغفر لک و در آن وقت نمیدانست  
که ویرا از آنهاست که روی بهشت نخواهد دید و دشمنی خدا بخاروی حکم  
ز قلم است حقیقتا چون این است را از دوستی کفار منع میکرد و دوستی خود  
و دشمنی دشمنان خود مبتا بعثت ابراهیم علیه السلام میفرمود آن یک حالت  
ویرا که در آن استغفار پذیر کرد از اقدابوی استنکار و وقت کانت لام اسوة  
حسنة فی ابراهیم والذیر معهما تا اینجا که الا قول ابراهیم لابیة  
لا استغفر لک و ما املك لک تبارک استه شود که این یک کلمه  
مناسب حال می بود و پسندیده حضرت یغفاده و درین اقدابوی نماید  
و اگر چه ویرا درین عهد پدید آمد قصدی درست بود و ما کار استغفار ابراهیم  
لابیه الا عن مواعظ و عا ایاه اکنون حال و قصه زلت انبیا علیهم السلام  
از اینجا فهم باید کردن و تربت ایشان در امتداد از مجاد استن و اما آنچه از خوف  
علیه السلام یاد کرده اند که وی قصد زینکار و وحل همسایه و قعدنهما  
مقعدا لرجل من المرأة و سناد آن از ابن عباس رضی الله عنهما یاد کرده اند  
قبول آن از وجه رو نیست اول آنکه انگساینگه این قصه را برین وجه در کتاب  
یاد کرده اند تا با برین رسانیده اند با مناد و دست ثقه عز ثقه یا  
همیشه و با آنکه اگر نیز یافت شدی هم در مثل این قصه محبت را نشایستی زیرا که

از جمله بنی آدم بیادوت حقیقتا بر روی زمین بود و از بهر بدست غفار خواست  
سبب وعده که ویرا داده بود که لا استغفر لک و در آن وقت نمیدانست  
که ویرا از آنهاست که روی بهشت نخواهد دید و دشمنی خدا بخاروی حکم  
ز قلم است حقیقتا چون این است را از دوستی کفار منع میکرد و دوستی خود  
و دشمنی دشمنان خود مبتا بعثت ابراهیم علیه السلام میفرمود آن یک حالت  
ویرا که در آن استغفار پذیر کرد از اقدابوی استنکار و وقت کانت لام اسوة  
حسنة فی ابراهیم والذیر معهما تا اینجا که الا قول ابراهیم لابیة  
لا استغفر لک و ما املك لک تبارک استه شود که این یک کلمه  
مناسب حال می بود و پسندیده حضرت یغفاده و درین اقدابوی نماید  
و اگر چه ویرا درین عهد پدید آمد قصدی درست بود و ما کار استغفار ابراهیم  
لابیه الا عن مواعظ و عا ایاه اکنون حال و قصه زلت انبیا علیهم السلام  
از اینجا فهم باید کردن و تربت ایشان در امتداد از مجاد استن و اما آنچه از خوف  
علیه السلام یاد کرده اند که وی قصد زینکار و وحل همسایه و قعدنهما  
مقعدا لرجل من المرأة و سناد آن از ابن عباس رضی الله عنهما یاد کرده اند  
قبول آن از وجه رو نیست اول آنکه انگساینگه این قصه را برین وجه در کتاب  
یاد کرده اند تا با برین رسانیده اند با مناد و دست ثقه عز ثقه یا  
همیشه و با آنکه اگر نیز یافت شدی هم در مثل این قصه محبت را نشایستی زیرا که

سپهر اورا که من بیان آورم بسیار ابراهیم علیه الصلوة والسلام آن بود که من طلب امر زشت و مغفرت انم براتو و قتلک بر روی  
از جمله بنی آدم بیادوت حقیقتا بر روی زمین بود و از بهر بدست غفار خواست  
سبب وعده که ویرا داده بود که لا استغفر لک و در آن وقت نمیدانست  
که ویرا از آنهاست که روی بهشت نخواهد دید و دشمنی خدا بخاروی حکم  
ز قلم است حقیقتا چون این است را از دوستی کفار منع میکرد و دوستی خود  
و دشمنی دشمنان خود مبتا بعثت ابراهیم علیه السلام میفرمود آن یک حالت  
ویرا که در آن استغفار پذیر کرد از اقدابوی استنکار و وقت کانت لام اسوة  
حسنة فی ابراهیم والذیر معهما تا اینجا که الا قول ابراهیم لابیة  
لا استغفر لک و ما املك لک تبارک استه شود که این یک کلمه  
مناسب حال می بود و پسندیده حضرت یغفاده و درین اقدابوی نماید  
و اگر چه ویرا درین عهد پدید آمد قصدی درست بود و ما کار استغفار ابراهیم  
لابیه الا عن مواعظ و عا ایاه اکنون حال و قصه زلت انبیا علیهم السلام  
از اینجا فهم باید کردن و تربت ایشان در امتداد از مجاد استن و اما آنچه از خوف  
علیه السلام یاد کرده اند که وی قصد زینکار و وحل همسایه و قعدنهما  
مقعدا لرجل من المرأة و سناد آن از ابن عباس رضی الله عنهما یاد کرده اند  
قبول آن از وجه رو نیست اول آنکه انگساینگه این قصه را برین وجه در کتاب  
یاد کرده اند تا با برین رسانیده اند با مناد و دست ثقه عز ثقه یا  
همیشه و با آنکه اگر نیز یافت شدی هم در مثل این قصه محبت را نشایستی زیرا که

از جمله بنی آدم بیادوت حقیقتا بر روی زمین بود و از بهر بدست غفار خواست  
سبب وعده که ویرا داده بود که لا استغفر لک و در آن وقت نمیدانست  
که ویرا از آنهاست که روی بهشت نخواهد دید و دشمنی خدا بخاروی حکم  
ز قلم است حقیقتا چون این است را از دوستی کفار منع میکرد و دوستی خود  
و دشمنی دشمنان خود مبتا بعثت ابراهیم علیه السلام میفرمود آن یک حالت  
ویرا که در آن استغفار پذیر کرد از اقدابوی استنکار و وقت کانت لام اسوة  
حسنة فی ابراهیم والذیر معهما تا اینجا که الا قول ابراهیم لابیة  
لا استغفر لک و ما املك لک تبارک استه شود که این یک کلمه  
مناسب حال می بود و پسندیده حضرت یغفاده و درین اقدابوی نماید  
و اگر چه ویرا درین عهد پدید آمد قصدی درست بود و ما کار استغفار ابراهیم  
لابیه الا عن مواعظ و عا ایاه اکنون حال و قصه زلت انبیا علیهم السلام  
از اینجا فهم باید کردن و تربت ایشان در امتداد از مجاد استن و اما آنچه از خوف  
علیه السلام یاد کرده اند که وی قصد زینکار و وحل همسایه و قعدنهما  
مقعدا لرجل من المرأة و سناد آن از ابن عباس رضی الله عنهما یاد کرده اند  
قبول آن از وجه رو نیست اول آنکه انگساینگه این قصه را برین وجه در کتاب  
یاد کرده اند تا با برین رسانیده اند با مناد و دست ثقه عز ثقه یا  
همیشه و با آنکه اگر نیز یافت شدی هم در مثل این قصه محبت را نشایستی زیرا که







تاریخ  
نیکی  
لی ویرا  
م بود  
یانت  
شاز  
ردو  
نارنجی  
کتاب  
تعالی  
نیم  
و آنچه  
هم  
بندان  
آن  
نیز  
بر این

مقطوع بر پیش ما درست شد که یوسف علیه السلام پیغمبر مسل بود از حمایر آنها که حقیقتا  
با پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم گفته بود که اولادها الذین هبک الله فیهنک  
اقدرة پیر مرتبه یوسف علیه السلام در با عصمت بر سر است از مرتبه ایشان  
دیگر آنکه پیش ما درست شده که برادران یوسف علیه السلام اگر چه پیغمبر بودند آنچه کردند  
پیش از نبوة کردند و آنچه از یوسف علیه السلام باز میگویند معلوم نمیشود که قصه  
زینجا در آن وقت بود که حقیقتا ویرا بمقام نبوة رسانیده بود یا بعد از آن در زمان  
نبوة و آنچه در قصه یاد کرده اند که قعد منها مقعد الرجل من المرأة  
خود بر ور و انبا و پیش از آن هم روانبا زیرا که وی در حال نبوة چون ذکر کرد زنان  
کرد نفی خیانت از خود کرده و هر چه پیغمبران گویند جز راست نباشد هیچ حال نباشد  
این صورت روانبا و باز گفتن آن هم حال روانیست چه اگر از یکا احاد است  
فعل چنین صادر شود و دیگری آنرا بچشم خود ببیند روانباشد که آنرا باز گوید  
فکیف آنچه از اربعین نداند و آنکه معتاب پیغمبر مسل باشد نسالی فکذا لعل  
عن استماع تلك القصة فکیف عن التحدث بها و آنچه از او  
علیه السلام نقل کرده اند که او ریا را بالام و ایشتر تا بوقت و مودد استن با و  
گشته شود و زینش را بعد از وی زن کند و غیر آن از سخنها که مخالف اصول  
است و باز گفتن آن حرام از طریق تواتر اعتباری ندارد و نیز مخالف اصول  
است چنانچه ظلم پیغمبر مسل کرده اند و از ظاهر آیه ارجح است

م  
نورانی  
السیاس  
بیرا  
م بود  
یانت  
شاز  
ردو  
نارنجی  
کتاب  
تعالی  
نیم  
و آنچه  
هم  
بندان  
آن  
نیز  
بر این

بسیار  
نارنجی  
کتاب  
تعالی  
نیم  
و آنچه  
هم  
بندان  
آن  
نیز  
بر این







و اینها ازین است که در حدیث آمده است که اگر کسی در میان ما  
آورد یعنی زینب را در میان ما آورد و اینها ازین است که در حدیث آمده است که اگر کسی در میان ما

و اینها ازین است که در حدیث آمده است که اگر کسی در میان ما  
آورد یعنی زینب را در میان ما آورد و اینها ازین است که در حدیث آمده است که اگر کسی در میان ما

شناخته است این فرد و مایه از علم شرع نشاید است که اگر کسی چنین حال از مسلمان  
تباه کارند از مومنی برپیزگار به بیند و بداند و پر ابا ز گفت آنرا و انباشد و اگر باز  
گوید غیبت و عیب باشد و بعد از آن کتب بدتر و ناپسندیده تر چون در آنچه میدانند  
از احاد مسلمانان حال نیست و در آنچه نداند و انکار از انبیا علیهم السلام چیزی  
نماید با کذب باز گوید حال می چه باشد اعاذنا الله عن ذلك بعصمت  
و توفیقیه و اما آنچه در ترویج زینب یاد کرده اند از همه نازیبار است یعنی رسول  
صلی الله علیه و سلم بروی نظر افتاد و علاقه اند روی پیدا شد و این دروغ محض  
و بیستان صریح است و هرگز هیچ ناقل که بتقلوی که پیش اعتمادی باشد یا هیچ  
راوی که بروایت وی اعتمادی تواند بود آنرا یاد نکرده است و در آنچه بازید  
است از کتب عظامی همانم که در تاریخ زمان رسول صلی الله علیه و سلم و در کتب  
احوال وی و سیر صحابه ساخته اند هرگز ذکر آن نیافتیم و آنچه در کتب احادیث مذکور  
است آنست که رسول صلی الله علیه و سلم زینب رضی الله عنها را از به زینب حارثیه  
رضی الله عنها که ویرا به پسری پذیرفته بود و ویرا زید بن محمد می خوانستند  
و زینب با اولیای او راضی نبودند زیرا که زید از موالی بود و زینب زنی بود که شرف  
داشت و دختر عمه پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم و عرب خاصه از شرافت موالی  
موالی تنگ داشتند خداستعالی آیه فرستاد که و ما کان ابو من و لا

ممنه اذا قضی الله و رسوله امر ان یكون لکم الخیر من امرهم

و مراد از او بر  
و نسزد که چون  
بفرموده خدا  
به پسری پذیرفته بود  
اقتضا چنانکه  
آسان کرد آن  
و سام و بدنا مختار  
ندیدند که  
از صحبت آن  
طبیع میسر نشد  
بودن پسری  
زینب از  
ویرا طلاق  
یعنی که زید  
علیه السلام  
تو آنرا پوش  
از طلاق زید

خدا تعالی فرمود که رسول خدا را در هر امری که او را امر کند و رسوله امر ان یكون لکم الخیر من امرهم

فَقُلْ نَضَلْنَا سُبُلَ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و مراد از نوم بن عبدالله حجتش بود برادر زینب و مراد از نومنه زینب یعنی ایشان را از اهل  
و نسزد که چون خدا و رسول کاری باز کند ایشان بران نکرند ایشان را نمی شناسند  
بفرموده خدا و رسول کار کردند و زینب زنی پید شد و اهل جاهلیت زن کسی را که  
به کسی پذیرفته بودند ندی بر خود حرام داشتند بی همچون آن سپر خود و حکمت حق تعالی  
اقتصاد چنان کرد ایشان را از این عادت برزد آن کار بفعل رسول علیه السلام ایشان  
آسان کرد اند و زن زید را بعد از مفارقت از زید حکم سماوی بزنی پیغمبر خدا علیه  
و سلم و بدنا مخالفت آن عادت بر صحابه آن بود چه اگر رسول را صلوات الله علیه و سلم  
ندیدندی که زن متبینه خود را زن کرد جرح از آن در سینمای ایشان اندک و طبع ایشان  
از صحبت آن زمان مستفرد بودی و کار زمان شوهری کاریست که بی میلند از خدا  
طبع میسر نشود و حق تعالی پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم خبر کرد که زینب این تو خواهد  
بود پس که استی از صحبت زینب در دل زید نیاید و بعد حضرت رسول گفت  
زینب زن شریف است و زبان زینب خیر کنی که زینب است و از آن  
و بر اطلاق میدهم رسول علیه السلام زید را گفت زن خود را که زینب است زینب  
یعنی که زن این وجودی ظاهر الملاقه میدی حق تعالی بسبب آن گفتند رسول  
علیه السلام عداوت شد با وی عنایت کرد و گفت چیز که خداوند تعالی از او ایستاد  
تا آنرا پدید میداری که از مردم میسر نیستی او را زینب که از وی رسول علیه  
از اطلاق زینب و تزویج خود و بر اهل اسلام یکی از زینب این است و آن است

رسول  
باز  
میداند  
ضمیر  
اصت  
نی رسول  
محض  
یا هیچ  
رسیده  
و دیگر  
ایش  
ریحانه  
بود که  
میخواست  
مرد و  
نام

بفرموده خدا و رسول کار کردند و زینب زنی پید شد و اهل جاهلیت زن کسی را که به کسی پذیرفته بودند ندی بر خود حرام داشتند بی همچون آن سپر خود و حکمت حق تعالی اقتصاد چنان کرد ایشان را از این عادت برزد آن کار بفعل رسول علیه السلام ایشان آسان کرد اند و زن زید را بعد از مفارقت از زید حکم سماوی بزنی پیغمبر خدا علیه و سلم و بدنا مخالفت آن عادت بر صحابه آن بود چه اگر رسول را صلوات الله علیه و سلم ندیدندی که زن متبینه خود را زن کرد جرح از آن در سینمای ایشان اندک و طبع ایشان از صحبت آن زمان مستفرد بودی و کار زمان شوهری کاریست که بی میلند از خدا طبع میسر نشود و حق تعالی پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم خبر کرد که زینب این تو خواهد بود پس که استی از صحبت زینب در دل زید نیاید و بعد حضرت رسول گفت زینب زن شریف است و زبان زینب خیر کنی که زینب است و از آن و بر اطلاق میدهم رسول علیه السلام زید را گفت زن خود را که زینب است زینب یعنی که زن این وجودی ظاهر الملاقه میدی حق تعالی بسبب آن گفتند رسول علیه السلام عداوت شد با وی عنایت کرد و گفت چیز که خداوند تعالی از او ایستاد تا آنرا پدید میداری که از مردم میسر نیستی او را زینب که از وی رسول علیه از اطلاق زینب و تزویج خود و بر اهل اسلام یکی از زینب این است و آن است



و توفیق فرزند و متابعت توفیق و اذیت علیهم  
علیهما و ابوسلمه خدا تعالی باسلام کرده پس انکرا لا انعام  
والذی انعم الله علیهم و اولادهم و اولادهم

که گویند زن پسر ازین کرده است بعد از آنکه میداند که با حکم کرده ایم که چنین خواهد بود  
و ترا از آن خبر دادیم و اذ تقول للذی انعم الله علیک و انعمت علیه  
امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی و تفسلک ما الله  
مبدیه و تخشی الناس و الله احق بان تجشیه پس حکمتی که درین حکم  
بود یاد کرده گفت چون زید حاجت خود از وی باز گذارد یعنی ویرا باز پس  
بسیل مانند زینب زنی تو دادیم تا بر مومنان جری نباشد از تزویج زنان او  
خود چون او عیال حاجت خود از ایشان گذارده باشد یعنی طلاق داده باشد  
و عدت گذشته فلما قضی زید منها و طهر امر و جناها و در حدیث  
است که زینب رضی الله عنها بر زبان رسول علیه السلام فرمودی گفتند  
شمار پدران زینب پیشمیر دادند و فرمود خدا تعالی بوجی سماوی بوی داد و  
است که چون عدت زینب از زید رضی الله عنها بگذشت پیشمیر صلی الله  
علیه و سلم زید را گفت برو زینب بگو که پیشمیر خدا را میگذارد این ترا سخاوت  
زینب گفت من کاری ندارم که دستوری از خدا نکوایم یعنی بی سخاوت نگردد  
و بزخواست و درجه از دست و قرآن فرود آمد فلما قضی زید منها  
و طهر امر و جناها پیشمیر صلی الله علیه و سلم برخواست و بانه زینب رفت  
بی آنکه دستوری خواهد در خانه رفت و وی سر برهنه بود استیضاح بر سر آفتاب  
و گفت یا رسول الله یا خطبة و شاهدین خبری بود که رسول الله علیه و سلم گفت

خبری که در حدیث آمده است که زینب را در روزی که از زید جدا شد...

چون این خبر شنیدند زینب از غایت شادی بجهت شادمانی که در دلش بود و گفتند خدا را شکر که او را از این مصیبت نجات داد و در حدیث آمده است که زینب را در روزی که از زید جدا شد...

ترا خدا را بعد از پسران بجواب محمد و کار او بی بد بوی مت گفته آن بان از عیال نظیر میسه مسجد میزبان بی بی آن بجا

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على من لا نبي بعده  
 وآلهم الطيبين الطاهرين  
 الذين هم خاتم النبيين  
 وأممهم الصالحين  
 والحمد لله رب العالمين

ترا خدا تعالی بزنی من داد جبرئیل کوه است الله المزوج وجبرئیل الشاهد  
 بعد ازین حالت منافقان زبان بر پیغمبر دراز کردند و گفتند که خود میگویند که زمان  
 پس از شما بر شما حرام است زن کنید و زن پس خود را زن کردند خدا تعالی قرآن  
 بجواب فرود ستاد که ما کار علی النبی من حرج تا اینجا که ما کان  
 محمد بالحدی من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین  
 و کان الله بكل شیء علیا این قصه بدستی بدین منوال بوده است و آنچه وضاحت  
 و بی دینان در زبان مردم افکنده اند که نظر رسول صلی الله علیه و سلم بر وی آمد و در  
 بوی متعلق شد و گفت سبحان الله مقلب القلوب شعبه الیست از آنچه منافقان  
 گفتند در زمان رسول صلی الله علیه و سلم و از جمله آن گفته است که نسبت واضح  
 آن باهل نفاق نزدیک تر است باهل ایمان و عجب آنکه بنا بر این قصه بعضی متاخران  
 از علما در فروع مذہب خود یاد کرده اند که هر زن پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
 نظر بر وی آمدی بر شوهر حرام شدی و این سخن در شرع از کتاب و سنت اصل  
 نیست و اگر کسی از اهل علم از امر رسالت مسایل شرعی کشیده است در آن  
 مصیب نبوده است چون راه قیاس درین صورت مسدود است و نقل معتبر  
 درین موجود نیست و هیچ ناقلی از بسندی متصل یا ذکر کرده است از چه وجه  
 بی ضرورتی بر چنین خطر اقدام توان نمودن آن فعل از قبیل آنست که نسبت  
 آن بعدا است کند بلکه این از مفتیوت زمان قدیم است که در حدیث آمده است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على من لا نبي بعده  
 وآلهم الطيبين الطاهرين  
 الذين هم خاتم النبيين  
 وأممهم الصالحين  
 والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على من لا نبي بعده  
 وآلهم الطيبين الطاهرين  
 الذين هم خاتم النبيين  
 وأممهم الصالحين  
 والحمد لله رب العالمين

باید که در این مباحث با کمال احتیاط و تدبیر عمل کرد و از هر گونه بیگانه گویی و بیگانه سازی پرهیز کرد و در هر امری که با کمال احتیاط و تدبیر عمل کرد و از هر گونه بیگانه گویی و بیگانه سازی پرهیز کرد و در هر امری که با کمال احتیاط و تدبیر عمل کرد و از هر گونه بیگانه گویی و بیگانه سازی پرهیز کرد

فصل دوم  
در بیان بیگانه گویی و بیگانه سازی  
باید که در این مباحث با کمال احتیاط و تدبیر عمل کرد و از هر گونه بیگانه گویی و بیگانه سازی پرهیز کرد و در هر امری که با کمال احتیاط و تدبیر عمل کرد و از هر گونه بیگانه گویی و بیگانه سازی پرهیز کرد

خود که دعا و عملات اند تقیر کرده اند که چون نظر ایشان بر زنی آید بر شوهر او  
بود که ویر از بهر ایشان بگذارد و فلاجر اهم الله عن الاسلام و اهله خیرا  
و از جمله آنچه دلالت میکند بر نفی نظر کردن رسول صلی الله علیه و سلم بنا محرم و پاک  
نظرویی از آنچه بخیانت مانند کی دارد اگر چه فی نفسه خیانت نباشد آنست  
که چون بکلمه می آید سخن خون چند کس در مک مباح کرد و فرمود که نیز اگر دست ایشان  
کعب زده باشند ایشانرا بکشند و از جمله یکی از ایشان عبداللہ ابن سعید ابی سرج بود  
که روز فتح مک عثمان رضی الله عنه دست وی گرفت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم آورد و وی برادر رضاعی عثمان بود و چند کرة از پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
درخواست که دست بوی دهد تا بیعت کند و رسول علیه السلام خاموشتر  
بود و بعد از چند نوبت بیعت او قبول کرد پس روی بسوی جمع کرد و گفت مرا از  
پهراں خاموش بودم که تا یکی از شما بر خیزد و کردنش نزدیک از صحابه گفت یا رسول الله  
چرا چشم اشاره نکردی گفت نسزد هیچ پیغمبر را که نظرویی متضمن خیانتی باشد  
مکان نیندازد ان یکون له خاینة الاعین چون رسول صلی الله علیه  
و سلم اشاره بچشم و قضیه که امضای آن از روی مصاحبت دین صواب  
دست روان داشت و در حق خود آنرا از خیانت نظر شمرده چون از روی  
صورت بخیانت مشابهتی داشت مسلمانان را که روا باشد که نظر بنا محرم  
بر آن صفت که یاد کرده اند در حق وی روا دارند و اگر گویند که بقصد بود پس

در دل مؤثر  
از اختیار و  
بود و من  
و سلم از بهر  
بغضوا  
و مراد آن  
این مباحث  
مراد بدان  
عند  
صغیر  
بود و بر  
بر خیزد  
که نفس  
مسئله  
علی  
ال



والعزى ومناات الثالثه الاخرى شيطان و زربان او افكند  
 تلك العرائق العلق وان شفاعتهم لتتجى و این حدیث را هیچ امام  
 از ائمه حدیث بر طریقی که حجت را شاید نقل نکرده است و اگر آنها که نقل کرده اند  
 از سعید بن جبیر نقل کرده باشند و آن از ابن عباس و یا وی از سعید گفته است  
 لا اعلم الا من ابن عباس یعنی نمیدانم این حدیث را که سعید روایت کرده  
 است الا از ابن عباس و همچنین روایتی چنین قصتی را نتوان اثبات کردن با آنکه  
 از کسانی که این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسی است  
 که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده  
 یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث موجب علم  
 نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است  
 چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته  
 شیطان از اروج که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز انگاه تلفظ  
 بکلماتی که حکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است  
 و بر آن بطالان این قول بر هیچ مومندی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل  
 این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را  
 در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و عقل  
 اندیشه نکرده و ندانستند که حق تعالی در او اراده می دارد که صاحب

این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسی است که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث موجب علم نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اروج که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز انگاه تلفظ بکلماتی که حکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و بر آن بطالان این قول بر هیچ مومندی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و عقل اندیشه نکرده و ندانستند که حق تعالی در او اراده می دارد که صاحب

همان است که در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسی است که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث موجب علم نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اروج که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز انگاه تلفظ بکلماتی که حکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و بر آن بطالان این قول بر هیچ مومندی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و عقل اندیشه نکرده و ندانستند که حق تعالی در او اراده می دارد که صاحب

افسوس که در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسی است که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث موجب علم نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اروج که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز انگاه تلفظ بکلماتی که حکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و بر آن بطالان این قول بر هیچ مومندی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و عقل اندیشه نکرده و ندانستند که حق تعالی در او اراده می دارد که صاحب

این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسی است که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث موجب علم نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اروج که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز انگاه تلفظ بکلماتی که حکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و بر آن بطالان این قول بر هیچ مومندی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و عقل اندیشه نکرده و ندانستند که حق تعالی در او اراده می دارد که صاحب

میدارده که صاحب اندیشه نکرده و ندانستند که حق تعالی در او اراده می دارد که صاحب  
 این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسی است که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث موجب علم نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اروج که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز انگاه تلفظ بکلماتی که حکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و بر آن بطالان این قول بر هیچ مومندی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و عقل اندیشه نکرده و ندانستند که حق تعالی در او اراده می دارد که صاحب

ببینید رسول الله علیه وآله وسلم که راه نشود از هوا سخن نمیکوید ماضی صاحب که  
 و ماغوی و ما یناطق عن الیوم ان هو الا و حی یوحی چگونه  
 باشد که بعد از آن حال که آنسوره و در نماز باشد کلمات کفر زبان مبارک کشن برود  
 و این نطق باشد تعالی الله عن ذلك و جل منسوب الی رسالته  
 عن مثل هذه العرقصه و حدیث درست است که عبد الله بن عمر  
 رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام می شنیدم می نوشتم و از این  
 ازان نهی کردند و گفته پیغمبر علیه السلام بشیرت در حال سخط و رضاء  
 گوید هر چه از وی بشنوی توان نوشت اشاره اینکه نیکان درین سخن این بود  
 است که بشیر چون چشم گیرد گفت که سخن با گوید که گفتنی باشد پس چه در جمله  
 بشنوی منوین عبد الله این سخن را با رسول صلی الله علیه و آله وسلم باز گفت  
 رسول علیه السلام فرمود که بنویس که بدان خدای که و ارای جان محبت که جز  
 حق ازان بیرون نباشد و اشاره بدان خود کرد که لفظ حدیث نیست  
 اکتب فوالذی نفس محمد بیده ماخرج منه الا الحق و اشار  
 الی فیہ اثبات چنین حدیثی که درست نمیشود که چگونه رفت که از نقل کرد  
 با وجود چنین حدیث درست مبین که رسول صلی الله علیه و آله وسلم خود را از  
 خبر داده است چگونه تواند کرد و اگر گویند که گوید که بسیار کس از این آیه  
 ان سلما من قبالت من رسول و لانی که در متن القوال سطا

من هو الا و حی یوحی چگونه  
 باشد که بعد از آن حال که آنسوره و در نماز باشد کلمات کفر زبان مبارک کشن برود  
 و این نطق باشد تعالی الله عن ذلك و جل منسوب الی رسالته  
 عن مثل هذه العرقصه و حدیث درست است که عبد الله بن عمر  
 رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام می شنیدم می نوشتم و از این  
 ازان نهی کردند و گفته پیغمبر علیه السلام بشیرت در حال سخط و رضاء  
 گوید هر چه از وی بشنوی توان نوشت اشاره اینکه نیکان درین سخن این بود  
 است که بشیر چون چشم گیرد گفت که سخن با گوید که گفتنی باشد پس چه در جمله  
 بشنوی منوین عبد الله این سخن را با رسول صلی الله علیه و آله وسلم باز گفت  
 رسول علیه السلام فرمود که بنویس که بدان خدای که و ارای جان محبت که جز  
 حق ازان بیرون نباشد و اشاره بدان خود کرد که لفظ حدیث نیست  
 اکتب فوالذی نفس محمد بیده ماخرج منه الا الحق و اشار  
 الی فیہ اثبات چنین حدیثی که درست نمیشود که چگونه رفت که از نقل کرد  
 با وجود چنین حدیث درست مبین که رسول صلی الله علیه و آله وسلم خود را از  
 خبر داده است چگونه تواند کرد و اگر گویند که گوید که بسیار کس از این آیه  
 ان سلما من قبالت من رسول و لانی که در متن القوال سطا

من هو الا و حی یوحی چگونه  
 باشد که بعد از آن حال که آنسوره و در نماز باشد کلمات کفر زبان مبارک کشن برود  
 و این نطق باشد تعالی الله عن ذلك و جل منسوب الی رسالته  
 عن مثل هذه العرقصه و حدیث درست است که عبد الله بن عمر  
 رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام می شنیدم می نوشتم و از این  
 ازان نهی کردند و گفته پیغمبر علیه السلام بشیرت در حال سخط و رضاء  
 گوید هر چه از وی بشنوی توان نوشت اشاره اینکه نیکان درین سخن این بود  
 است که بشیر چون چشم گیرد گفت که سخن با گوید که گفتنی باشد پس چه در جمله  
 بشنوی منوین عبد الله این سخن را با رسول صلی الله علیه و آله وسلم باز گفت  
 رسول علیه السلام فرمود که بنویس که بدان خدای که و ارای جان محبت که جز  
 حق ازان بیرون نباشد و اشاره بدان خود کرد که لفظ حدیث نیست  
 اکتب فوالذی نفس محمد بیده ماخرج منه الا الحق و اشار  
 الی فیہ اثبات چنین حدیثی که درست نمیشود که چگونه رفت که از نقل کرد  
 با وجود چنین حدیث درست مبین که رسول صلی الله علیه و آله وسلم خود را از  
 خبر داده است چگونه تواند کرد و اگر گویند که گوید که بسیار کس از این آیه  
 ان سلما من قبالت من رسول و لانی که در متن القوال سطا

من هو الا و حی یوحی چگونه  
 باشد که بعد از آن حال که آنسوره و در نماز باشد کلمات کفر زبان مبارک کشن برود  
 و این نطق باشد تعالی الله عن ذلك و جل منسوب الی رسالته  
 عن مثل هذه العرقصه و حدیث درست است که عبد الله بن عمر  
 رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام می شنیدم می نوشتم و از این  
 ازان نهی کردند و گفته پیغمبر علیه السلام بشیرت در حال سخط و رضاء  
 گوید هر چه از وی بشنوی توان نوشت اشاره اینکه نیکان درین سخن این بود  
 است که بشیر چون چشم گیرد گفت که سخن با گوید که گفتنی باشد پس چه در جمله  
 بشنوی منوین عبد الله این سخن را با رسول صلی الله علیه و آله وسلم باز گفت  
 رسول علیه السلام فرمود که بنویس که بدان خدای که و ارای جان محبت که جز  
 حق ازان بیرون نباشد و اشاره بدان خود کرد که لفظ حدیث نیست  
 اکتب فوالذی نفس محمد بیده ماخرج منه الا الحق و اشار  
 الی فیہ اثبات چنین حدیثی که درست نمیشود که چگونه رفت که از نقل کرد  
 با وجود چنین حدیث درست مبین که رسول صلی الله علیه و آله وسلم خود را از  
 خبر داده است چگونه تواند کرد و اگر گویند که گوید که بسیار کس از این آیه  
 ان سلما من قبالت من رسول و لانی که در متن القوال سطا



و من است این که در حدیث آمده است که لفظ قرآن عجبی نیست  
از آنکه شیطان چیزی بر زبان رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده اگر چه ائمه نیست  
بر تواتر تفسیر که معنی آن باشد که هیچ غیر بر سر مسل و غیر بر سر مسل از تو بخلق  
الا چون حکم و کتابی از آفتاب بر خلق خوانده می شود شیطان در انجمن چیزی  
افکنی ای کنون بر القاذرو و وجه تو اند بود یا از طریق لفظ یا از طریق معنی اگر  
از طریق معنی باشد القای می آن باشد که تا ویلات فاسده و تسویبات  
نفسانی از زبان ایشان مشتبه کرد اند و اگر از روی لفظ باشد القان باشد که چه  
کازان بود بخود یا بر زبان او یا خود در آن بیان افکن پس خدا تعالی گفته خود را  
از آن بکار دارد و گفته شیطان از آنجا که کرد و اگر این آیه درین قضیه هست حدیث  
ظاهر است **العلم** اسلی و در جواب آنست که تاویل بدین وجه  
که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدین موضوع رسید که افراتیم اللات و العز  
و منات الثالثه لاشریه شیطان بر لغت وی بر پنجار او از وی این که  
بر خواند شرکان چون شنیدند از آنجا که قسه زبیر ایشان بود گمان بردند که خوانند  
این سخن است از وی خوش نمودند و این حدیث را مستند کردند و اینند پیغمبر صلی  
علیه و آله و سلم از آن کوفت تا طر شد خدا تعالی از بهر تسلی او این آیه فرستاد  
و ما ارسلنا من قبلك من رسول و کاتبی الا یذکر ان حدیث  
اصول دار و برین وجه هر باید در آن نام کتاب سنت اصول دین نباشد

و من است این که در حدیث آمده است که لفظ قرآن عجبی نیست  
از آنکه شیطان چیزی بر زبان رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده اگر چه ائمه نیست  
بر تواتر تفسیر که معنی آن باشد که هیچ غیر بر سر مسل و غیر بر سر مسل از تو بخلق  
الا چون حکم و کتابی از آفتاب بر خلق خوانده می شود شیطان در انجمن چیزی  
افکنی ای کنون بر القاذرو و وجه تو اند بود یا از طریق لفظ یا از طریق معنی اگر  
از طریق معنی باشد القای می آن باشد که تا ویلات فاسده و تسویبات  
نفسانی از زبان ایشان مشتبه کرد اند و اگر از روی لفظ باشد القان باشد که چه  
کازان بود بخود یا بر زبان او یا خود در آن بیان افکن پس خدا تعالی گفته خود را  
از آن بکار دارد و گفته شیطان از آنجا که کرد و اگر این آیه درین قضیه هست حدیث  
ظاهر است **العلم** اسلی و در جواب آنست که تاویل بدین وجه  
که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدین موضوع رسید که افراتیم اللات و العز  
و منات الثالثه لاشریه شیطان بر لغت وی بر پنجار او از وی این که  
بر خواند شرکان چون شنیدند از آنجا که قسه زبیر ایشان بود گمان بردند که خوانند  
این سخن است از وی خوش نمودند و این حدیث را مستند کردند و اینند پیغمبر صلی  
علیه و آله و سلم از آن کوفت تا طر شد خدا تعالی از بهر تسلی او این آیه فرستاد  
و ما ارسلنا من قبلك من رسول و کاتبی الا یذکر ان حدیث  
اصول دار و برین وجه هر باید در آن نام کتاب سنت اصول دین نباشد

و از آنکه شیطان چیزی بر زبان رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده اگر چه ائمه نیست  
بر تواتر تفسیر که معنی آن باشد که هیچ غیر بر سر مسل و غیر بر سر مسل از تو بخلق  
الا چون حکم و کتابی از آفتاب بر خلق خوانده می شود شیطان در انجمن چیزی  
افکنی ای کنون بر القاذرو و وجه تو اند بود یا از طریق لفظ یا از طریق معنی اگر  
از طریق معنی باشد القای می آن باشد که تا ویلات فاسده و تسویبات  
نفسانی از زبان ایشان مشتبه کرد اند و اگر از روی لفظ باشد القان باشد که چه  
کازان بود بخود یا بر زبان او یا خود در آن بیان افکن پس خدا تعالی گفته خود را  
از آن بکار دارد و گفته شیطان از آنجا که کرد و اگر این آیه درین قضیه هست حدیث  
ظاهر است **العلم** اسلی و در جواب آنست که تاویل بدین وجه  
که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدین موضوع رسید که افراتیم اللات و العز  
و منات الثالثه لاشریه شیطان بر لغت وی بر پنجار او از وی این که  
بر خواند شرکان چون شنیدند از آنجا که قسه زبیر ایشان بود گمان بردند که خوانند  
این سخن است از وی خوش نمودند و این حدیث را مستند کردند و اینند پیغمبر صلی  
علیه و آله و سلم از آن کوفت تا طر شد خدا تعالی از بهر تسلی او این آیه فرستاد  
و ما ارسلنا من قبلك من رسول و کاتبی الا یذکر ان حدیث  
اصول دار و برین وجه هر باید در آن نام کتاب سنت اصول دین نباشد



صلوات بود آن است  
که کنایه بر و نازل  
نباشد در کون

ایشان میگفتند که بیرون آمدن پیغمبر از زمان از حرم که نزدیک سید و بقریب ایام  
ولادت و در ایام ولادت او نشانه های غریب و نادیده های عجیب ظاهر شد مثل  
پلاک اصحاب فیل و سنگ مانند اختن مرغان و بره و افتادن بتان که بگویی پرستی  
اینکه آنرا موجب ظاهر بود و بزین سرور رفتن آب بجز ساسده و افتادن شرفهای  
ایوان کسری و شنیدن آوازهایی دیدن خاص که نعت و صفت او از آن نهنه  
میشد و اتفاق کابینا که حادثه عظیم در عالم افتاده است که جنیان بدنسب  
از خبر آسمانی ممنوعند و غیر آن از آیات و دلایل و بعد از دعوت معجزات بسیار  
بر دست و زبان وی ظاهر شد و از آنجمله شکافته شدن ماه بود بدو نیم و تسبیح  
کردن سنگریزه در کف وی و بیرون آمدن آب از میان انگشتانش بمقدار آنکه یک پهلوان  
و پانصد تن از صحابه از آن وضو ساختند و سیراب شدند و چهار پایان را آب دادند  
و بعد رحلت از آن برداشتهند و از آنجمله آنکه کردن چوبی بود که بوقت خطبه  
کردن پشت بدان باز میسازد و چون منبر کردند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
استقال کرد از آن ستون حقه قال از آنجا آورد و از آنجمله افزونی طعام که آنکه  
بود بیکت دعا و تا لشکر از آن کوفه آید شدند و از آنجمله خبر دادن ذریع  
کو فند زهر آلوده و پیرا که از سر و کاس بر آید و ام و از آنجمله خبر بود از خوابی  
که خواب بود باز داد مثل آنکه کسی که سیرت او بصر در راه خدا خرج شود و چنان  
بود که وی گفت و سیرا و آنکه گفت رسولی تعالی برود دست بر زمین کس

در دست  
همه بار  
شمر  
وسله  
کرده  
که قضا  
اجبا  
که آنچه  
هر  
کز  
و  
را  
و  
م  
با

رسول آن بود که  
در شدت چون بود  
زود بیاوردی آنکه  
آوازی شد و در اینم  
که در میان خواب  
در هر تقدیر بیخواب  
سخت  
و بی خوابی  
مهر از آنست که  
از آنست که  
ببیند  
فوق  
و در آنست که

صلوات بود آن است که کنایه بر و نازل نباشد در کون رسول آن بود که در شدت چون بود زود بیاوردی آنکه آوازی شد و در اینم که در میان خواب در هر تقدیر بیخواب سخت و بی خوابی مهر از آنست که از آنست که ببیند فوق و در آنست که









مقتول داشت که فرمان دهد و مردان را بداند قهر کند و نه مالی که دلها بدان بفرساید  
 و نه وارث ملکی بود که مردم بطمع آن روزی ملک موروثی با وی برسد پیروی  
 وی کنند بلکه تنها بود و درویش و ضعیف حال و کسی چند درین وجه که او میگفت  
 با وی موافق نبودند تا ویرادرین نصرت کنند و وی با چنین حال در جمیع عوالم پیروی  
 آمد و ایشان یکبارگی ربت پرستی مقیم و بر عادت جاہلیت معسر شدند  
 وینی با یکی ایشان از خون ریختن و عمارت کردن و استباحه نوبات و زنا کرد  
 و مردار خوردن بر یکدیگر بستند و باز پیداشت و پند و موعظه او میان آمد  
 او حال را ایشان بدگشت و همه یکدل و یک زبان شدند و درین امر متفق و یکدل  
 او شدند و همکارم اخلاق و محاسن افعال همه صوفی اخیسین شدند  
 از ریاست و جاه و موافق طبعها از متابعت شمرست جمعی از ایشان  
 شریع و مشقت درویشی سفارفت پس و عیال اختیار کردند و جانهای خود  
 در طلب فغانی و بذل کردند بی غرض و نبوی که در آن حال از آن خدا ایشان  
 چون درین حال اندیشه کند بداند که چنین کار با اختیار عقلی و تدبیر فزایی دست  
 و هم قوه و سعی آدمی بدیخا نرسد و این چیز است سمائی و در زمان که چنین کار  
 و تقدیر او نتواند بودن بآنکه گسب در آن بد نماند و توان چنین چیزی است  
 کرد درین آیه که لو انفقتم ما فی الارض جمیعا ما الفت بینکم شیء  
 و لکن الله الغنی بهم و دیگر اندیشه کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

لو انفقتم ما فی الارض جمیعا ما الفت بینکم شیء  
 و لکن الله الغنی بهم  
 و دیگر اندیشه کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

بسیار متناهی است  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب



جستجو کنید در کتب و کتابخانه ها و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

م

امرونی از رسول صا و قول ترا در هر چه که تا آنچه در که تصدیق بخلاق و تصدیق علی بعثت است یا قوه در زیر بود اما با آنچه از اشیاء صاف قوم ما

ای بود نمیدانست نوشتن و خواندن و در میان قومی پروریده شده بود که ایشان  
 نیز بدین صفت بودند و در شهری پرورش یافته بود که در آن جهان عالمی بود با خبار  
 ایشان گذشته و از صاحب سخنی که بخت وجدال خصم کشی کند و نگیرد موی که از خود  
 وضع نهد و نه رسول صلی الله علیه و آله و سلم شهر دیگر سفر کرده بود عالم را بنوعی از  
 انواع علوم یافته و چون دعوی نبوت کرد از تورات و انجیل خبر باز می داد و از حال  
 انبیاء و امتنان گذشته چنانکه بود با آنکه بیشتر آن از میان اهل کتاب رفته بود و آنچه  
 مانده بود بسیار از آن متبدل شده و برابر اهل هر طری که مخالفان و شدند چهره آورد  
 بر قانون راست اگر چه زیر کان جهان و عقلا می عالم پیشوایان و سخن دانان جمع  
 نقض یک از آن نه توانستند کرد و این دلیل روشن است بر آنکه این از نزد خدا  
 است و قرآن بدین منی اشارت کرد گفت اولم یکفیم اننا انزلنا علیک  
 الکتاب بتل علیهم ان و ذلک ارحمة و ذکری لقوم یومنون  
 فصل چهارم در شرح ایمان بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیان آنچه  
 آن مهم است از منزلت او و ایمان بر رسول علیه السلام تصدیق است بدان بر  
 او و اعتراف بر بیان این ایمان هم بعضی ایمان بخدا تعالی باز میسر دیر اگر ایمان  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بی ایمان بخدا ممکن نباشد چون اثبات کرد که او  
 فرستاده و خداست ضرورت فرستنده را اثبات کرده باشد و چون بر سالت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد به امت او طهر شد زیرا که قبول

نویسندگان علیهم السلام و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و لا یستخفون فی الذل الذلیلین  
و لا یستخفون فی الذل الذلیلین  
و لا یستخفون فی الذل الذلیلین

امرو نهی از رسول صلوات الله علیه آله وسلم قبول است از خدای و ازین است که اهل است  
رسول صلوات الله علیه آله وسلم اطاعت خدا و مخالفت رسول مخالفت خداست  
و قول مجمل در ایمان بر رسول صلوات الله علیه آله وسلم آنست که تصدیق او کند  
در هر چه گوید چنانچه میگوید و از تفصیل است که دانستن آن ضرورت است  
تا آنچه در مجمل بدان ایمان آورده باشد و مفصل خلاف آن نکند و از آنجمله آنست  
که تصدیق او کند در آنچه خداست تعالی و پروردگار فرستاده است که میگوید و آنچه  
بخلق میرساند رسالت خداست که میگوید یک کلمه که هر یک که میگوید  
و تصدیق وی کند در آنچه وی فرستاده خداست بر جن و انس هر چه گوید که گفته  
بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ یعنی بن و انس و آیات قرآن درین معنی است  
است و از آنجمله این آیه است اذ صرنا الیک نفراس الیجن و این آیه که  
یا قومنا جیدواد اعی الله وامنوا به جنیان اثر آن می آید که در سوره  
در زمین جاوش شده است و آن فرستادن رسول صلوات الله علیه آله وسلم  
بوده ایمان میدانستند و در زمین میفرستند تا با خداست تعالی و در آنجا  
با پیغمبر گردانید اذ صرنا الیجن و ای اشیان بدو را شنیدید و از شنیدن  
از تو اشارت بدانست که اگر چه آیه مذکور که حاضر تو شوند تو را شنیدند  
صاف من بودم و چون قرآن شنیدند با میان جنیان افتند و گفتند ای  
قوم ما خواندیم بخدای را یا صرنا الیجن رسول را و بوی ایمان آورید و این

بر چه که دوست این است  
تصدیق آنست  
تا آنچه در مجمل  
در هر چه گوید  
تا آنچه در مجمل  
که تصدیق او کند  
بخلق میرساند  
و تصدیق وی کند  
بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ  
است و از آنجمله  
یا قومنا جیدواد  
در زمین جاوش  
بوده ایمان میدانستند  
با پیغمبر گردانید  
از تو اشارت بدانست  
صاف من بودم  
قوم ما خواندیم

لیکن  
از خود  
لی از  
مال  
دو آنچه  
ورد  
صاحب  
و خدا  
علیک  
منون  
ایمان  
بر که ایمان  
کرد که او  
بر رسالت  
بیر که قبول  
قرآن

دلیل قاطع روشن است بر آنچه رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده خداوند بجز  
 نیز پیش از وی از بنی آدم هیچ پیغمبر بر حق تعالی به جنیان نفرستاده الا سلیمان  
 علیه السلام و آنچه در قرآنست که انا سمعنا کتبا انزلک من بعد موسی  
 دلیل است بر ایمان ایشان بر سالت موسی زیرا که موسی معجوت بود بر ایشان  
 و ایمان با موسی علیه السلام اقتضای آن نکند که موسی را با فرستاده باشد و آنچه در تفاسیر  
 در بیان این آیه می آید و رند که دعوت عیسی بر ایشان رسیده بود و با خود قبول نکرده  
 بودند سخن است از طریقی از یقین و عدالت آن ایشان تورات یاد کردند و انجیل یاد  
 کردند آنست که سلیمان در یک آیه ای اسرائیل بعد از موسی پیش از عیسی کتاب  
 ایشان تورات بود و حکم از آن میکردند و چون سلیمان معجوت بود بدینسان تورت  
 از وی قبول کرده بودند و بران طرز بودند و بعد از سلیمان علیه السلام هیچ پیغمبر  
 بدیشان نیامده بود تا بعثت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ازین جهت تخصیص  
 ذکر موسی علیه السلام کردند و اگر کسی سوال کند که جنیان پیش از سلیمان علیه السلام  
 با مردم نهی مخاطب نبودند گوئیم مخاطب بودند آنچه امر و نهی و وعده و وعید بود پیش از  
 آدم علیه السلام بر سالت فرشتگان بدیشان رسانیده شایر و در بیان این علی السلام  
 بر سالت وی تجدید دعوت برفت و الله اعلم و اگر کسی صنف از بنی آدم را بجنیان را  
 از دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مستثنی کند ایمان او بر سالت محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم درست نباشد حق تعالی در اول دعوت فرمود ویرا که قوم خود

اینست که ما شنیدیم  
 که بنی اسرائیل از آن بزرگوار  
 که در آن زمان نازل شد  
 و در آن زمان موسی  
 علیه السلام را فرستادند  
 و در آن زمان که  
 از آن بزرگوار  
 که در آن زمان نازل شد  
 و در آن زمان موسی  
 علیه السلام را فرستادند

انبیاء را از آن  
 که در آن زمان نازل شد  
 و در آن زمان موسی  
 علیه السلام را فرستادند  
 و در آن زمان که  
 از آن بزرگوار  
 که در آن زمان نازل شد  
 و در آن زمان موسی  
 علیه السلام را فرستادند  
 و در آن زمان که  
 از آن بزرگوار  
 که در آن زمان نازل شد  
 و در آن زمان موسی  
 علیه السلام را فرستادند

وَمَا نَزَّلْنَا بِهِنَّ الْقُرْآنَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَلِنُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُصَلِّحُونَ  
 وَنَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِ الْبُرْجَانِ نَزْلًا لِيُنذِرَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَلِيَذَكِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ هُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ  
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

چون ایشان خود یعنی قبضه را بجای خوان چون دعوت او میان قوم او ظاهر شد  
 وقت این قرآن تنویر شده ایم ما اهل که را با آنکه در حوالی که اند یعنی عربیم کنی  
 و آنکه ای دبی کنی پس مود که بحکم دمانت فرستاده ایم که وما ارسلناک  
 الا کافه للناس بشیرا و نذیرا و آنچه در قرآن است وما ارسلنا  
 من رسول الا بلسان قومہ یعنی هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم الا بزبان  
 قوم او از آن لازم نیاید که پیغمبر اصل اللہ علیہ وآلہ وسلم عرب فرستاده بودند و بلسان  
 الا بلسان قومہ مراد از این قوم آنان بودند که پیغمبر ایشان بود و در میان ایشان  
 اظهار دعوت کرد و این دلیل نشود بر آنکه ویرانه دیک از قبیله وی نباشند و هم  
 زبان وی نه صاف دعوت وی نفرستاده باشند و اگر گویند مراد از این قوم اهل دین  
 اند گوئیم که موسی علیہ السلام فرستاده خدا بود بنی اسرائیل و زبان او عبری بود  
 و تورات بدین زبان بود و اگر از بنی اسرائیل معنی ایشان عرب پرورد شده بود  
 و لغت عبری نداشتند بدین علت از دعوت موسی بیرون بودند و پیغمبر  
 علیہ السلام همچنین فرستاده خدای بود بنی اسرائیل و در زمان او زبان ایشان عبری  
 بود و چون روم را دعوت کرد بدین زبان کرد و انجیل بدین لغت فرود آمد و در میان  
 زبان سریانی نمیدانستند و عیسی علیہ السلام نه یونانی میدانست و لغت دیک  
 از لغتها رومیان و آنکه میدانستند شریعت او را زبان رومیان میکردند  
 و بدین علت رومیان از دعوت او بیرون بودند و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آنجا

افضلیت اخفیت  
 است علیہ السلام  
 بود با همه اقوام آسمان  
 و جنیان و غیر آن  
 از انبیا علیہ السلام تمام  
 جن و انس میسر شد  
 و در میان ایشان  
 که از او پیروی کردند  
 از هر قوم و از هر  
 زبان و از هر لغتی  
 که از او پیروی کردند  
 از هر قوم و از هر  
 زبان و از هر لغتی  
 که از او پیروی کردند

وَمَا نَزَّلْنَا بِهِنَّ الْقُرْآنَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ  
 وَنَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِ الْبُرْجَانِ نَزْلًا لِيُنذِرَ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَلِيَذَكِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا  
 أَنْ هُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ  
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

وَمَا نَزَّلْنَا بِهِنَّ الْقُرْآنَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ  
 وَنَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِ الْبُرْجَانِ نَزْلًا لِيُنذِرَ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَلِيَذَكِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا  
 أَنْ هُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ  
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

در سوره که در آنجا آمده است که هر چه از او بیرون آید...

در این کتاب که در آنجا آمده است که هر چه از او بیرون آید...

از خدای مخلق رسانید یاد کرد این قرآن همین حی کرده است تا شما که حاضران و غایبان  
منید بدان انداز کنم و آنگاه که این قرآن بر ایشان رسد و اوحی الی هذا القرآن  
لانذرکم به و من بلغ و هیچ مسلمان خود درین شکستن نباشد اما از ندیقان که  
در میان مسلمانان انکار رسالت او نیارند کردن از برای گمراه کردن جاهلان عوام  
سخنان چنین بطریق مناظره در گوش ایشان افکنند و گویند خدا میگوید و ما را رسالت  
من رسول الابلسان قومه آنکه فارسی نمیدانست چگونه پیغمبر فارسی زبانان  
باشد جوابش جز از شمشیر اینست که گفتیم و دید آنکه گوئیم چون مسلم میدانند که وی رسول  
است خدای تعالی را در سواد خود بود بعرب ضرورت شد در هر چه وی گفته است  
تصدیق نماید کردن زیرا که بر فرستاده خدا روان باشد که دروغ بر خدا گوید و او گفته است  
که خدای عزوجل و انزل فرستاده و بهر که دعوت من بوی رسد از ایشان دورست است  
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخاشی جیشی رضی الله عنه نامه نوشت بدین  
خودش دعوت کرد و وی اجابت کرد و بهتر قیل رومی و کسرانی فارسی نامه نوشت  
و بدین خودشان خوانند و دعوت کرد و هیچ یکی از آنها عرب نبودند و او انبودی که  
پیغمبری بی امر خدا قومی را بدین خود دعوت کردی و از آنجا آنست که تصدیق وی  
کنند که بعد از وی هیچ نبی نباشد مرسول و نه غیر مرسول و مراد از خام نیست اینست که نبوت  
میر که نبوت با مدن و تمام شد یا بمعنی آنکه خدا تعالی پیغمبر را بوی ختم کرد و ختم  
خدای حکم است بد آنچه از آن بخوابد کرد و ایندن چنانکه ختم الله علی قلوبهم

است اما التفکر  
بعد از صدیق و من  
بلغ و در این کتاب که در آنجا آمده است که هر چه از او بیرون آید...  
قرآن بد رسد از عرب  
و علم و حسن و انزل نام مفضل  
در حدیثی آمده است که هر که قرآن  
بدر رسیده حضرت پیغمبر  
علیه السلام پیغمبر او است  
و از آنجا است که هر که قرآن  
تقریب فرموده که من بلغ القرآن  
فکان منی  
عالمی است که هر چه از او بیرون آید...  
ختم الله علی قلوبهم  
فانهم لا یفقهون  
عقیده ایشان را بیان  
حق پیغمبر را  
جمع از آنجا که

گفت بر  
ختم بدان  
سود  
توان گفت  
بسیار  
تمام شد  
و بعد از  
من  
کرده  
و بعد  
نخست  
نیاید  
موا  
و دیگر  
موا  
اینست که احتیاج بانها در کتابها آمده است که آنهاست بی اسرار و اشیائی که در کتب کاتبان  
از ایشانست که احتیاج بانها در کتابها آمده است که آنهاست بی اسرار و اشیائی که در کتب کاتبان



اعمال و جملات و اطاعت و عبادت و من الذین یؤمنون و یؤتیهم من الله رزقا کثیرا و یؤتیهم من الله رزقا کثیرا و یؤتیهم من الله رزقا کثیرا

بنا بر قول نوح علیه السلام که در این آیه آمده است که من الذین یؤمنون و یؤتیهم من الله رزقا کثیرا و یؤتیهم من الله رزقا کثیرا و یؤتیهم من الله رزقا کثیرا

بُعِثْتُ اَنَا وَالشَّاعَةَ كَمَا تَنْبَغِي وَاِشَارًا بِاصْبِعِي السَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى  
 جابر النصارى رضى الله عنه روایت کرده است در روایات واحادیث وینبار  
 افزون از آنست که بر توان شمرن چون ازین طریق ثابت شد که بعد از وی  
 هیچ نبی نباشد ضرورت رسول هم نباشد زیرا که هیچ رسول نباشد که نبی نباشد  
 چون نبوت نفی کرد رسالت بطریق اولی منقح باشد پیش از آمدن رسول ما  
 صلی الله علیه و آله و سلم زبان انبیای پیشین که وصف پیغمبر کرده اند گفته شد  
 که محمد آخر انبیاست و اهل کتاب از کفر و حسد پوشیده میباشند و آنانکه از علمای  
 ایشان در او بین اسلام آمدند جمله متفق الکلمه بودند و پیراهن صفت یافتند  
 که در تورات و انجیل خوانده اند و در کتب انبیای همه یاد کرده اند که در کتب انبیای  
 مذکور است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاست و بعد از او هیچ نبی  
 نباشد و دعوت او قیامت باقی باشد و گروهی از یهودان دعوی میکردند که ما از پیغمبر  
 آن پیروی نمیکیم که از موسی ما رسید است که وی گفت تا آسمان و زمین قائم است  
 دین من قائم است و اگر راست گفتند مراد لغزان دین است که او دیگر پیغمبران دعوت  
 خلق بدان کردند توحید و تنزیه و وعده وعید و بعثت و نشر که همه بران متفق  
 بودند و اختلاف دران نبود و آنچه نسخ و تبدیل دران روست از شرایع  
 و این معنی خود در قرآن موجود است در این آیه که شرع لکم من الدین ما وصی  
 به نوحا و الذی و حینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی

و اختلاف کتب و اختلاف دران و اختلاف دران و اختلاف دران و اختلاف دران

و بعد از اسلام از قرآن باشد قادر چنین خبر و معتقد باشد پس بعد از آنکه





و عَصَىٰ آدَمَ  
 و غلانی کرد آدم علیه السلام  
 ریشه امیر و در دگر  
 خورد از خوردن میوه  
 درخت و قوس  
 پس ببینم مانده از  
 مطلوب خود که در  
 و در حال بود بعد از آن  
 بود که در میان  
 حضرت زکریا  
 از آن حضرت  
 که در آن وقت  
 از آن حضرت  
 که در آن وقت  
 از آن حضرت

بهمه حال مصوم بودند و از این یکی از ایشان در زمان نبوت گناهی رفته با از منغی  
 ان بر طریق خطا و سهو و نیت و نیان با و ایشان را در آن زبکذازند بلکه چون  
 دانستند بر فوران باز آینه نیت آدم علیه السلام هم ازین نوع بود و آنچه  
 خدا تعالی فرمود که و عاصی آدم ربه فغوی از ان چه فهم کند که اگر  
 عهد فراموش کرده بود نسبت با حال و نیان بود و کبیر از انبیا و انباش  
 و آنچه از برادران یوسف علیه السلام وجود پیش از نبوت بود و آنچه از قومی باز  
 میگویی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت بر دین قوم خود بود آن  
 حالت است که در حدیث دست آمده است که چون بنا کعبه میگردد و قشر  
 سنگ بدوش میکشیدند باین مرگفت ای پسر برادر تو نیز از ازمیان باز کن  
 و بر دوشش جمع کن تا از سنگ او نشود گفت من نیز چنین کردم درین بودم  
 که شش فرا آمد و بعضی دست به بلوی من زد و گفت تو فعل چنین میکنی  
 تو اقتدا نمائند کرد من بهوشش شد چون بهوشش باز آدم مرا میگفتند ترا  
 چه شد و من میگفتم از این من گوئ پس کسی لکه خدایتها بر کشف و در آن حالت طغوت  
 زبکذازد و بران تا دیک کند و از ان نکا دارد چگونه از کفرش نکند دارد و اگر  
 کسی بخدیش بر مطعم رضی الله عنه برین سخن اعتراض کند و آن حدیث نیست  
 اتذرایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی  
 دین قومه یعنی پیغمبر را دیدم و بر دین قوم خود بود جواب آنست که مرا و

و عَصَىٰ آدَمَ

از دین  
 همه عین  
 جا بینه  
 بعد از آن  
 بعرفات  
 عز و ج  
 از وی یک  
 ازین حدیث  
 بعرفات  
 وقت حج  
 آمد پس حج  
 ابراهیم بود  
 و اساس  
 بودند و حا  
 افکند درینجا  
 از ولایت  
 که خدای

کتابت کتابت  
 جلد ۹۹  
 جلد ۹۹  
 جلد ۹۹

از دین در مقام آنست که دینی در میان قریش باقی مانده بود از ملت ابراهیم و از  
 اسماعیل علیهما السلام چون مناسک مناسک و بیوع و امثال آن نه شرک و احکام  
 جاهلیت و دلیل این تاویل هم در متن این حدیث یافتیم و آن باقی حدیث است  
بعد ازینکه وهو علی دین قومه میگوید وهو یصفه علی بعیر له  
بعرفات من بین قومه حتی یدفع معهم توفیقاً من الله  
 عز وجله یعنی ویرا دیدم در وقف عرفات بر شتری از میان قوم خود بجز  
 از وی دیگر از قوم وی برین نیافتم و این توفیق بود از خدای عزوجل هم  
 ازین حدیث روشن شد که عصمت حق ویرا نگذاشت از آنکه در کعبه  
 بعرفات موافقت قوم خود کند زیرا که آن خلاف ملت ابراهیم بود و قریش  
 وقف حج از حرم بیرون نمی آمدند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 آمد پس چون خدایتعالی ویرا از آن نگاه داشت که درین یک عمل خلاف کند  
 ابراهیم بود موافقت ایشان کند چگونگی را بود که در آنچه خلاف حج شد  
 و اساس توحید بدان منتقض شود موافقت قوم خود کند و قوم وی  
 بودند و حدیث جاریه یاد کردیم در بنای کعبه چون از میان بیرون  
 نکند در بنای بسنده است و حدیث صحیح است و آنچه در حدیث  
 از دلیل تاویل همچنین بائستی کردن تا بخلاف اصول دین بود و آنچه در  
 که خدای گفت تو نمیدانستی که کتاب چه با و ایوان چه در آنست

از این کتاب  
 جلد ۹۹  
 جلد ۹۹  
 جلد ۹۹

معنی  
 چون  
 آنچه  
 به الر  
 انباش  
 وی باز  
 و آن  
 و قریش  
 بازرگان  
 بین بودم  
 یکی خط  
 منذر  
 از دو اگر  
 شایسته  
 علی  
 است که  
 بیست



فقد انزل الله كتابا فيه حكمة بالغة قلنا انزلنا القرآن في سبع سنين انزلناه في اربع سنين واثني عشر شهرا في اربع سنين واثني عشر شهرا في اربع سنين واثني عشر شهرا في اربع سنين

ووجه دیگر آنست که ضلال در اندک گویند و در بسیار گویند و آنکس را که بیشتر از راه  
بگردد که این ضل عن الطريق و آنکس که ده و سبک باشد بهین گویند و مراد  
از ضلال اینجا آنست که اول یاد کردیم و الله اعلم و از آنجمله آنست که از آنکه  
صلی الله علیه و آله وسلم بهتر و فاضل تر از آن نبیاست و دلیلش اینست که  
بست که آنکه سید ولد آدم و لا شریعاً من بعدی است که در زمان آدم  
پیغمبران بوده اند فاضل تر از آدم و آنان اولوا الضمیر اند نوح و ابراهیم و موسی  
و عیسی چون در دست شد به هدایت که وی فاضل تر و بهتر از ایشاست  
بهتر از آدم باشد و لیس برین آنکه گفت آدم و من ذواته غشاک و امان  
و در حدیث دیگر گفت من اول شفیع باشم در روز قیامت و اول کسی که  
قبول کند در این حدیث درست است و علامه همیشه پدید استی بر حدیث  
این است در فضیلت او بر غیر خالقین آنکه از اولیای اولیا است  
که است او شریف تر و سزاوارتر است بر آنکه کسی از غیر او سزاوارتر  
که چون در حدیث است با خدا رسالت او است و آنکه در حدیث است  
که او شرفی است که در این حدیث است که گفت من اول شفیع باشم  
در روز قیامت و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است  
و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است و اول کسی که  
قبول کند در این حدیث درست است و اول کسی که قبول کند در این حدیث  
درست است و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است

و وجه دیگر آنست که ضلال در اندک گویند و در بسیار گویند و آنکس را که بیشتر از راه  
بگردد که این ضل عن الطريق و آنکس که ده و سبک باشد بهین گویند و مراد  
از ضلال اینجا آنست که اول یاد کردیم و الله اعلم و از آنجمله آنست که از آنکه  
صلی الله علیه و آله وسلم بهتر و فاضل تر از آن نبیاست و دلیلش اینست که  
بست که آنکه سید ولد آدم و لا شریعاً من بعدی است که در زمان آدم  
پیغمبران بوده اند فاضل تر از آدم و آنان اولوا الضمیر اند نوح و ابراهیم و موسی  
و عیسی چون در دست شد به هدایت که وی فاضل تر و بهتر از ایشاست  
بهتر از آدم باشد و لیس برین آنکه گفت آدم و من ذواته غشاک و امان  
و در حدیث دیگر گفت من اول شفیع باشم در روز قیامت و اول کسی که  
قبول کند در این حدیث درست است و علامه همیشه پدید استی بر حدیث  
این است در فضیلت او بر غیر خالقین آنکه از اولیای اولیا است  
که است او شریف تر و سزاوارتر است بر آنکه کسی از غیر او سزاوارتر  
که چون در حدیث است با خدا رسالت او است و آنکه در حدیث است  
که او شرفی است که در این حدیث است که گفت من اول شفیع باشم  
در روز قیامت و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است  
و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است و اول کسی که  
قبول کند در این حدیث درست است و اول کسی که قبول کند در این حدیث  
درست است و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است

و وجه دیگر آنست که ضلال در اندک گویند و در بسیار گویند و آنکس را که بیشتر از راه  
بگردد که این ضل عن الطريق و آنکس که ده و سبک باشد بهین گویند و مراد  
از ضلال اینجا آنست که اول یاد کردیم و الله اعلم و از آنجمله آنست که از آنکه  
صلی الله علیه و آله وسلم بهتر و فاضل تر از آن نبیاست و دلیلش اینست که  
بست که آنکه سید ولد آدم و لا شریعاً من بعدی است که در زمان آدم  
پیغمبران بوده اند فاضل تر از آدم و آنان اولوا الضمیر اند نوح و ابراهیم و موسی  
و عیسی چون در دست شد به هدایت که وی فاضل تر و بهتر از ایشاست  
بهتر از آدم باشد و لیس برین آنکه گفت آدم و من ذواته غشاک و امان  
و در حدیث دیگر گفت من اول شفیع باشم در روز قیامت و اول کسی که  
قبول کند در این حدیث درست است و علامه همیشه پدید استی بر حدیث  
این است در فضیلت او بر غیر خالقین آنکه از اولیای اولیا است  
که است او شریف تر و سزاوارتر است بر آنکه کسی از غیر او سزاوارتر  
که چون در حدیث است با خدا رسالت او است و آنکه در حدیث است  
که او شرفی است که در این حدیث است که گفت من اول شفیع باشم  
در روز قیامت و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است  
و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است و اول کسی که  
قبول کند در این حدیث درست است و اول کسی که قبول کند در این حدیث  
درست است و اول کسی که قبول کند در این حدیث درست است

بیت بیست و نهم در بیان بیان باید کردن تا شش در آنچه یاد کردیم فائد و تمه است که حدیث  
چند است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون یکسری رسد که علم بیان و  
تغیر معانی نیست باشد کمان برد که در تفضیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
بر جملة انبیاء شریف است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم شبیهی نیست با میان آن حدیث  
و دیگر احادیث تفضیل جمع باید کردن در معنی تا عوام را از آن شبیهی نشیند  
و از آن احادیث یکی است که لا تخایر و ابین الا انبیاء یعنی میان انبیاء مخایره  
نکنید و مخایره آن باشد که یکی گوید فلان شیخ از فلان بهتر و دیگری بصد او گوید لیر  
خیر چون میان اهل دولت مختلف باشد هر یک در نقص آن دیگر گوشند  
و این کفر باشد و اگر در میان مسلمانان با از طریق مناظره و خصم کشی تفضیل  
این بر یک روجی گفته شود که در آن تخمین آید باشد و این کفر است یا لفه خدا  
و رسول را برای خود معارضه کند و این کفر است و بهر حال از سه قسم بیرون  
نباشد اما در کتاب و سنت روشن باشد که کدام عقل فاضل و اختلاف در  
نوع خود و نباشد و اما در کتاب و سنت از اصل یافته نشود در آن سخن گفتن خود  
رو نباشد زیرا که در آن ضرورت نیست و اما در کتاب و سنت از ایمانی باشد  
پوشیده و این نیز همه کس را روا نباشد که در آن سخن گویند پس سخن نمی از برای یکی  
از این معانی کرده است که یاد کردیم و آنچه از آن جمله است که از او کتاب یا در سنت  
بیان پوشیده است آنرا از علم نصیبی تمام دارند ایشان را سزاوار که از طریق تفضیل که

که خدای  
و دلیل  
از آن  
این حدیث  
و این وقت  
بجدا نکند  
که کتب  
گفتنی  
آن بود  
به تفسیر  
این حدیث  
خود  
عالیه  
گفت  
باشد  
و او  
آورد  
که

تتمت که بیان باید کردن تا شش در آنچه یاد کردیم فائد و تمه است که حدیث  
چند است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون یکسری رسد که علم بیان و  
تغیر معانی نیست باشد کمان برد که در تفضیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
بر جملة انبیاء شریف است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم شبیهی نیست با میان آن حدیث  
و دیگر احادیث تفضیل جمع باید کردن در معنی تا عوام را از آن شبیهی نشیند  
و از آن احادیث یکی است که لا تخایر و ابین الا انبیاء یعنی میان انبیاء مخایره  
نکنید و مخایره آن باشد که یکی گوید فلان شیخ از فلان بهتر و دیگری بصد او گوید لیر  
خیر چون میان اهل دولت مختلف باشد هر یک در نقص آن دیگر گوشند  
و این کفر باشد و اگر در میان مسلمانان با از طریق مناظره و خصم کشی تفضیل  
این بر یک روجی گفته شود که در آن تخمین آید باشد و این کفر است یا لفه خدا  
و رسول را برای خود معارضه کند و این کفر است و بهر حال از سه قسم بیرون  
نباشد اما در کتاب و سنت روشن باشد که کدام عقل فاضل و اختلاف در  
نوع خود و نباشد و اما در کتاب و سنت از اصل یافته نشود در آن سخن گفتن خود  
رو نباشد زیرا که در آن ضرورت نیست و اما در کتاب و سنت از ایمانی باشد  
پوشیده و این نیز همه کس را روا نباشد که در آن سخن گویند پس سخن نمی از برای یکی  
از این معانی کرده است که یاد کردیم و آنچه از آن جمله است که از او کتاب یا در سنت  
بیان پوشیده است آنرا از علم نصیبی تمام دارند ایشان را سزاوار که از طریق تفضیل که

بیت بیست و نهم در بیان بیان باید کردن تا شش در آنچه یاد کردیم فائد و تمه است که حدیث  
چند است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون یکسری رسد که علم بیان و  
تغیر معانی نیست باشد کمان برد که در تفضیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
بر جملة انبیاء شریف است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم شبیهی نیست با میان آن حدیث  
و دیگر احادیث تفضیل جمع باید کردن در معنی تا عوام را از آن شبیهی نشیند  
و از آن احادیث یکی است که لا تخایر و ابین الا انبیاء یعنی میان انبیاء مخایره  
نکنید و مخایره آن باشد که یکی گوید فلان شیخ از فلان بهتر و دیگری بصد او گوید لیر  
خیر چون میان اهل دولت مختلف باشد هر یک در نقص آن دیگر گوشند  
و این کفر باشد و اگر در میان مسلمانان با از طریق مناظره و خصم کشی تفضیل  
این بر یک روجی گفته شود که در آن تخمین آید باشد و این کفر است یا لفه خدا  
و رسول را برای خود معارضه کند و این کفر است و بهر حال از سه قسم بیرون  
نباشد اما در کتاب و سنت روشن باشد که کدام عقل فاضل و اختلاف در  
نوع خود و نباشد و اما در کتاب و سنت از اصل یافته نشود در آن سخن گفتن خود  
رو نباشد زیرا که در آن ضرورت نیست و اما در کتاب و سنت از ایمانی باشد  
پوشیده و این نیز همه کس را روا نباشد که در آن سخن گویند پس سخن نمی از برای یکی  
از این معانی کرده است که یاد کردیم و آنچه از آن جمله است که از او کتاب یا در سنت  
بیان پوشیده است آنرا از علم نصیبی تمام دارند ایشان را سزاوار که از طریق تفضیل که

بیت بیست و نهم در بیان بیان باید کردن تا شش در آنچه یاد کردیم فائد و تمه است که حدیث  
چند است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون یکسری رسد که علم بیان و  
تغیر معانی نیست باشد کمان برد که در تفضیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
بر جملة انبیاء شریف است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم شبیهی نیست با میان آن حدیث  
و دیگر احادیث تفضیل جمع باید کردن در معنی تا عوام را از آن شبیهی نشیند  
و از آن احادیث یکی است که لا تخایر و ابین الا انبیاء یعنی میان انبیاء مخایره  
نکنید و مخایره آن باشد که یکی گوید فلان شیخ از فلان بهتر و دیگری بصد او گوید لیر  
خیر چون میان اهل دولت مختلف باشد هر یک در نقص آن دیگر گوشند  
و این کفر باشد و اگر در میان مسلمانان با از طریق مناظره و خصم کشی تفضیل  
این بر یک روجی گفته شود که در آن تخمین آید باشد و این کفر است یا لفه خدا  
و رسول را برای خود معارضه کند و این کفر است و بهر حال از سه قسم بیرون  
نباشد اما در کتاب و سنت روشن باشد که کدام عقل فاضل و اختلاف در  
نوع خود و نباشد و اما در کتاب و سنت از اصل یافته نشود در آن سخن گفتن خود  
رو نباشد زیرا که در آن ضرورت نیست و اما در کتاب و سنت از ایمانی باشد  
پوشیده و این نیز همه کس را روا نباشد که در آن سخن گویند پس سخن نمی از برای یکی  
از این معانی کرده است که یاد کردیم و آنچه از آن جمله است که از او کتاب یا در سنت  
بیان پوشیده است آنرا از علم نصیبی تمام دارند ایشان را سزاوار که از طریق تفضیل که

کفای گفته است تلك الرسال فضلنا بعضهم على بعض از آنجن  
 و دلیل روشن کنند تا حق آن که فاضل تر است بر قدر فضل او نگاه دارد و این نوع از  
 ازان انواع است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازان نبی کرده است و یکی دیگر  
 این حدیث که تفضلونی علی موسی یعنی ما را موسی تفضلید شایب  
 و این وقتی گفته است که مسلمانان شبانه بخبر بر روی جهودی زد که وی گفت  
 بخدا شکوهی را بر می خیزد تفضلید نهاد و از همه بزرگترید این هم از آن نوع است  
 که بتجیمی انجامد و توالستی بود که بجائی رسیدی که هر یک پیغمبران دیگران است  
 گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از برای این نبی فرمود و مراد از آن تفضلونی  
 آن بود که شما از خود تفضلید من را موسی تفضیل است که نمای حال  
 به تفضیل شما که من را نشود و در حدیث دیگر است که التخیار و علی  
 این آیه هم یعنی خیر من را بر این طلب کنید و وجه آن هم اینست که شما از  
 خود خیر کنید و روا باشد که این را از طریق تواضع گفته باشد از برای آنکه غایب  
 علیه السلام پذیر بهتر او بود و حدیثی دیگر مکی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت یا خیر البریه لفت ذلک ابراهیم شاید که آن هم از برای تواضع  
 باشد و جمال دارد که ابراهیم را علیه السلام بدین نام خوانده باشد که ابراهیم  
 و او شارت کرده باشد که آن ابراهیم بود که بدین نام خوانده شد و در حدیث  
 آوردند که در او ان بعد ابراهیم هیچ بود و در زمین جز از او نبی نبود

عنايت الکریمین  
 بعضی از اشیاء

بعضی از اشیاء

بعضی از اشیاء

بعضی از اشیاء

بعضی از اشیاء

کیک از باب...  
گفت چون...  
موسی...  
آن...  
ریسان...  
علیه...  
جن...  
او...  
بدان...  
تفضیل...  
ناخیر...  
و...  
و...  
خدا...  
قوم...  
و...  
است...

ویراضیل خود خواند و خیر البریه هم ازین وجه باشد و این همچنان باشد که اگر گفته بودی  
یا خلیل الله و غیر گفتی ذلک ابراهیم یعنی این اسم علم وی شده است و از چه چیز  
هم خلیل الله بود ز خود گفت و لکن صلاح حکم خلیل الله و برین تاویل خلیل  
بود نسبت با انبیا که پیش از وی بود نذیا انبیا که در زمان او بودند و این همچنان باشد  
که آنچه بنام گفته است رضی الله عنهما که تو را رضی نیستی که سیده زنان عالم باشی گفت پس  
مریم کجاست گفت آن سیده زنان عالم خود است و تو سیده زنان عالم و در خود  
و دلیل برین تاویل آنست که بریه خلقت که خداستعالی ایشانرا آفریده است و بریه  
معنی ابراهیم را خیر البریه گفت نسبت با ایشان که آفریده شده بودند نسبت با ایشان  
که هنوز ایشانرا آفریده بود و درین احادیث و در آنچه ازین بابست تاویل  
رو نموده است سخت مستقیم و آن نیست که تو می توانی بود که چون رسول الله صل  
علیه و آله و سلم آن حدیث گفت بنور تحیر و تفضیل در حال خود واقف شده  
بود و اگر نثار امارات آن میدید و میدادست امر قطعی در آن بجز سیده بود  
درین توقف فرموده چون صحابه درین نام هنوز از وی قوی شتافی شنیده بودند  
ایشانرا نهی کرد که برای خود و این سخن نگویند و اما حدیث دیگر که اول من بکسی  
یوم القیامه ابراهیم یعنی اول کسی که در قیامت جامه درو پوشانند ابراهیم  
باشد سبب آنست و الله از اول کسی که در دنیا ویرا بر خدا برهنه کردند ابراهیم  
بود علیه السلام چون نامش می گفتند و حقیقتا در ویرا برهنه کافات کرد که اول است زیرا

و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت تمام...  
و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت تمام...  
و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت تمام...  
و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت تمام...

لیکن از با پیش در پوشد او باشد و این همچنانست که در حدیث مرسل علی السلام

گفت چون خلائق بهوش شوند اول کسی که بهوش باز آید من باشم چون سر بر در

موسی را بیدار پیاده جانب عرش گرفته ندانم که خود بهوش نشده است بوض

آن بهوشی که او را بود بجانب طویرا خود پیش از من بهوش باز آمده است ان

کرایشان بیک فضیلت از بهر این علت گفته شد بدین برودند رسول الله صل

علیه وآله وسلم باصعاف آن بر ایشان بقی برده است چنانکه بر رسالت عجم

جن و انس و دوام دعوت تا قیامت و بقاء معجزه باد دعوت و اول از همه از قبر رخا

و اول از همه شفاعت کردن و اول از همه در مشیت رفتن و غیر این فضایل که وی

بدان مخصوص است و معلوم است آنکه بده فضیلت سابق باشد به آنکه بیک

فضیلت سابق باشد و اما حدیثی یونس علیه السلام که ایندغی لاحیان یقول

انا خیر من یونس بن نوح یعنی من نوح و کسی که او بدین معنی از نوح

و مراد از نوح بن نوح است یعنی نوح بن نوح است یعنی نوح بن نوح که کسی

در خاطر باشد که وی به از نوح است و از آن بولس را یاد کرده است چنانکه

خدا تعالی قرآن پیغمبر گفت که تو همچنان می باشی چون یونس که در شکم ماهی

قوم خود مستجاب بود و چون تو را ایشان قبول کردند و طلب ایشان را بشنیدم

ویرا حشم گرفت و اینجا جانی آن بود که سیقان رسول الله صلی الله علیه و آله

است زیرا که مان جهان از برای خدای میکند و بر آنچه بوی سزا از مشیت

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like 'عاشق و عاشقه' and 'در حدیث مرسل'.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like 'بسیار' and 'در حدیث مرسل'.



وصیت میکنند و این ضلالت تمام باشد کسی را که گمان افتد که وی در خصلتی از خصایص  
 خیرات از سبغی باشد یا حال روحش در نظرش محقر نماید و این هم ضلالت باشد  
 پس تا ویست را در تعظیم انبیا و دفع کنید شیطان این حدیث فرمود اگر مردی در سوال  
 صلی الله علیه و آله و سلم نفس خود بوده است که نشاید گفتن من باریونم هم از طرف  
 تو واضح باد از آن وجه که است از آنچه در قرآن از یونس باز گفته از یونس چیزی در دل  
 نیارند که بقصصانی باز کرده منصب رسالت بزرگتر از آنست که نه بجزمت  
 دلن نظر کند و سخن گوید و بران وجههای دیگر که اول یاد کردیم عمل توان کرد و الله  
 اعلم و از آنجمله آنست که اعتقاد دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ حق  
 پوشیده نداشت و از هیچ باطن خاموش نشد بلکه بیان حق کرد و بیان باطل  
 باطل اما مجهول که علماء نیستند و اما مفصل که عموم است در نیتند و از آنجمله آنست که  
 اعتقاد دارد که آنچه وی گفت خاصه من است جز از وی دیگر از انباشد زیرا که هر چه  
 از بهر دیگری رواد از ندان خاصه نباشد و خاصیت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم بر سه مرتبه ثابت یافته شد و یکی خاصیت نسبت با جملة خلق و آن  
 مقام محمود است که روز قیامت بدان رسد و حدیث است که گفت  
 لا یقوم له احد غیره یعنی غیر من دیگری با آن مقام نرسد و دوم خاصیت  
 نسبت با جملة بنی آدم مثل قیام دعوت و حجت باینک دیگر با قیام الساعة  
 سیوم خاصیت نسبت با امت مثل آنکه زن و یا حلال بود و در یک نکاح

و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است  
 و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است  
 و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است

و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است  
 و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است  
 و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است

و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است  
 و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است  
 و این صفت است که در کتب معتبره آمده است که هر کس در این صفت است

و از آنجمله آنست که بدانند که در قیامت چه کس از امت او بلکه از جمله انبیا از جاه و منزلت او مستغنی نمیند و دلیل برین حدیث درست است که همه گویند نفسی در و تا وی افساح شفاعت نکند کس شفاعت نیارد کردن و از آنجمله آنست که بدانند که زمین کالبد ویران خورد و بوسیده اشود و چون زمین از وی شکافته شود کالبد بحال خود باشد و حشر وی دیگر انبیا چنین باشد حدیث درست است که

ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء حیاء فی قبورهم یصلون و اول همه پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم بر خیزد از قبر مبارک آنچه یاد کرده شد و آن هم است تا تعظیم و توقیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که حق تعالی بر ما کرده است بوجه خود بجای آورده شود در همه بانی و الله المستعان علی ذلک

**فصل پنجم** در بیان ملائکه خداست تعالی اولی باید دانستن که ملائکه گروهی از خلق خدای زنده گویند و آنها از اسهل تکلیف حق تعالی ایشانرا پیشتر مازموده

و اینها مانی کرده چنانکه انس و جن را بعضی از مسلمانان بر آنند که مکلفان دوزخ خواهند انس و جن آنانکه صالحی جن اند ملائکه اند و آنانکه کفار اند شیاطین و جهنمی بانیست آنکه بمسیرین پیوسته است و آن وجه آنست که از جن آنانکه ساکنان آسمانها اند ایشانرا ملائکه گویند و ملائکه اعلی و آنانکه ساکنان زمین ایشانرا مطلقا جن گویند و ایشانرا بر دوزخ خواهند و منان کافران کفار ایشان شیاطین اند و مؤمنان به وسعت آسمان بیکان بدان برین دعوی دلیل چند از قرآن بیرون آورده اند و ظاهر آیه است

منشی حضرت صاحب الزمان علیه السلام  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم اجسادنا وقلوبنا وروحنا ودمائنا  
والله اعلم بالصواب  
هذا ما كتبه من نسخة كتاب  
الاجرام في بيان ملائكة الله  
الذين هم اجسادنا وقلوبنا وروحنا ودمائنا  
والله اعلم بالصواب  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم اجسادنا وقلوبنا وروحنا ودمائنا  
والله اعلم بالصواب

و از آنجمله آنست که بدانند که در قیامت چه کس از امت او بلکه از جمله انبیا از جاه و منزلت او مستغنی نمیند و دلیل برین حدیث درست است که همه گویند نفسی در و تا وی افساح شفاعت نکند کس شفاعت نیارد کردن و از آنجمله آنست که بدانند که زمین کالبد ویران خورد و بوسیده اشود و چون زمین از وی شکافته شود کالبد بحال خود باشد و حشر وی دیگر انبیا چنین باشد حدیث درست است که





نهاد که لعنت خدای بر ایشان باد و بر مذہب ایشان بگیرد آنکه فرشتگان مذکور  
خدایند و آفریدگان و مأمور و مکلف چون جن و انس و بریح قادر است  
حق تعالی ایشان را بر آن قادر گرداند و مرکب بر ایشان بر او است الا آنکه حقتعا ایشان را  
حیات داده است تا غایت دور و چون آن مدت دراز بسر آید ایشان را متوفی  
گرداند و بعد از آن حال حیات باز آرد و آنچه گفتیم در ایمان بملایکه می باید آوردن بار  
از آنچه مشرکان گفتند که ملایکه الهی اند و اولاد حاصل میشود و از آنچه زناد و گفته اند  
و ضافت کردن تدبر عالم بدیشان و آنچه ایشان را توانا گفته و مرکب بدیشان  
روان هستند و دیگر ایمان بدیچے از فرشتگان کسانند که حق تعالی ایشان را رسالت  
بانبیا و ستاد و روا باشد که بعضی از ایشان بر رسالت بعضی از ایشان فرستاد  
باشد و پیش از دعوت جنیان توحید بر زبان بنی آدم بر رسالت فرشتگان جنیان  
توحید دعوت کرده با و چند چیز دیگر است که آن می باید دانستن تا از طریق  
غلط و جهل بحال ایشان در بدعت نیفتد و از آنجمله آنست که عققاد دارند که فرشتگان  
از زمانه خدای معصوم اند و اگر عصمت حقتعالی بودی تا زمانی از ایشان  
مکلف بودی زیرا که حق تعالی ایشان را با امر و نهی ابتلا کرده است و کسی را چیزی و نمود  
که امکان ندارد که وی آن نکند و از چیزی نهی کردن که وی امکان ندارد که آن کند  
از حکمت دور با و امر و نهی بی امکان ثواب عقاب نباشد و حقتعالی در قرآن  
یاد کرده که فرشتگان از خدا ترسند و در مرتبه نخست قرآن بهم مشدقین

و بعد از این آیه گفت  
و هم و تهدید بعقوبت  
که عققاد دارند که  
بر قدر فضل ایشان  
یا فرشته بر آدمی و  
اللہ تعالی و اما  
که فضل یکی از اینها  
سینه گویند توان  
و این کفر است و  
سخن گوید از اینها  
و سنت بیروز  
که فرشتگان از عباد  
بکار باز داشته اند  
مشغول نشوند  
عرش و بعضی طواغوت  
دو رخ و از ایشان  
ارواح و باز دارند  
آنرا

آنکه فرشتگان را  
ایضا که  
که شمارا که  
بودند که می پرسیدند  
و این سوال جهت  
نوعی از فرشتگان و قطع  
طبع ایشان است  
از شفاعت ملایکه  
قالوا و گویند فرشتگان  
باین فرشتگان  
از آنکه غیر از ایشان  
آنست و کسی که  
نفس او در دنیا و بعد  
و خود در دنیا و  
نفس او در دنیا  
بجو و بعضی  
خود را و در این  
یا توانی دوستی  
و این

بجای ایشان  
یعنی ایشان  
بجای ایشان

بسم الله الرحمن الرحيم

و بعد از این گرفت که هرگز ایشان گوید من الام اور العذاب و ایم در روز پاد  
 هم و تهدید یعقوب و تر از عقوبت امکان با فرمانی ممکن نباشد و از آنجا آنست  
 که عقاب و دارد که فرشتگان برگزیدگان خدای اند و نگاهبانت حق و حرمت ایشان  
 بر قدر فضل ایشان واجب است و سخن اسلامیان در فضل نهادن آدمی بر فرشته  
 یا فرشته بر آدمی دراز است و آن خود در باب سوم گفته شود بدلیل و حجت آنست  
 الله تعالی و اما این مقدار در باب ایمان بفرشتگان و انبیا ضرورت است و آنست  
 که فضل یکی از آنها بدان دیگر است باین خصل نمیکند اما اگر از طریق شود در آن  
 سخن گویند تواند بود که تفضیل بر وجهی گویند که از تعظیم یکی تخفیر آن دیگر لازم آید  
 و این کفر است و اگر از سب و جمل در سخن گویند و انباشد پس باید که اگر کسی  
 سخن گوید یا از حد تجاوز گوید و از آنچه علماء ربانی از راه سنت جماعت از کتاب  
 و سنت بیرون آورده اند در گذرد و از آنجا آنست  
 که فرشتگان از عبادت فائر نشوند و ایم در ذکر خستعالی باشد و اگر گفتند ای ایشان  
 بکار باز داشته است که با مردمی در بار تعریف میکنند بفرستادن ایشان  
 مشغول نشوند و ایشان بعضی ملامت عویند و بعضی بفرستادن ایشان  
 عرش و بعضی ملوف کنند مانند حوالی عرش و بعضی خرد بفرستادن ایشان  
 بوزخ و از ایشان فرشتگان رحمت اند و فرشتگان عذاب باز در کتاب  
 ارواح و باز در اشکان بنو شترین اعمال بنی آدم و بفرستادن ایشان در روز

اینست که هرگز ایشان گوید من الام اور العذاب و ایم در روز پاد هم و تهدید یعقوب و تر از عقوبت امکان با فرمانی ممکن نباشد و از آنجا آنست که عقاب و دارد که فرشتگان برگزیدگان خدای اند و نگاهبانت حق و حرمت ایشان بر قدر فضل ایشان واجب است و سخن اسلامیان در فضل نهادن آدمی بر فرشته یا فرشته بر آدمی دراز است و آن خود در باب سوم گفته شود بدلیل و حجت آنست الله تعالی و اما این مقدار در باب ایمان بفرشتگان و انبیا ضرورت است و آنست که فضل یکی از آنها بدان دیگر است باین خصل نمیکند اما اگر از طریق شود در آن سخن گویند تواند بود که تفضیل بر وجهی گویند که از تعظیم یکی تخفیر آن دیگر لازم آید و این کفر است و اگر از سب و جمل در سخن گویند و انباشد پس باید که اگر کسی سخن گوید یا از حد تجاوز گوید و از آنچه علماء ربانی از راه سنت جماعت از کتاب و سنت بیرون آورده اند در گذرد و از آنجا آنست که فرشتگان از عبادت فائر نشوند و ایم در ذکر خستعالی باشد و اگر گفتند ای ایشان بکار باز داشته است که با مردمی در بار تعریف میکنند بفرستادن ایشان مشغول نشوند و ایشان بعضی ملامت عویند و بعضی بفرستادن ایشان عرش و بعضی ملوف کنند مانند حوالی عرش و بعضی خرد بفرستادن ایشان بوزخ و از ایشان فرشتگان رحمت اند و فرشتگان عذاب باز در کتاب ارواح و باز در اشکان بنو شترین اعمال بنی آدم و بفرستادن ایشان در روز

اینست که هرگز ایشان گوید من الام اور العذاب و ایم در روز پاد هم و تهدید یعقوب و تر از عقوبت امکان با فرمانی ممکن نباشد و از آنجا آنست که عقاب و دارد که فرشتگان برگزیدگان خدای اند و نگاهبانت حق و حرمت ایشان بر قدر فضل ایشان واجب است و سخن اسلامیان در فضل نهادن آدمی بر فرشته یا فرشته بر آدمی دراز است و آن خود در باب سوم گفته شود بدلیل و حجت آنست الله تعالی و اما این مقدار در باب ایمان بفرشتگان و انبیا ضرورت است و آنست که فضل یکی از آنها بدان دیگر است باین خصل نمیکند اما اگر از طریق شود در آن سخن گویند تواند بود که تفضیل بر وجهی گویند که از تعظیم یکی تخفیر آن دیگر لازم آید و این کفر است و اگر از سب و جمل در سخن گویند و انباشد پس باید که اگر کسی سخن گوید یا از حد تجاوز گوید و از آنچه علماء ربانی از راه سنت جماعت از کتاب و سنت بیرون آورده اند در گذرد و از آنجا آنست که فرشتگان از عبادت فائر نشوند و ایم در ذکر خستعالی باشد و اگر گفتند ای ایشان بکار باز داشته است که با مردمی در بار تعریف میکنند بفرستادن ایشان مشغول نشوند و ایشان بعضی ملامت عویند و بعضی بفرستادن ایشان عرش و بعضی ملوف کنند مانند حوالی عرش و بعضی خرد بفرستادن ایشان بوزخ و از ایشان فرشتگان رحمت اند و فرشتگان عذاب باز در کتاب ارواح و باز در اشکان بنو شترین اعمال بنی آدم و بفرستادن ایشان در روز

واینها را از انبیا و اولاد انبیا که از انبیا علیهم السلام از ان خبر داده اند

ازین کارها که ایشان از ابدان باز داشته اند چنانکه انبیا علیهم السلام از ان خبر داده اند  
 و ایشان را و حانیان گویند زیرا که ارواح اندیج و دیگر با ایشان نسبت از آب  
 و خاک و آتش و باد چنانکه بالنس و حری ایشانرا که نمی بینند از لطافت نمی بینند  
 و چون حقیقتا خواهد که ایشانرا بکسی نماید قوت افزونی در دنیا و نهد که و بی ایشانرا  
 بینند بعضی را بصورت آدمی آشکارا کند و آن تجلی ایشان در صورت بشریت  
 بقدرت و تصرف ایشان باشد بلکه بقدرت خدای باشد و ایشان در این مقبول  
 باشد و بعضی از مردم ایشانرا در حانیان میگویند بفتح الزا و گفته اند که ایشانرا  
 از ان و بی روح حانیان گفتند که دایم در روح عبادت اند و در صحت ملکوت آسمان  
 نه چون آدمیان در میان خاک مجوس و ایشانرا و حانیان و گویند  
 و بعضی از تفسیر بدو نوع کرده اند و قیام در بی آدم اما ظاهر آنست که روح حانیان  
 فرشتگان رحمت اند و گویند فرشتگان عذاب آن از روح گرفته اند و این از کرب  
**فصل ششم** در ایمان بکتابهای خدایتعالی ایمان بکتابهای که خدایتعالی  
 پیغمبران فرستاده است و از شرایط صحت ایمانست بحدایتعالی  
 و فرستادگان وی چنانکه با تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق  
 دیگر انبیا می باید کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که پیش از  
 من خمسیان می بودند و تصدیق وی لازم است و با ایمان بقرآن ایمان بکتابهای  
 دیگر که خدایتعالی فرستاده است می باید زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

خبر داد که پیش  
 تمام نبیا الالبته  
 این مقدار کفا  
 و صدق و ق  
 بود همچنانکه  
 اعتراف کند  
 حقیقتا ایشان  
 بسنده نباشد  
 خدای است  
 باشد یکی آنکه  
 که قرآن مجرب  
 که کلام خداست  
 از قول خود  
 صفات  
 آنست که  
 گفت و  
 انه لقوا

یعنی ایشان  
 و اینها را از انبیا و اولاد انبیا که از انبیا علیهم السلام از ان خبر داده اند  
 و ایشان را و حانیان گویند زیرا که ارواح اندیج و دیگر با ایشان نسبت از آب  
 و خاک و آتش و باد چنانکه بالنس و حری ایشانرا که نمی بینند از لطافت نمی بینند  
 و چون حقیقتا خواهد که ایشانرا بکسی نماید قوت افزونی در دنیا و نهد که و بی ایشانرا  
 بینند بعضی را بصورت آدمی آشکارا کند و آن تجلی ایشان در صورت بشریت  
 بقدرت و تصرف ایشان باشد بلکه بقدرت خدای باشد و ایشان در این مقبول  
 باشد و بعضی از مردم ایشانرا در حانیان میگویند بفتح الزا و گفته اند که ایشانرا  
 از ان و بی روح حانیان گفتند که دایم در روح عبادت اند و در صحت ملکوت آسمان  
 نه چون آدمیان در میان خاک مجوس و ایشانرا و حانیان و گویند  
 و بعضی از تفسیر بدو نوع کرده اند و قیام در بی آدم اما ظاهر آنست که روح حانیان  
 فرشتگان رحمت اند و گویند فرشتگان عذاب آن از روح گرفته اند و این از کرب  
**فصل ششم** در ایمان بکتابهای خدایتعالی ایمان بکتابهای که خدایتعالی  
 پیغمبران فرستاده است و از شرایط صحت ایمانست بحدایتعالی  
 و فرستادگان وی چنانکه با تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق  
 دیگر انبیا می باید کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که پیش از  
 من خمسیان می بودند و تصدیق وی لازم است و با ایمان بقرآن ایمان بکتابهای  
 دیگر که خدایتعالی فرستاده است می باید زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و اینها را از انبیا و اولاد انبیا که از انبیا علیهم السلام از ان خبر داده اند

خبر بود که پیش از آنکه پیامبر بر آن برگردان و تصدیق بنا بر آنچه بوی آمده است  
 تمام نبی الا تصدیق آنچه پیش از وی بعثت شده است و در آنچه غیر قرآن است  
 این مقدار کفایت باشد که تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و حق بود  
 و صدق و قبول آن پیروی آن بر آنانکه در زمان خود بر آن مخاطب بودند و  
 بود همچنانکه در ایمان بانبیاء دیگر آن مقدار کفایت است که اعتقاد دارند و  
 اعتراف کنند که ایشان راست گوی بودند و بر حق اطاعت ایشان بر آنهاست  
 حتما ایشان را بر آنان فرستاده بود و واجب و لازم و در ایمان بقرآن این مقدار  
 بسنده نباشد بلکه بعد از آنکه تصدیق کنند که قرآن حق است صدق و از نزد  
 خدای است چند چیز دیگر باید که در عقاید بان جمیع شود با ایمان بقرآن درست  
 باشد یکی آنکه آنرا قبول کند و متابعت آن بر خود فرض داند دیگر آنکه اعتقاد  
 آن قرآن حجتی است باقی تا قیامت از نسخ و تبدیلی منزه و دیگر آنکه اعتقاد دارد  
 که کلام خداست نه از وضع جبرئیل است نه از وضع پیغمبر زیرا که خداستعالی آنرا  
 از قول خود خواند و کلام خود را از اعضا عرض کنند که خداستعالی در قرآن و جایگاه  
 صافت بجزئیل کرده که قول وی است **إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** که هم جواب  
 آنست که معنی آنست که شما فهم کرده ایند زیرا که خداستعالی قرآن را کلام خود  
 گفت و روان باشد که هم کلام خدا باشد و هم کلام جبرئیل پس معنی آنست که  
**إِنَّهُ لَقَوْلُ يَلْقَاهُ عَنِ رَسُولٍ كَرِيمٍ أَوْ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولٍ كَرِيمٍ**

**إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ**  
 این کلام است که از زبان پیغمبر بر آن برگردان و تصدیق بنا بر آنچه بوی آمده است  
 تمام نبی الا تصدیق آنچه پیش از وی بعثت شده است و در آنچه غیر قرآن است  
 این مقدار کفایت باشد که تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و حق بود  
 و صدق و قبول آن پیروی آن بر آنانکه در زمان خود بر آن مخاطب بودند و  
 بود همچنانکه در ایمان بانبیاء دیگر آن مقدار کفایت است که اعتقاد دارند و  
 اعتراف کنند که ایشان راست گوی بودند و بر حق اطاعت ایشان بر آنهاست  
 حتما ایشان را بر آنان فرستاده بود و واجب و لازم و در ایمان بقرآن این مقدار  
 بسنده نباشد بلکه بعد از آنکه تصدیق کنند که قرآن حق است صدق و از نزد  
 خدای است چند چیز دیگر باید که در عقاید بان جمیع شود با ایمان بقرآن درست  
 باشد یکی آنکه آنرا قبول کند و متابعت آن بر خود فرض داند دیگر آنکه اعتقاد  
 آن قرآن حجتی است باقی تا قیامت از نسخ و تبدیلی منزه و دیگر آنکه اعتقاد دارد  
 که کلام خداست نه از وضع جبرئیل است نه از وضع پیغمبر زیرا که خداستعالی آنرا  
 از قول خود خواند و کلام خود را از اعضا عرض کنند که خداستعالی در قرآن و جایگاه  
 صافت بجزئیل کرده که قول وی است **إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** که هم جواب  
 آنست که معنی آنست که شما فهم کرده ایند زیرا که خداستعالی قرآن را کلام خود  
 گفت و روان باشد که هم کلام خدا باشد و هم کلام جبرئیل پس معنی آنست که  
**إِنَّهُ لَقَوْلُ يَلْقَاهُ عَنِ رَسُولٍ كَرِيمٍ أَوْ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولٍ كَرِيمٍ**

این کلام است که از زبان پیغمبر بر آن برگردان و تصدیق بنا بر آنچه بوی آمده است

و در آنچه غیر قرآن است این مقدار کفایت باشد که تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و حق بود و صدق و قبول آن پیروی آن بر آنانکه در زمان خود بر آن مخاطب بودند و بود همچنانکه در ایمان بانبیاء دیگر آن مقدار کفایت است که اعتقاد دارند و اعتراف کنند که ایشان راست گوی بودند و بر حق اطاعت ایشان بر آنهاست حتما ایشان را بر آنان فرستاده بود و واجب و لازم و در ایمان بقرآن این مقدار بسنده نباشد بلکه بعد از آنکه تصدیق کنند که قرآن حق است صدق و از نزد خدای است چند چیز دیگر باید که در عقاید بان جمیع شود با ایمان بقرآن درست باشد یکی آنکه آنرا قبول کند و متابعت آن بر خود فرض داند دیگر آنکه اعتقاد آن قرآن حجتی است باقی تا قیامت از نسخ و تبدیلی منزه و دیگر آنکه اعتقاد دارد که کلام خداست نه از وضع جبرئیل است نه از وضع پیغمبر زیرا که خداستعالی آنرا از قول خود خواند و کلام خود را از اعضا عرض کنند که خداستعالی در قرآن و جایگاه صافت بجزئیل کرده که قول وی است **إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** که هم جواب آنست که معنی آنست که شما فهم کرده ایند زیرا که خداستعالی قرآن را کلام خود گفت و روان باشد که هم کلام خدا باشد و هم کلام جبرئیل پس معنی آنست که **إِنَّهُ لَقَوْلُ يَلْقَاهُ عَنِ رَسُولٍ كَرِيمٍ أَوْ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولٍ كَرِيمٍ**







جمع کردن میان دو خواهر و یک نکاح در شریعت یعقوب علیه السلام مباح بود  
 و شریعت موسی علیه السلام از احرام کرده و بسیار حکمها بود که مبدل گشت مثل  
 انذار قبیلہ بنی اسرائیل شیش از بیت المقدس مصر بود و الواح پس فرمود که روی به  
 بیت المقدس آرند و پیش از موسی علیه السلام قبله ابراهیم کعبه بود و در آنچه یاد کرده  
 شکل نیست و این جمله نسخ است و از رافضیان جماعتی انکار نسخ کرده اند  
 و این انکار است برخلاف عقل و شرع و الله اعلم بالصواب و از آنچه می باید  
 دانستن در ایمان بر آنچه جز قرآن است از کتبها که اعتماد دارند که آنچه از ان کتب  
 و در دست جهودان و ترسایان مانده است تصدیق او بر ما لازم نیست زیرا که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت تصدیق این کتاب کنید و تکذیب  
 کنید گوئید ایمان آوریم بدانچه خدا تعالی فرود فرستاده است و نیز چون خدا تعالی  
 ایشان را نجس است و در حق نسبت کرده و قرآن گفت ایشان پیری از خود  
 فرایم می نهند و گویند این از زود نمادی است و سخن را از موضع خود میگردانند و حق را  
 بازمی پوشند تصدیق آنچه بقرین ایشان بارسد روان باشد خاصه چون ایشان  
 کفارند و گواهی کفار در حق ناقبول نیست چگونگی بر خدا و رسول مقبول باشد و جمعی  
 از علماء آورده اند که پیش ما ظاهر شده است که بیشتر آنچه جهودان می گویند که تو نیست  
 که تو نیست بازیرا که در ان جمله معایر موسی می یابیم و قصه او با فرعون و آنچه بر وی گذشت  
 و در مدت مقام او در میان بنی اسرائیل و خبر وفات موسی علیه السلام بر پنج

عاقبت بود  
 باشد  
 که آن بخیر  
 و چنانکه با  
 که بعد نظر  
 فرستاد  
 از دانشمند  
 و نامش را  
 و چون حال  
 آن است  
 چون عمر  
 خسته بود  
 و لقد  
 الا انبیا  
 که بشما آور  
 که چون چینه  
 که آن ن

بیت  
 و نام و نامش  
 یا بنیم  
 که است  
 عسکار جان  
 می فرست  
 و نامت  
 را با این باطل  
 بیاید بدان  
 در حق  
 و این باطل  
 و این باطل  
 و این باطل

عاقبت پوشیده ماند که این تورات تواند بود بلکه سبیل این سبیل تاریخ زمان رسول  
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم و باز گفتن غزوات او در آنچه نصاری دعوی میکنند  
 که آن نجیب است کفر صریح یافت میشود چنانکه بسم الاب و لابن در روح صریح  
 و چنانکه یا نالو تاپس و رت چنین کتاب عتقاد و نشاید خاصه چون علمای اسلام  
 که بسم نقل معرفت تمام داشته اند گفته اند که انجیل که خدا تعالی بعصی علیه السلام  
 فرستاد در زمان نجات نصر و خراب شدن بید المقدس از دست رفت و جمعی  
 از دانشمندان ترسیایان از آنچه میداشتند بران بودند کتابی فراهم نهادند  
 و نامشرا نخیل نهادند و تا رغبت مردمان در آن قرار نداشت و تقلید از آن قبول کنند  
 و چون حال برین منسج باشد تصدیق آن لازم نباشد بلکه در خواندن و نوشتن  
 آن احتیاجی نباشد و درست است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون عمر خطاب دید که صحیفه از تورات در دست داشت رنگ و ایشان  
 خشم دیگر گون شد و بر طریق توحیح گفت امتهو کون انتم فی الصلوة  
ولقد جنتکم بها بیضاء طیده و لو کان دوی حیوانا  
الا اتباعی یعنی شما را تحمیری هست در آنچه شما بر آید از دین و وطنی تا یک و روشنی  
 که بشما آورده ام و اگر موسی نده بود نتوانستی الی پیروی من و اگر سوال کنی  
 که چون چنین است چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تورات بخوایست چون خواهی  
 کلین جهود را مجد زنا سکار کند خوب آنست که رسول الله صلی الله

یعنی از سبیل  
 جهت باطلی بود  
 شریف نشود  
 باز یاده و نقصان  
 بوی راه نباید  
 از بار او زاننده  
 و گزشتند و رو  
 یافت نشود  
 از تورات  
 بلکه از رسول  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 در آن وقت  
 او میگویم  
 روشن شد  
 یعنی از سبیل  
 جهت باطلی بود  
 شریف نشود  
 باز یاده و نقصان  
 بوی راه نباید  
 از بار او زاننده  
 و گزشتند و رو  
 یافت نشود  
 از تورات  
 بلکه از رسول  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 در آن وقت  
 او میگویم  
 روشن شد

از تورات  
 بلکه از رسول  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 در آن وقت  
 او میگویم  
 روشن شد

علیه و آله و سلم نه پیران خواست که این حکم نمیدانست تا از آنجا بداند بلکه رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم حکم بر جم کرد چه خود آن گفتند بدو روغ که در کتاب ما رحم  
 نیست عبد الله سلام گفت که دروغ میگویند از آنچه در تورت در دست  
 ایشان است رحم هست پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از بهر محبت  
 بر ایشان و از بهر تکذیب و اظهار حیانت ایشان تورت بخواست و آیه رحم  
 بد ایشان نمود تا روشن شود که ایشان حق را می پوشند و پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم این معنی را بود زیرا که بر از طریق حق روشن شد که آنچه از خدای منزل است  
 کدام است و آنچه ایشان بر ساخته اند کدام و ما را ای مقام نباشد و اگر چیزی ازین  
 بقول ایشان قبول کنیم بر عیما ازلی ایشان رفته باشیم و این روایا باشد پس  
 تصدیق آنچه در دست ایشان است کردن آن کتاب خدای است روایا شده  
 و برین دلایل که گفته خواندن و نوشتن و نگه داشتن آن مستحب نباشد و الله اعلم  
**فصل هفتم** در بیان بروز باز پسین از دنیا و آنچه از احوال آن جهانی است  
 و از زوال دنیا بر عقب ایمان بکتاب رسلی ما و بیاید کردن بر که در جمله کتابهای سماوی  
 کتابی از بروز باز پسین و احوال آن جهانی رفته است انبیاء علیهم السلام بعد از  
 دعوت بتوحید امتنان خود را آگاه کردند که این مدت دنیا را انقطاعی خواهد بود و  
 و بعد از مرگ خلق را زنده خواهند کرد و ایشانرا آنچه در دار دنیا کرده اند باز پسین  
 و بران پا و آتش دادن و بنام عمل دنیا حق برین بوده است و هر که این را بحقیقت

تصدیق  
 بخود یاد  
 و ذکر پروردگار  
 از روزا  
 جهان  
 الکون حق  
 لفظ نزد  
 بقا و نیز  
 خوانند  
 دنیا که به  
 آدمی را  
 کالبدی  
 باعتبار  
 که در حیا  
 این جمیل  
 و آفر  
 الیقین

تصدیق نکرده است او بر کفر بوده است و حق تعالی ایمان بر روز باز پسین را با ایمان  
بجوید یاد کرد و فرمود که قاتلو الذین یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر  
و ذکر این قرآن بسیار است و ما اول بیان روز باز پسین بکنیم که کدام است و مراد  
از روز آخر که خدا گفته است آخر ایام دنیا است و دنیا صفت زندگانی این  
جهان است خدا گفته است که زهرة الحقیق الدنیا و ما الحیوة  
الکون حق تعالی زندگانی نخستین را که درین جهان است دنیا خواند و دنیا را معنی  
لفظ نزدیک تر است و اشارت بنزدیک تر است که اول است پس عالم  
بقا و نیز ایام آن اندک است و گذشتن آن نزدیک و زندگانی بعد حشر را آخرت  
خواند زیرا که در مقابل اول است و نیز بعد از آن بضدان روز دیگر نخواهد بود چنانکه  
دنیا که بعد از آن آخرت بود و این اشارت است بر آنچه از احوال نخواهد بود و حق تعالی  
آدمی را در زمین از نو پدید کرد و از انشاء الاولی گفت و در آن جهان از جزا  
کالبد رزنده که بقدرت خود جمع کند و برابر همان خلقت اعاده کند و از آن  
نشأة الاخری گفت اکنون دنیا نشأة الاولی است و آخرت نشأة الا  
باعتبار آنکه دنیا حیات این جهانی است هر چه پیوسته این جهان است از نعمتها و لذتها  
که در حیات دنیا بدان بر خور و از شوند از ایام دنیا که میگذرد روز باز پسین آنست که  
این جسم بگذرد و مانند و بعضی گفته اند که روز باز پسین آنست که افلاک را از هم فرو  
و آفتاب از مرکز خود بماند از شد شب روز نماند زیرا که تا آفتاب بر بالای زمین

نیز از آنجا که  
یعنی پیوسته  
شستنی قایلند  
و نصاری که  
ثبیت است  
اند و با کفر  
تلاخین و سید  
بگویند است  
که بیدار  
الک و سرب  
بود و نصاری  
لوه از آنجا  
پس ایمان  
آنچه در دنیا  
مست  
مست

بسم الله الرحمن الرحيم  
مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا  
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ  
وَمَا يُلَاقِ فِي ذَلِكَ مِنْ سُوءٍ

و لا یلایق فی ذلک من سوء

است و زیست تا زیر زمین است شب چون از زمینت بگردانند شب ماند و بوز  
روز و این بار روز آخر گفتن اگر چه از روی بیان که گفتیم ظاهر است اما با آنچه بی خلا  
در میان مسلمانان بکتاب سنت درست شده است راست نمی آید زیرا که این  
احوال که روز باز پسین بدان بازیند بعد از آن باشد که خلق از زنده کنند و چون  
خلق از زنده کرده باشند نشاید که دنیا باقی مانده بازیرا که دنیا صفت حیات  
اینست و چون حیات مانده با چون هم دنیا با باشد و اجماع آنست  
میان اینست که مرده را با دنیا نیارند و چون مرده را حشر کنند ضرورت دنیا  
پیش از حشر فانی شده باشد این تفسیر که در ایام نهایت دنیا گفتند بعد از حشر خواهد  
بودن پس محسنی بوم آخر آنست که اول گفتیم الا اگر حمل بوم آخره بر آخر ایام دنیا  
کنند بلکه بر آخر ایامی کنند که ترکیب عالم در آن برقرار است و چون آن ترکیب هم  
فروریزدان بوم آخر باشد نسبت با آسمانها و افلاک و ستارگان و زمین و کوهها  
و دریاها و آن روز آخر روزها باشد که بر صفت که ما دانسته ایم میگذرد  
و چون ازین بگذرد بدین اعتبار از روز آخر گفته باشند و گرنه آن خود از ابتدا  
روزهای آخرت است پس آخرش نهان میگویند که بعد از آن روز دیگر نیست  
بلکه از بهر آن میگویند که برین وضع بعد از آن روزی دیگر نباشد پس برین وجه  
احتمال دارد و چون نسبت با بنی آدم گوئیم معنی آنست که اول گفته شد و آن  
بتقدیم اولیست بر همه و وجه معنی این بر روز باز پسین تصدیق است اعتراف

و زیست  
زنده گانی  
در کتاب  
الفکر و در  
که بفریبید  
جستجو  
سوم  
زین

باید  
خواهد  
نهایت  
بزرگ  
در روز  
بغیر  
تافت  
چند  
یا مجا  
هر  
بکوا  
آزید  
نخ  
در  
هم  
ایرا







ترجمه بسیار سی آنست که آیا قادر نیست آنچه ای که آسمانها و زمین را میآفریند  
 و بافریدن آن در نماید و عاجز نشد بر آنکه مردگان را زنده کند با او بر همه چیز قادر است  
 و یکی دیگر اینست که افعینا بالخلق الاول ترجمه آیت اینست که ایما با او  
 اول در مانیم و عاجز شدیم یعنی چگونه درین اشارت بانست که چون در ابتدا  
 از هیچ چیز آفریدیم و بر ما آسان بود در آنها از چیزی اعاده خلق اول چگونه بر ما دشوار  
 آید دیگر آنکه قال من یحیی لعظام وهی رمیم قلبی محیی بالذی  
 انشاها اول مره معنی اینست که من هر گشت استخوانها را که زنده کند  
 و این بوسیده و ورزیده شده باشد بگو محمد آنکس زنده کند که در نخستین بار از  
 از نو پیدا آورد و دلایل بعث در قرآن بسیار است و اگر همه را بر شماریم سخن دراز شود  
 و بحمد الله در مقدار که یاد کردیم کفایتست زیرا که ازان دو وجه لازم می آید که در جواب  
 بعث بسنده است یکی آنکه گوئیم آدمی یکی از حیوانات ارضیست ضرورت زمین  
 چنانچه بر زمین محیط گشته است از آسمانها در او نشینش عظیمتر از آدمی باشد  
 خلق السموات والارض کبر من خلق الناس اشارتست به معنی  
 چون مقتضای چیزی بدین بزرگی میآفرید بر آن آسان بود بطریق اولی که بر آفریدن  
 همی و اعاده او قادر باشد تحت دیگر آنکه اعاده خلق در نشات الاخری محسب  
 بر ابتدای وی نیست در نشات الاول بلکه ابتدا محسب تر زیرا که ابتدا از هیچ  
 چیز نیست و اعاده از چیزی و چون جائز است که حق تعالی که بعد آدم را از نو

افعیینا  
 آیا عاجز شده  
 ایما با او  
 اول در مانیم  
 و عاجز شدیم  
 یعنی چگونه  
 درین اشارت  
 بانست که  
 چون در ابتدا  
 از هیچ چیز  
 آفریدیم  
 و بر ما آسان  
 بود در آنها  
 از چیزی  
 اعاده خلق  
 اول چگونه  
 بر ما دشوار  
 آید دیگر آنکه  
 قال من یحیی  
 لعظام وهی  
 رمیم قلبی  
 محیی بالذی  
 انشاها اول  
 مره معنی اینست  
 که من هر گشت  
 استخوانها را  
 که زنده کند  
 و این بوسیده  
 و ورزیده شده  
 باشد بگو محمد  
 آنکس زنده  
 کند که در  
 نخستین بار  
 از نو پیدا  
 آورد و دلایل  
 بعث در قرآن  
 بسیار است  
 و اگر همه را  
 بر شماریم  
 سخن دراز  
 شود و بحمد  
 الله در مقدار  
 که یاد کردیم  
 کفایتست  
 زیرا که ازان  
 دو وجه لازم  
 می آید که در  
 جواب بعث  
 بسنده است  
 یکی آنکه  
 گوئیم آدمی  
 یکی از حیوانات  
 ارضیست  
 ضرورت زمین  
 چنانچه بر  
 زمین محیط  
 گشته است  
 از آسمانها  
 در او نشینش  
 عظیمتر از  
 آدمی باشد  
 خلق السموات  
 والارض کبر  
 من خلق الناس  
 اشارتست  
 به معنی  
 چون مقتضای  
 چیزی بدین  
 بزرگی میآفرید  
 بر آن آسان  
 بود بطریق  
 اولی که بر  
 آفریدن همی  
 و اعاده او  
 قادر باشد  
 تحت دیگر  
 آنکه اعاده  
 خلق در نشات  
 الاخری محسب  
 بر ابتدای  
 وی نیست  
 در نشات  
 الاول بلکه  
 ابتدا محسب  
 تر زیرا که  
 ابتدا از  
 هیچ چیز  
 نیست و  
 اعاده از  
 چیزی و چون  
 جائز است  
 که حق تعالی  
 که بعد آدم  
 را از نو

که  
 بود  
 یک  
 زمان  
 که  
 باید  
 که  
 شد  
 و  
 که  
 باشد  
 سخن  
 از  
 دلایل  
 و از  
 سخن  
 در  
 نشات  
 الاخری  
 محسب  
 بر  
 ابتدای  
 وی  
 نیست  
 در  
 نشات  
 الاول  
 بلکه  
 ابتدا  
 محسب  
 تر  
 زیرا  
 که  
 ابتدا  
 از  
 هیچ  
 چیز  
 نیست  
 و  
 اعاده  
 از  
 چیزی  
 و  
 چون  
 جائز  
 است  
 که  
 حق  
 تعالی  
 که  
 بعد  
 آدم  
 را  
 از  
 نو

ساخته بود و چون در خشک کند تا چون سفال باشد جان در وی مرد و بعد از  
 نفع روح آن کالبد را که چون سفال بود گوشت و استخوان و رگ پی گرداند و باقی  
 آثار که بعد از مرگ خاک گشته یا شنید بار دیگر از آن خاک بیاورند چنانکه آدم را از  
 آفرید و در قرآن امثال این محبتها بسیارست چنانکه باید کردن زمین مرده که وی را  
 زنده میکرد و در حیات و نباتها را که بعد از پرموده شدن و فرو ریختن بر کبای تازمه  
 و بر زمین میکردند و بدان اشارت بر بحث و نشور میکنند و در بسیار جا در قرآن  
 این معنی بیاورده است و از آنجا این آیت است که فانظر الی آثار رحمة الله  
 کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحی الموتی وهو  
 علی کل شیء قذیر و چنان است بدانست قلب آدمی در احوال مختلف از نطفه  
 بعلقه و بیضان تا آدمی مستوی میشود چنانکه گفت یا ایها الناس انکم  
 فی رب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفه  
 ثم من علقه ثم من مضغ مخلقة و غیر مخلقة لیبین لکم  
 و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجرامهمی ثم غزجکم طفلا  
 ثم یبلغوا الشدک و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی  
 ابدن الی الی لعلکم یعلمون بعد عالمی و تراب الارض هامة  
 فاذا انزلنا علیها المای اهتزت و دبت و انبت من کل  
 شئ و حج ذلک بان الله هو الحق و انہ یحیی الموتی و انہ  
 حی و قیوم

و از آنجا که خاک را که در زمین است و در حیات و نباتها را که بعد از پرموده شدن و فرو ریختن بر کبای تازمه و بر زمین میکردند و بدان اشارت بر بحث و نشور میکنند و در بسیار جا در قرآن این معنی بیاورده است و از آنجا این آیت است که فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحی الموتی وهو علی کل شیء قذیر و چنان است بدانست قلب آدمی در احوال مختلف از نطفه بعلقه و بیضان تا آدمی مستوی میشود چنانکه گفت یا ایها الناس انکم فی رب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضغ مخلقة و غیر مخلقة لیبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجرامهمی ثم غزجکم طفلا ثم یبلغوا الشدک و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ابدن الی الی لعلکم یعلمون بعد عالمی و تراب الارض هامة فاذا انزلنا علیها المای اهتزت و دبت و انبت من کل شئ و حج ذلک بان الله هو الحق و انہ یحیی الموتی و انہ حی و قیوم

و از آنجا که خاک را که در زمین است و در حیات و نباتها را که بعد از پرموده شدن و فرو ریختن بر کبای تازمه و بر زمین میکردند و بدان اشارت بر بحث و نشور میکنند و در بسیار جا در قرآن این معنی بیاورده است و از آنجا این آیت است که فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحی الموتی وهو علی کل شیء قذیر و چنان است بدانست قلب آدمی در احوال مختلف از نطفه بعلقه و بیضان تا آدمی مستوی میشود چنانکه گفت یا ایها الناس انکم فی رب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضغ مخلقة و غیر مخلقة لیبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجرامهمی ثم غزجکم طفلا ثم یبلغوا الشدک و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ابدن الی الی لعلکم یعلمون بعد عالمی و تراب الارض هامة فاذا انزلنا علیها المای اهتزت و دبت و انبت من کل شئ و حج ذلک بان الله هو الحق و انہ یحیی الموتی و انہ حی و قیوم

علی کل شی قدیر وان الساعة آتیته لا ریب فیها وان الله  
یبعث من یشاء من القبور ودرین آیة از چند نوع محبت بر بعثت و نشور یاب  
کرده است و اگر در همه قرآن این یک آیت بود بکنده آمدی و در قصه ابراهیم  
علیه السلام که گفت خدایا بمن نجائی مرید کار زاریکه صنعت زنده خواهی کردن  
و رب ان ینکف یحیی ما یتی و در قصه آنکه بر دهنی گذشته و در  
خراب یافت و اهل دیدی مرده و گفت انی یحیی هذه الله بعد موتی  
فاما الله ما تة عام با ختلاف اهل تفسیر که او عزیز بود یا و کبری قصه  
اصحاب الکهف قصه قوم از بنی اسرائیل که از دیار خود بروی مدینه از رسیدن  
مرگ چون باد شاه ایشان را بکما و خواند و در سبب برون آمدن ایشان اختلا  
میان اهل تواریخ است چون برون آمدن حق تعالی شان از ایند و پس از آن کرد  
چنانکه در قرآنست و قال لهم الله موتوا ثم احیاهم و قبله و بعد  
روشنست و از سنگ ان بعثت انانیکر به جوهر صانع جن و علامتند بی  
چهره المزم اند و آنرا که قاحت چهره شان از آن است است که اگر در  
میکند سخن با ایشان اول از اوقات صانع و حدیث علامت یاری که  
است ملائکه اند که نیاید بعثت و حقیقت است و تا سجدان کی بود که  
که روح در دنیا از کالبه شغل شود و کالبه دیگران چرخش از دوران مناسب حال  
روح با رودان کالبه در راحت با الشرا سعادت و است و اگر در رخ با الشرا

و درین قرآن که در این آیه از چند نوع محبت بر بعثت و نشور یاب کرده است و اگر در همه قرآن این یک آیت بود بکنده آمدی و در قصه ابراهیم علیه السلام که گفت خدایا بمن نجائی مرید کار زاریکه صنعت زنده خواهی کردن و رب ان ینکف یحیی ما یتی و در قصه آنکه بر دهنی گذشته و در خراب یافت و اهل دیدی مرده و گفت انی یحیی هذه الله بعد موتی فاما الله ما تة عام با ختلاف اهل تفسیر که او عزیز بود یا و کبری قصه اصحاب الکهف قصه قوم از بنی اسرائیل که از دیار خود بروی مدینه از رسیدن مرگ چون باد شاه ایشان را بکما و خواند و در سبب برون آمدن ایشان اختلا میان اهل تواریخ است چون برون آمدن حق تعالی شان از ایند و پس از آن کرد چنانکه در قرآنست و قال لهم الله موتوا ثم احیاهم و قبله و بعد روشنست و از سنگ ان بعثت انانیکر به جوهر صانع جن و علامتند بی چهره المزم اند و آنرا که قاحت چهره شان از آن است است که اگر در میکند سخن با ایشان اول از اوقات صانع و حدیث علامت یاری که است ملائکه اند که نیاید بعثت و حقیقت است و تا سجدان کی بود که که روح در دنیا از کالبه شغل شود و کالبه دیگران چرخش از دوران مناسب حال روح با رودان کالبه در راحت با الشرا سعادت و است و اگر در رخ با الشرا

شقاوت وی است و این سخن یک آن است که از اجواب حاجت افتد  
 و در آنچه پیش ازین گفته شد جواب همه داخل است و ازین دو طائفه ملعونان جمع  
 خود را بر پرده اسلام نهفته کرده اند بعضی از ضعف مسلمانان را نیز گمراه کرده  
 و با فساد ایشان در سلامی مانده و چون خواهند نصرت مذیب خود کنند  
 و آشکارا نیارند کردن معاصفتی در اندازند و آیات و احایث را که درین باب  
 آید است بر وجهی تقریر کنند که غرض ایشان در ضمن آن باشد و گویند آخرت عالم  
 روحانیت و جمله نعم بهشت و انواع عذاب دوزخ بدینو بر تاویل کنند  
 فساد اینها در دین پیش از آن است که فساد آنها که بدشمنی و مخالف اسلام  
 و مسلمانان خود را باز نموده اند و خونشان ریختی است و مالشان فتنی  
 مسلمانان و دفع ایشان فاضله از دفع دیگر طوائف اهل کفر و جمعی دیگر که میسر  
 بد ایشان دارند گویند بخت هست و ارواح با کالبد ما فرستند اما لازم نیست  
 که عین آن کالبد بوسیده را اعاده کنند بلکه خفتعالی بر روح را کالبدی مستعد  
 کند و این نیز قبول شای از مذیب منکران جشهرت و معتقد این قول مخالف  
 مسلمانان است و حق تعالی در قرآن همه تقریر آن کرده که اجزای آن کالبد نیز  
 اعاده میکند و قالون هذا لاسم مبین اذ امتنا و کنار ابا و عظامنا  
 انما لمبعوثون او ابائنا اولون قل نعم وانتم و اخرون  
 يقولون اننا لمردودون فی الحافه اذ انما عظامنا خرفه

درین دو طائفه ملعونان جمع خود را بر پرده اسلام نهفته کرده اند بعضی از ضعف مسلمانان را نیز گمراه کرده و با فساد ایشان در سلامی مانده و چون خواهند نصرت مذیب خود کنند و آشکارا نیارند کردن معاصفتی در اندازند و آیات و احایث را که درین باب آید است بر وجهی تقریر کنند که غرض ایشان در ضمن آن باشد و گویند آخرت عالم روحانیت و جمله نعم بهشت و انواع عذاب دوزخ بدینو بر تاویل کنند فساد اینها در دین پیش از آن است که فساد آنها که بدشمنی و مخالف اسلام و مسلمانان خود را باز نموده اند و خونشان ریختی است و مالشان فتنی مسلمانان و دفع ایشان فاضله از دفع دیگر طوائف اهل کفر و جمعی دیگر که میسر بد ایشان دارند گویند بخت هست و ارواح با کالبد ما فرستند اما لازم نیست که عین آن کالبد بوسیده را اعاده کنند بلکه خفتعالی بر روح را کالبدی مستعد کند و این نیز قبول شای از مذیب منکران جشهرت و معتقد این قول مخالف مسلمانان است و حق تعالی در قرآن همه تقریر آن کرده که اجزای آن کالبد نیز اعاده میکند و قالون هذا لاسم مبین اذ امتنا و کنار ابا و عظامنا انما لمبعوثون او ابائنا اولون قل نعم وانتم و اخرون يقولون اننا لمردودون فی الحافه اذ انما عظامنا خرفه

تعبیر بود که در رسوا راه تاو چنانکه ایضا از کلام فرودگان آن خدا که مردا شود زنده بجز این عباد او و اعلا و دیگر

درین دو طائفه ملعونان جمع خود را بر پرده اسلام نهفته کرده اند بعضی از ضعف مسلمانان را نیز گمراه کرده و با فساد ایشان در سلامی مانده و چون خواهند نصرت مذیب خود کنند و آشکارا نیارند کردن معاصفتی در اندازند و آیات و احایث را که درین باب آید است بر وجهی تقریر کنند که غرض ایشان در ضمن آن باشد و گویند آخرت عالم روحانیت و جمله نعم بهشت و انواع عذاب دوزخ بدینو بر تاویل کنند فساد اینها در دین پیش از آن است که فساد آنها که بدشمنی و مخالف اسلام و مسلمانان خود را باز نموده اند و خونشان ریختی است و مالشان فتنی مسلمانان و دفع ایشان فاضله از دفع دیگر طوائف اهل کفر و جمعی دیگر که میسر بد ایشان دارند گویند بخت هست و ارواح با کالبد ما فرستند اما لازم نیست که عین آن کالبد بوسیده را اعاده کنند بلکه خفتعالی بر روح را کالبدی مستعد کند و این نیز قبول شای از مذیب منکران جشهرت و معتقد این قول مخالف مسلمانان است و حق تعالی در قرآن همه تقریر آن کرده که اجزای آن کالبد نیز اعاده میکند و قالون هذا لاسم مبین اذ امتنا و کنار ابا و عظامنا انما لمبعوثون او ابائنا اولون قل نعم وانتم و اخرون يقولون اننا لمردودون فی الحافه اذ انما عظامنا خرفه

و اما بعد از آنکه از این بیانات که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

بغیب منکران حشر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و این بود که در آن وقت این کلبه را بعد از آنکه خاک شود حق تعالی بخواند و این را در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چندان در کشف بیان این امر کرده که راه تا وین شده و مجال ترویج یکس که در نبوت ویران صدیق کرده مانده و عقلاً چنانکه بر یواز بعثت جهایا کرده و بر و خوب آن حجتها یاد کرده و از آن جمله اینست ایحسب الانسان ان یترکها سدا یعنی آدمی بنیاد کرده که ما در راه فرود داریم و بر نیکی و بدی با دشمنی ندیم و بعد از این حجت بعثت یاد کرده و آن جدای که از این شهرت ریخته شده زین و ما وین پیدا کرده و قادر نیست که مردگان زنده کند الا بقران بقادر علی ان ینحیی الموتی ما یشاء شود که ما و از آنکه آدمی بنیاد کرده که ما و بر اهل فرود بگذاریم آنست که بعد از مرگ زنده خواهیم کردن و بدین جزا برودن و در آیه دیگر گفت که شما پندارید که ما شما را بگریزه آفریده ایم و شما را باز گشت با ما نخواهد بودون افسبتم انما خلقنا عبدا و انکم الینا لارجعون و آیت در و شکر کرده است حکمت او واجب است و چون حقیقتاً کار از عبادت فرمود و محاسن اخلاق و اعمال بعضی مطیع بودند و بعضی عاصی و بعضی شاکر بعضی کافر اینها از احوال دیگر بودی که تفاوت میان شاکر و کافر و مطیع و عاصی پیدا شود از حکمت دور بود و اما از مومنان که سازا هستیم که مدت بسیار بیخ و مشقت با انواع

بغیب منکران حشر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و این بود که در آن وقت این کلبه را بعد از آنکه خاک شود حق تعالی بخواند و این را در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چندان در کشف بیان این امر کرده که راه تا وین شده و مجال ترویج یکس که در نبوت ویران صدیق کرده مانده و عقلاً چنانکه بر یواز بعثت جهایا کرده و بر و خوب آن حجتها یاد کرده و از آن جمله اینست ایحسب الانسان ان یترکها سدا یعنی آدمی بنیاد کرده که ما در راه فرود داریم و بر نیکی و بدی با دشمنی ندیم و بعد از این حجت بعثت یاد کرده و آن جدای که از این شهرت ریخته شده زین و ما وین پیدا کرده و قادر نیست که مردگان زنده کند الا بقران بقادر علی ان ینحیی الموتی ما یشاء شود که ما و از آنکه آدمی بنیاد کرده که ما و بر اهل فرود بگذاریم آنست که بعد از مرگ زنده خواهیم کردن و بدین جزا برودن و در آیه دیگر گفت که شما پندارید که ما شما را بگریزه آفریده ایم و شما را باز گشت با ما نخواهد بودون افسبتم انما خلقنا عبدا و انکم الینا لارجعون و آیت در و شکر کرده است حکمت او واجب است و چون حقیقتاً کار از عبادت فرمود و محاسن اخلاق و اعمال بعضی مطیع بودند و بعضی عاصی و بعضی شاکر بعضی کافر اینها از احوال دیگر بودی که تفاوت میان شاکر و کافر و مطیع و عاصی پیدا شود از حکمت دور بود و اما از مومنان که سازا هستیم که مدت بسیار بیخ و مشقت با انواع

یعنی در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

که در آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

بلا از زمانه و فقر و غم نمیگذرانند و از کافران کسان می بینیم که بخلاف این مسلمانی  
پس لابد معاوی دیگر خواهد بود که جز او در و محقق کرده و چنانکه حق تعالی بر زبان  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از آن خبر داده و گفت **وَأَنْذِرْهُمْ**  
**يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ وَانذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ**  
**يَوْمَ يُجْمَعُ لَكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ**  
**لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** روان باشد که روح درین جزا منفرد باشد و کالبد با او  
نباشد زیرا که اگر گفت مخالفت هو بود و اگر شفقت تکلیف و اگر غیر آن از  
تمتع بشبهوات بر هر دو بود و حق تعالی روح بی کالبد و کالبد بی روح را  
بامر و نهی و وعده وعید خطاب نکرد بلکه خطاب بر هر دو بیست یگر وارد شد  
پس روان باشد که یکی بدان مشابهت یا مناقب شود بی آن دیگر و روان باشد که کالبد  
غیر آن کالبد باشد که در دنیا بود زیرا که توابع عقاب همان کالبد و همان روح  
متعلق گشته است و این مقدار گفته شد از جهت دفع شبهت در رسوله  
بود از دلایلی عوام مسلمانان و اگر رحمت بر میان در آنچه حشر از او زنی  
و عقل از او را که آن عاجز نشود و یک چیز است و آن خبر درست است از  
در رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که بر که بوی سید از مسلمانان قبول  
آن بر و لازم شد اگر عقل بر کیفیت او واقف شود و آید شود و اگر قبول  
کنند از و ایراد سلام بیرون باشد و اگر این کس قبول نکند بر او سلام باشد

سخن با و می  
در رسول در  
ایمان بار  
رسول الله  
جهانی نیک  
حق تعالی را  
از سستی بود  
نفخ فی الا  
شاء الله  
بر یک نقلی  
شهادت اند  
در سبب آن  
مردگان آن  
خطی هست  
لابد با بود  
ستونی زنده  
کن درین کال

و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد  
و در وقت نماز روزی که از آن روز بگذرد

۱۶۹

سخن یا وی دل از توحید و نبوت باید گفتن و چون بدان ملزم شود بد آنجا از خدا  
 در رسول درست شد خود ملزم شود و الله اعلم بالصواب **فصل نهم** در بیان  
 ایمان بدان واجبست از احوال آن جهانی و ذکر آن بر ترتیب قرآن حدیث  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است شده است که اینها بی تردک در این  
 جهانی بنگا و باشد که در افیروز در صورت در آن در میدان انفسی باشد که  
 حق تعالی آن نفیض است پس آن ساخته است که هر که از آن در این دنیا  
 از نفسی و نیست او از آن میسر ندانم که اینها است که در این عالم  
 و نفع فی الصور من السماء و اقصی فی من فی الارض الامس  
 شاء الله و میان این تفسیر در میان الامر شاء الله ان شاء الله  
 بر کتب ما استنباط مسکت ساخته اند بعضی گفته اند که من شاء الله  
 ثم الله اگر از برای آن گفته اند که خدا گوید و لا تقبلن الدین قسطو  
 فی سبیل الله امر ما قبل ان جلد عینه و هم یبصرین بعینه ایدام  
 مرغان از بدن ایشان زندگان اند و مراد از آنست که بسیار از اینجهت است  
 خط نیست و از آنرو که در آنست اند که در میان مردم و چون در میان  
 دنیا باقی است زنده است و در هر دو روز و یکشنبه در آنست  
 و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

و تفصیح خود در سیه شده  
 فی القصور و در  
 نسبت اول تقابل این  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست

کتابت شده است  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست  
 و در آنست که در آنست



الانبياء احياء في قبورهم يصلون وبعضهم كفته اند من شاء الله  
 موسى است عليه السلام که چون در دنیا ویرا صعق بوده است آنجا نباشد این  
 قول سهو تواند بود زیرا که این صعق که نفخه اول است صعق امانت است و هر که  
 موت وی پیش از نفخه صورت بوده باشد وی درین استناد اعمل نباشد و آنچه رسول  
 صلوات الله علیه و آله وسلم گفته است که مردم بهوش میشوند و اول کسی که بهوش  
 باز آید من باشم و موسی بدین جانب عرض گرفته این بعد از بعثت باشد و آن نفخه  
 نوع است یا آنکه رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم چیزی نمانفته است که موسی را صعق  
 نباشد با که سبزه و گفته و در حدیث چنین است که ندانم که موسی را صعق نبوده است  
 یا پیش ازین بهوش آمده و اگر حمل بر صعق امانت کنند ما از موسی روحانیت  
 وی باشد و بعضی دیگر گفته اند که مر شاء الله که ولدان و غلمان و حور و خزینه بهشت  
 زیرا که آن سر اسرود و لذات است و آنجا اندوه و ریغ و مرض و موت نباشد و این محتمل  
 است اگر بهشت آسمان بودی چون خدای گفت و جنت عرضها که عرض  
 و کارض معلوم شد که آنچه عرض این آسمانها و زمین با آن در آسمان نیکند خاصه  
 چون یک بهشت را بدین فصاحت وصف کرده است و بعضی گفته اند که جمله  
 عرض اند و جبرئیل و میکائیل این هم محل شکال است زیرا که جمله عرض و جبرئیل و میکائیل  
 که پیرامونش صف زده اند در آسمانها ساکن اند و در زمین و بنقل دست  
 روشنی است که عرض بر آسمانها است و هم در آسمانها ساکنند پس جمله

جمع بی غیر بر آن  
 زنده بمانند در قبور خود  
 باز می آید از آنجا که  
 در جنت است  
 و پیش ازین بهوش  
 می آید در روز  
 قیامت که در میان  
 آنجا است  
 و آنجا است  
 زمین بهشت  
 که یک است  
 و جبرئیل و میکائیل  
 در آسمانها ساکنند  
 در زمین و بنقل دست  
 روشنی است

عشره  
 آن کرد  
 از رسو  
 پس از  
 آسمانها  
 متونی  
 نفخه خدا  
 اوست  
 مطلقا  
 و اگر خدا  
 مطلقا  
 نقل است  
 و میگوید  
 شرط  
 عقاد  
 وجه کند  
 نفخه اما  
 و سوال  
 بجان او

سوال کبریا در این باره است  
نعمت و اوردن است  
زمان اخلاقی است  
۱۳۱  
نعمت و اوردن است  
زمان اخلاقی است  
۱۳۱  
نعمت و اوردن است  
زمان اخلاقی است  
۱۳۱

عرش و صفات حوال عرش چون از ساکنان آسمانها باشند و این تقریر برای  
 آن کردیم تا قطع نکنند بدانکه الا من شاء الله کیست که در بیان آن نفس  
 از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیافته ایم و در تاویلین نیز ضرورتی نیست  
 پس از محنی آن استثناء آنچه قطع بدان نماید که آن نیست که یکی از ساکنان  
 آسمانها و زمین اند از طایفه و جن و انس یا بشر چنانکه خدا تعالی خود گفته است  
 متوفی نشوند لازم نیاید که جسم از آن متوفی نشود بلکه اگر چه در متوفی  
 نفخه خواهد بود چون نفخه گذشت که آن نیز در اول الا من شاء الله  
 اوست و اگر بعد از آن بل این سبب است که او را بر می آید و او را شدنی است و ک  
 مطابق از خدا تعالی نیست و آنرا چون سینه از وی است و سینه  
 و اگر خدا خواهد که کسی را از مرک نگذارد و او است و بسیار که از علم  
 مطلقا هیچ کس از مرک دست نخواهد بود و مرک را که هرگز از مرک  
 نفعی نشان از این جهان بدان جهان و غیرت که خدا تعالی خود نشان  
 و میکانیل و اسرافیل و آخر همه جبرئیل را بر می آید و همه را در حال زنده کند اگر چه  
 شرایط صحت یافته هیچ مسلمان را روانه وی در بر تو دینی باشد و بهر حال که هست  
 عقدا و باید داشت که مرک بر ایشان است و اگر کسی از ایشان نفس را از آن  
 و بکند که نمک نباشد وی بر ضلالت است چون نفخه امانت گذشته با آن زمان که بعد از  
 نفخه امانت است پیش از نفخه حیا بر رخ گویند و بر رخ ناز و ناست و ز

سوال کبریا در این باره است  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱  
 سوال کبریا در این باره است  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱

سوال کبریا در این باره است  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱  
 سوال کبریا در این باره است  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱  
 نعمت و اوردن است  
 زمان اخلاقی است  
 ۱۳۱

الذرية والاقرب فالانوار  
الانوار والاقرب فالانوار  
الانوار والاقرب فالانوار  
الانوار والاقرب فالانوار  
الانوار والاقرب فالانوار

از آخرة بلکه فاضل است میان هر دو و اول چیزی که از برنج خواهد بود سوال  
 منکر و نیک است چون مرده را در گور نهند روح انسانی را با کالبد آرزند و منکر و نیک  
 دو فرشته اند از وی سوال کنند که خدایت کیست و نیت چیست و درین مرد  
 یعنی بی غیر چه میگوید و بعد ازین عذاب گور باشد اگر زنده از اهل شقاوت باشد  
 یا روح بهشت گرفته از اهل سعادت است و سوال منکر و نیک و عذاب  
 گور با حدیث درست ثابت شده است و ازین آیات که انکار بی رضوان  
 علیها عذابها و عیاشا ایمان بدین جمله واجب است و هر که میرود او  
 در برنج است تا وقت بعثت و من و را هم بر نرج الاله یوم بیعتون  
 اما این ماز که طلقا بر نرج گویند آن بین القمخین است و بیت آن در احادیث  
 درست چهل ست و بی آنگه بیانی است در آن احادیث که چهل روز یا چهل ماه  
 یا بیست سال و بسیار که از بزرگان علماء اسلام بر آن اند که چهل سال و للبدلما حدیثی  
 در بیان آن بدانسان رسیده است اما از کتب انبیاء پیشین بطریق اعتبار  
 شاید در بیان آن روایت شده باشد باو حقیقتی مابین القمخین آنچه از تنهای او بسیار  
 ریزیده و بوسیده شده باشد اگر آتش سوخته باشد و اگر در آب سوزگشته  
 باشد و اگر بسا و رفته باشد و اگر باقیاب بوسیده باشد و اگر در خاک ریزیده باشد  
 حمله را با مر خود از زیره زبر زمین و از شکم سباع و حیوانات برتری بگری جمع کند  
 تا یک فرس از آن کم نشود و ضایع نگردد و کالبد ما بهر آن وضع که اول بوده از آن  
 است قاذب

حال فرموده که گویان  
 کمال در دونه کربان  
 این کجود در سبزه بستر  
 درون دونه کربان  
 در سبزه بستر  
 در دونه کربان  
 در سبزه بستر  
 در دونه کربان  
 در سبزه بستر

اجرا جمع  
 و چون برنج  
 بجزوی از کما  
 با مرقتعا و  
 از تصور قصد  
 ثم نقیة نیا  
 دوشده  
 و سلم گفت که  
 سه روز یا  
 خواهد بود  
 و عتاب بدکا  
 و خوری که به  
 ایشان از این  
 است که گشته  
 ایشان غیر از  
 خود بر نیک و دور  
 است قاذب

اجزا جمع کرده جمیع ترکیب کند چنانکه آنچه از خنان ازان بر دیده باشند عاده کند  
 و چون بر خیزد خنان ناکرده باشد و کالبد را ساخته کند چنانکه جزوی از کالبدی  
 بجزوی از کالبدی دیگر مشتبه و مبدل نشود و چون زمان برزخ گذرد اسرافیل در کرب  
 با هر صفتی و صورتی و این را نفخه احوال گویند و او را در صورت جمع شوند و بواسطه این نفخ  
 از صورت کالبد کنند و هر روحی در کالبد خود رود و همه بامر خدا زنده بر خیزند  
 ثم نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون و حق تعالی در قرآن یاد کرده که  
 و حوش و بهایم را نیز همشکر کرده شود و در حدیث است که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفت که حق تعالی در قیامت میان حیوانات قصاص براند که تا گو سفید شود و از  
 سرود داشته باشد قصاص برستاند و از بخا درست شد که و حوش و بهایم را همش  
 خواهد بود و اما حیوانات که مکلف نیستند از بر افعال است و نه از برای ثواب  
 و عقاب بلکه از بهر قصاص است و از بهر آنکه تا عوض و ردی از کشتن بایشان رسیده  
 و خوری که به پوست بر آن رفته بلذت حیات و کام کردن خلقت بایشان رسد  
 ایشان را از کشتن و شدت جان کنندن بحال فبا باز برند و خاک شوند و در حد  
 است که در تفسیر لهما کونی تراها و تواند بودن که خدای جل و علا در بعثت  
 نشان غیر ازین حکمتها باشد و الله اعلم و بعد از بعثت حق تعالی خلق را بهر یک است  
 و بر تکیه و و به شکر که موقوف عرض است و حسنایم را جمع کند و آن موقوف سا  
 است فاذا هم بالساهه و ساهه و در حدیث روایت است و تواند که مراد آن با

ع  
 این نفخه است که در وقت قیامت  
 میوزد و حیوانات را از کشتن  
 و حوش و بهایم را نیز همشکر کرده  
 شود و در حدیث است که رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت که  
 حق تعالی در قیامت میان حیوانات  
 قصاص براند که تا گو سفید شود  
 و از سرود داشته باشد قصاص  
 برستاند و از بخا درست شد که  
 و حوش و بهایم را همش خواهد  
 بود و اما حیوانات که مکلف  
 نیستند از بر افعال است و نه از  
 برای ثواب و عقاب بلکه از بهر  
 قصاص است و از بهر آنکه تا عوض  
 و ردی از کشتن بایشان رسیده  
 و خوری که به پوست بر آن رفته  
 بلذت حیات و کام کردن خلقت  
 بایشان رسد ایشان را از کشتن  
 و شدت جان کنندن بحال فبا باز  
 برند و خاک شوند و در حدیث  
 است که در تفسیر لهما کونی تراها  
 و تواند بودن که خدای جل و علا  
 در بعثت نشان غیر ازین حکمتها  
 باشد و الله اعلم و بعد از بعثت  
 حق تعالی خلق را بهر یک است و  
 بر تکیه و و به شکر که موقوف  
 عرض است و حسنایم را جمع کند  
 و آن موقوف سا است فاذا هم  
 بالساهه و ساهه و در حدیث  
 روایت است و تواند که مراد آن با

و چون آمد زمین بود ز بر روی زمین حسیح شوند و گفته اند سایر موه  
بیت المقدس که محشر آنجا خواهد بود و در حدیث آمده که علیکم بالشام  
و اگر درین حدیث شرطی صحت یافت شد مگر چشمش آن بودی که حق  
آن زمین را فراخ کرد و اندازد بر محشر تا کشیدن زمین را از آنجا ابتدا کند و در حدیث  
است که زمین چون اویم کشیده شود و در حدیث است که روز عرض خط این تبار زیر  
جمع کند چون نقره و بر آن زمین کناه کرده باور و شستن آن زمین است المقدس  
نبرین است و نیز کنج خلق اولین و آخرین در و نبأ پس حسن بر این گفته شد  
باید کرد و شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زمین محشر را از زمین المقدس گفت  
باز آن وجه که حق تعالی از ابتدای بنیت آن از جبر کفر و لوث معاصی پاک کرده باشد

و یوم تبدل الارض غیر الارض والله اعلم ما اذنت که زمین را از آنجا  
است گرداند و بیان این سخن است که گویا زمین کوفته شود و شکسته و جلا آید  
و العبال فدا کساد کند و احدی و گویا چون ششم از هم برکنند و زیر و زبر کرده  
میشود و تگون الجبال کالعین المنفوش پس از خردی ذره ذره شود  
پس با و بیست الجبال بسا فکانت هباء منبثا پس از آنجا خود برکنده شود  
و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها  
و از بسکه کتیب باشد بر هم نشسته بیننده پندارد که برجا استاده است و آن همچو  
اگر گران باشد و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب

و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها  
و از بسکه کتیب باشد بر هم نشسته بیننده پندارد که برجا استاده است و آن همچو  
اگر گران باشد و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب

و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها و ینسفها

و چون آمد زمین بود ز بر روی زمین حسیح شوند و گفته اند سایر موه  
بیت المقدس که محشر آنجا خواهد بود و در حدیث آمده که علیکم بالشام  
و اگر درین حدیث شرطی صحت یافت شد مگر چشمش آن بودی که حق  
آن زمین را فراخ کرد و اندازد بر محشر تا کشیدن زمین را از آنجا ابتدا کند و در حدیث  
است که زمین چون اویم کشیده شود و در حدیث است که روز عرض خط این تبار زیر  
جمع کند چون نقره و بر آن زمین کناه کرده باور و شستن آن زمین است المقدس  
نبرین است و نیز کنج خلق اولین و آخرین در و نبأ پس حسن بر این گفته شد  
باید کرد و شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زمین محشر را از زمین المقدس گفت  
باز آن وجه که حق تعالی از ابتدای بنیت آن از جبر کفر و لوث معاصی پاک کرده باشد

و چون آمد زمین بود ز بر روی زمین حسیح شوند و گفته اند سایر موه  
بیت المقدس که محشر آنجا خواهد بود و در حدیث آمده که علیکم بالشام  
و اگر درین حدیث شرطی صحت یافت شد مگر چشمش آن بودی که حق  
آن زمین را فراخ کرد و اندازد بر محشر تا کشیدن زمین را از آنجا ابتدا کند و در حدیث  
است که زمین چون اویم کشیده شود و در حدیث است که روز عرض خط این تبار زیر  
جمع کند چون نقره و بر آن زمین کناه کرده باور و شستن آن زمین است المقدس  
نبرین است و نیز کنج خلق اولین و آخرین در و نبأ پس حسن بر این گفته شد  
باید کرد و شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زمین محشر را از زمین المقدس گفت  
باز آن وجه که حق تعالی از ابتدای بنیت آن از جبر کفر و لوث معاصی پاک کرده باشد

هفتاد و یکمین باب در بیان  
سیب طاعت ۱۳۵  
چون در جسد منبسط  
و سبب برکت است  
در بیان و از آن

شود و کوه بسیار در هوا  
فکانت است  
سبب شد  
سبب یعنی  
که در وقت باشند  
و سبب است  
بیست و هفت  
نمونه از این  
که در این  
که در این  
که در این  
که در این

چنان شوند که نظر کنند به پندار که بر جان خود است چون موضع آن سید هیچ نیابد  
چنانکه کسی سراب از دور می بیند و میزد و میزدار و آب است چون بدان موضع میرسد  
ز آنچه پنداشت هیچ نیست و سیرت الجبال فکانت سرابا و این ترتیب  
از انقلاب احوال کوهها یاد کردیم در ظاهر قرآن و حدیث مذکور نیست اما از مفسران  
این صفتها که در قرآن یاد کرده است معلوم میشود که چنین یا احتمال دارد که بعضی خود  
شود و بعضی چون غبار در هوا پراکنده شود و بعضی از جا برکنده علی بن ابی طالب  
بجمله یافت شود و غرض از این تقریر آنست که اگر کسی را از این صفتها که در قرآن یاد کرده  
است کمال افتد و گوید که جمع میان این صفات مختلف که کوهها را خواهد بود در قیامت  
همین توان کرد و بدان واند و الله اعلم و چون کوهها برداشته شود و آبها آنها بشود  
بنیادها بر پشت زمین نامون شود و چون سرخ در وجه زمین باشد  
بذرها قاع صفتها در زمینها عوجا الایه و مجابها از زمینها  
دو رخ و در آن با برده شده شود و در رخ شکا شود و در سر صمیم  
رو نباشد که آنها شکافت شده و در خاک است که در وقت  
در زمینها و احدی آنها است که در آن فرو ریزد و آنها که  
ممانند بر دیده شود و باز ساری که در زمینها است که این  
ممنون که در آن است و در وقت السحابة انزلنا من السماء  
بدریاد از شواهد قرآن و حدیث که در بیان پندار کردیم در بیان

نیز  
فدر  
شد  
فت  
مش  
ه با  
را از  
ن  
عز  
زاره  
شود  
برده  
منه  
ان  
کر



بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس رسول علیه السلام شفاعت کند چنانچه در حدیث  
 ثابت شده بعد از آن نامهای کردار خلی از دست راست و چپ روانه شود و  
 نامه بدست راست دهنده ثقیل است چپ پس هر یک از صاحبان  
 نامه گویند نامه خود بر خوان افتر کنا بک و حکمت در نامه آنست که چون  
 مردم زنده شوند کردارها خود فراموش کرده باشند لخصیه الله و نسوه  
 و چون سخن روز قیامت بدیشان رسد حیرت و وحشت ایشان زیاده شود  
 پس حقیقتاً بسطاین نامها ایشانرا بر کردار آنیک بد کرده اند واقف گردانند  
 تا از یاد آورند و آنیک کرده بدست خود شاد شود و این نوعی از ثواب است  
 و آنیک بگردار است بسیا خود و راند و ترس عذاب سیامت قیامت برو کام تر  
 شود و این نوعی از عقاب است و از نصهای قرآن حدیث درست شده که نامه  
 ظاهر دیده شود و کردار با خلق در کجای اثبات کرده باشند برو چه کسی نظر کنند در  
 دیگر در ای خود واقف گردانند و با باشد که آن نعمها را از حقیقت با محاربه  
 چنانکه گویند این نامها معقول باشند و سوار بر این نامها مثال آن بر آنچه از  
 و رسول خدا باریده مستقیم نیست و صاحبین تا ویلات بر خلالت است  
 شعیه است از مذیب باطل منکران شر اجساد و بعد از توقف در جرد  
 بحال محاسب باشد و دلیل بر آنکه محاسب بعد از آن باشد که نامه بدست ایشان  
 این آیه است که فأما من أتته كتابه بمینه فسوف يحاسب

بخوان نامه خود را  
 بشمار داشت  
 اورا خطیاست  
 و فراموش کردند  
 ایشان از آن  
 فاما من اتته  
 کتابه بمینه  
 فسوف يحاسب  
 و این آیه در  
 سوره اعراف  
 است

بخوان نامه خود را  
 بشمار داشت  
 اورا خطیاست  
 و فراموش کردند  
 ایشان از آن  
 فاما من اتته  
 کتابه بمینه  
 فسوف يحاسب  
 و این آیه در  
 سوره اعراف  
 است



د سلام است و گفتند این نشان را  
صفی‌نور اقامت کند و در سینه  
بویغمان سازند جهت نشان ایشان  
چون در این روز...

دانشمندان و دانشمندان  
دانشمندان و دانشمندان  
دانشمندان و دانشمندان  
دانشمندان و دانشمندان

حساب آتیه است در وقت حساب انبیا علیهم السلام حاضر کنند و شهادت  
و جبرئیل بالنبیان و لشکر و مراد از شهدای اینجا نویسندگان اعمال اند و در  
در روز شکار شمشیر نم بین و الملئکه که بشر بیوه شدند  
لمجلسین و انبیا میگویند که آنچه با آمد از حق بشمارسانیدیم و در شکان بر کردارای  
ایشان گوای دست و درین روز عضای آدمی بر آنچه کرده است گوای و بند یونم  
شهادت علیهم السلام و ایدیم و در جلد هم با کافوا لعاون  
وقالہ الجاهلہم لیتدلتم علینا قالوا نطقنا الله الذی  
انطق کل شیء و این کسی تواند بود که چون نامه بخواند و شاهد گوای و بند  
اعتراف کند همچنانکه بر فوجش معر بود بر ای کار مده شود و چغتیا او را گوای اعتراف  
اور سو کند و تواند بود که کسی با شمشیر که در دنیا چون عملهای بد میکردند  
ابو سیم و سوانی کتابت بر دل ایشان می گذاشت و اشکار میکردند و از  
بوشیده نمیداشتند حق تعالی را زیادتی عقوبت ایشان از اجزای اشکار کردن نوحی  
اعضای ایشان از اجزای اشکار کردن نوحی که بنده گزاف آنچه کرده اند  
از خیر و شره اقف کرده اند و روشن کنند که در امت عمر چه کرده اند تا آنچه بر سینه  
بهم عمل و نسبت کنند از سر دل وارد و فرود نگذارند و ان کان مشق الحجب  
من خود را از این بار او کفی بناحسابین و حق تعالی چون فرمود که  
حساب خلق کنیم و گویا اسرار الحاسبین و حق تعالی است که حساب

همانقدر است  
در یک وقت  
یک کس باشد  
محاسبه قطع  
مسکافان خود  
در حساب هر  
که چون حق تعالی  
روشن با  
علیه السلام  
ترجمان بیان شد  
آن طایفه که  
اما قطع بر  
بی حسابی است  
دست اسان و  
و این فرق بعد  
برسته فوق باشد  
حساب خوا

در روز شکار  
دانشمندان و دانشمندان  
دانشمندان و دانشمندان  
دانشمندان و دانشمندان

دانشمندان و دانشمندان  
دانشمندان و دانشمندان  
دانشمندان و دانشمندان  
دانشمندان و دانشمندان

از مجموع آنکه حساب است  
 و در وقت ستمت آنکه حساب است  
 و در وقت ستمت آنکه حساب است  
 و در وقت ستمت آنکه حساب است

همه خلق در علم او چون حساب یک کس را با همه یک دفعه خطاب کند و حساب همه  
 در یک وقت کند زیرا که جدا از یکدیگر چنانکه خلق و بعثت همه در قدرت او چون خلق و بعثت  
 یک کس باشد ما خلقکم و لا بعثکم الا ککنفس واحداً و صفات  
 محاسبه قطع نتوان کرد که هر چه وجه باشد با آنکه بعضی از علماء گفته اند که حق تعالی محاسب  
 مکلفان خود کند چنانکه یاد کردیم و بعضی بر آنند که فرشتگان حساب خلق کنند با مراد  
 و بر حساب هر یک فرشته را کار و همه را در زمان اندک حساب کنند و بعضی میگویند  
 که چون حق تعالی در قرآن یاد کرد که روز قیامت بآنانکه متوجّب سخط اویند سخن گوید  
 و روشن بآنانکه خوشنود است سخن گوید و در حدیث است که رسول الله صلی  
 علیه و آله وسلم گفت که هیچ یک از شما نیست که پذیرد کار او با وی سخن گوید و هیچ  
 ترجمان میان بنده و حق نباشد پس این طبعه را خود حساب کند حسنا آسان و حساب  
 آن طایفه که مستوجب سخطند بفرشتگان فرماید و در هیچ یک ازین وجوه خلق نیست  
 اما قطع به هیچ یک نمیتوان کرد و از قرآن و حدیث دانسته شد که فرقی از مومنان  
 بی حساب نیست روند و ایشان کسانی اند که مقام توکل دارند و فرقی را حساب کند  
 حسنا آسان و فرقی دیگر را بحساب باز دارند و در حساب ایشان تشدید کنند  
 و ازین فرقه بعضی از ساق اهل ایمان باشند و بعضی کفار پیشتر حساب  
 برت فرقه باشند و اگر چه تشدید بر ساق اهل ایمان نه چنان باشد که بر کفار و جاهل که فرست  
 حسنا خواهد بود و بعضی گفته اند که چون بعضی از مومنان که بر محنت خدای

کمال قدرت است  
 جزع  
 محاسبه  
 و بعضی میگویند  
 که چون حق تعالی  
 در قرآن یاد کرد  
 که روز قیامت  
 بآنانکه متوجّب  
 سخط اویند سخن  
 گوید و روشن  
 بآنانکه خوشنود  
 است سخن گوید  
 و در حدیث است  
 که رسول الله  
 صلی علیه و آله  
 وسلم گفت که  
 هیچ یک از شما  
 نیست که پذیرد  
 کار او با وی  
 سخن گوید و هیچ  
 ترجمان میان  
 بنده و حق  
 نباشد پس این  
 طبعه را خود  
 حساب کند  
 حسنا آسان  
 و حساب آن  
 طایفه که  
 مستوجب  
 سخطند  
 بفرشتگان  
 فرماید و در  
 هیچ یک از  
 این وجوه  
 خلق نیست  
 اما قطع  
 به هیچ یک  
 نمیتوان  
 کرد و از  
 قرآن و حدیث  
 دانسته شد  
 که فرقی  
 از مومنان  
 بی حساب  
 نیست روند  
 و ایشان  
 کسانی اند  
 که مقام  
 توکل دارند  
 و فرقی را  
 حساب کند  
 حسنا آسان  
 و فرقی  
 دیگر را  
 بحساب باز  
 دارند و در  
 حساب  
 ایشان  
 تشدید  
 کنند و از  
 این فرقه  
 بعضی از  
 ساق اهل  
 ایمان  
 باشند و  
 بعضی  
 کفار  
 پیشتر  
 حساب  
 برت  
 فرقه  
 باشند و  
 اگر چه  
 تشدید  
 بر ساق  
 اهل ایمان  
 نه چنان  
 باشد که  
 بر کفار  
 و جاهل  
 که فرست  
 حسنا  
 خواهد  
 بود و  
 بعضی  
 گفته  
 اند که  
 چون  
 بعضی  
 از  
 مومنان  
 که  
 بر  
 محنت  
 خدای

از مجموع آنکه حساب است  
 و در وقت ستمت آنکه حساب است  
 و در وقت ستمت آنکه حساب است  
 و در وقت ستمت آنکه حساب است

تزوید که نزد حساب به برشت برودند و باشد که بعضی کافرانی به سخط خدای نزدیک  
 ترند چنانکه وزخ روند اما از آیتها که در وزن اعمال یاد کرده است معلوم میشود که  
 جمله کافران از حساب خواهد بود و آیه دیگر میفرماید که فوراً به حساب استنهم  
 اجمعین عما كانوا يعملون یعنی بخدای تو که همه را از آنچه کرده اند پرسیم  
 و جای دیگر میفرماید که وقفوهم انهم مسئولون یعنی ایشان را باز دارند  
 که مسئولند و بعضی گفته اند که از کفار کسانی باشند که حساب بدوزخ روند تمسک  
 آیه کنند و کالیساک عن ذنوبکم المجرمون یعنی کفار را از گناه ایشان  
 نپرسند و جمع میان این آیه است که گوئیم آنچه میفرماید که مسئولند از خداوند  
 ایشان را باز پرسند و آنچه میگویند نپرسند یعنی از دیگر گناهان که چون اصل کفر ثابت  
 شده و وزخ برود و جسد و شاید که مراد از کالیساک عن ذنوبکم المجرمون  
 آن باشد که فرشتگان عذاب مجرازا بهیما شناسند و حاجتشان نباشد  
 که گویند شما هر چه بودید چنانکه در گور می پرسند و بعد از محاسبه وزن اعمال با و وزن  
 اعمال آنست که اندازه عمل پیدا شود و تفاوت خیر بر شمشیر باز دیده شود و در نظر  
 بندگان و آنانکه حق تعالی ایشان را حاضر حسنا و کرده با و مراد از وزن اعمال آنست  
 زیرا که حق تعالی ثقل و خفت و صف کفرا حسنا کرده در قرآن چون ذکر وزن اعمال  
 کرده و فرموده که کسان را که ترازدوی ایشان بکل از خیر گران باشد بخل ایشان  
 قطع کرد که فممن ثقلت موازنه فاولئك هم المفلحون

وقفوهم انهم مسئولون  
 در وزن اعمال  
 و کالیساک عن ذنوبکم المجرمون  
 در وزن اعمال  
 و فممن ثقلت موازنه فاولئك هم المفلحون  
 در وزن اعمال

وزن اعمال

و کسان را  
 قطع کرد  
 انفس  
 صل الله  
 کاصلا  
 در قرآن  
 گذاشت  
 که خلق  
 چون کافر  
 از وزن  
 بودی  
 بر ضعف  
 آنرا  
 حسنا  
 عمل  
 معز  
 میت

و کسانی را که ترازوی ایشان بکلی از خیر خالی باشد بجا ویدماندن ایشان در آتش

قطع کرد که وَمَنْ خَفِيَ مَوَانِهِ فَاُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَحَسْرُوْا

انفسهم في جهنم خالدون و معلم شما از حدیث رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم که بیرون از این دو فرقه فرقی دیگر هستند و اینها مخلصانند

که اصل ایمان دارند و عملها بجا کرده اند که بدانستند عذاب گشته اند و چون تحقیقا

در قرآن گفتند که حسنات بسیار است و از آن خواهد رفت و مشقال ذرّه فرو

گذاشت نخواهد کرد و روشن شد که وزن اعمال این فرقه خواهد بود و این است

که خلقان در وزن اعمال بسته فرقه باشند باقیان و مخلصان و کفار اگر گویند که

چون کار خود قیامت از رحمت بی نصیب است و حسناتش نیستند

از وزن اعمال او چیست جواب آنست که کارش چند کرده باشد که مسلمانان کرده

بودی آن قریب بودی بخداست چنانکه صلوات بر محمد و آله و علی و اهل بیت و مومنان

برضا و آنچه بدین باند او پذیرد که از او زنی نیست و چون ایمان در آن نباشد

از او زنی نباشد پس از او کفر نهند و کفر او را در کفر ناطق شود و کفر او را در کفر

حسنات میدانست و زنی نیست و آنچه حق تعالی گفت وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ

عَمَلُوْا مِنْ عَمَلٍ وَجَعَلْنَاهُ حِطًا مِّنْ ذُنُوبِهِمْ لَمَّا هَمَّ

بِغَيْرِهِمْ معنی و مقابله حسنات بسیار است و خورگشتن او گفته شد که نومی که از او زنی

میتواند که باشد و آن نوع آنست که گوئیم چون کفار را حسنات نیستند و کفار

بند  
که می  
ن  
اور  
بیت  
ن  
زن  
بند  
بست  
ن  
عالم  
بیت  
ن

همه در عذاب یکسان نیستند بیل قرآن ان المنافقین فی المدراک  
 الاسفل من النار دانسته شد که کفار در کفر بر تفاوتند چنانکه مثلا گوئیم آنکه  
 مسکر صانع است در کفر را بر نشود با آنکه اثبات صانع کند اگر چه بر وجهی کند که کافر  
 باشد بلکه بت پرست باشد و کفر را بر نشود با آنکه در توحید معتقد باشد و بر سالت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکار کند پس او باشد که خداست کافر کافر را در  
 بند و چیزی در مقابل آن باز دید کند که مقدار عذاب او بان پیدا شود و چون مرد  
 در یقین بر تفاوتند و نیت ایشان در عمل بر تفاوت رو باشد که مقدار بر آن پیدا کند  
 چنانکه گفته ایم تا نواب بعد آن پیدا شود و در فایده وزن اعمال آنرا که هیچ بدی نکند  
 باشند هم این وجه می توان گفت و الله اعلم و اما وزن اعمال که چگونه و بر چه وجه باشد  
 سخن بسیار در آن گفته اند و آنچه سخن خدا و گفته رسول بر آن دلالت میکند آنست  
 که در قیامت بحقیقت ترازو باشد و هر ترازوی دو کفه یکی نورانی و یکی ظلمانی  
 نورانی از بهر وزن حسنات و ظلمانی بجهت وزن سیئات و در آنچه وزن چگونه باشد  
 دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تقا با اندازه کرده اند اگر نیک باشد و اگر بد جسمی باز دید  
 کند که وزن اعمال بطن باز دید شود و دیگر آنکه نام حسنات را با اندازه آن حسنات  
 گران سنگ گرداند و نام سیئات را با اندازه آن سبکبار گرداند و این وجه بتقدم آن  
 است زیرا که حدیثی درست مواتق ایمنعن از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 یافته ایم و در آن حدیث فرمود که روز قیامت نمودن سبکباری ازین

این منافقین  
 در سبکباری ازین  
 در سبکباری ازین  
 در سبکباری ازین  
 در سبکباری ازین  
 در سبکباری ازین

امتد و یک گفتند و صحیفه کوچک بر آنجا نوشته باشد که اشهد ان لا اله الا الله  
 و اشهد ان محمدا عبده و مرسله و گفته و ان صحیفه بآن  
 سجلات بسجند و سجلات بکبار شود و صحیفه گران سنگ و بعضی از علماء بر آنند  
 که مراد از وزن اعمال که در قرآن حدیث آید آنست که بعضی از اعمال را بعضی از  
 کرده اند زیاده و نقصان آنرا بدانند به علمیکه خداست بکلام که داده باشد و با نبی علیهم السلام  
 و ما را امر و زید انست که کیفیت آن سبب نیست و این تاویل اگر چه احتمال دارد اما  
 بی حجتی روشن قاطع ظاهر سخن خدا و رسول نتوان گذشتن بجلت آنکه عقل ما از دیدن  
 حقیقت آن عاجز می آید و محبت بر این اسلام در امثال این مسائل آنست که پیش  
 ازین گفته شد که هر چه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باریده قبول آن بر ما واجب  
 است اگر چه عقل ما از ادراک حقیقت آن عاجز آید و هر که بر خلاف طاعت اسلام است سخن  
 با او از توحید و نبوت است و بپاید و انست که اعتبار در وزن است با موقع حسن باشد  
 از رضا حق تعالی و از وزن سیات بموقع سیه از سخط خداست تا مومنی باشد  
 که طاعتی بجا آورد و بر او در آن بجز رضا حق تعالی نباشد و دوستی حق تعالی بر او  
 دارد و آنچه شرط است در آن طاعت از متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم بجا آورد و با این همه ترسد که مبادا به بخل قبول ترسد دیگری همان عمل نکند  
 از ترس عقوبت و از رعایت سبب و آداب آن خائف باشد و بر او در آن حضور  
 دل اندک باشد و از آنکه مقبول نباشد اندیشناک نباشد از این بر دو شخص

در صورت عمل برابر باشد اما عمل ایشان در رسیدن بموقع رضای حق تعالی یکسان  
 نباشد و لابد در ثواب بر تفاوت باشد و چون عمل یکسانست و ثواب بر تفاوت  
 معلوم شد که اعتبار در وزن بصورت عمل باشد بلکه بمحل و موقع آن باشد  
 از رضای حق غرض و همچنین کسی که گناهی کند و چنان بآن گناه الفت گرفته باشد  
 و دیگر گشته که از نسی حقیقا غافل باشد و در وقت فعل از عقوبت نترسد و از غافلت  
 ناندیشد و بدان شاد باشد برابر نباشد با دیگر که همان گناه میکند و میداند که میکند  
 و از آن ترسد و تنگدل بود در آن حال متدبیر است و به باشد لابد عقوبت آن گناه  
 که از چنان کسی در وجود آید عظیم تر از گناه آن دیگر باشد و دیگر صورتها را برین مثال  
 قیاس کند که دانسته شود که اعتبار در وزن اعمال بموقع اینست از رضای  
 حق تعالی و از مخطوبی و الله اعلم و علی هذا القیاس حسد از آن احوال گذشته است  
 بر صراط و صراط راهی است که حق تعالی باز دید کند از زمینی که موضع عرض حساب  
 باشد پیوسته به بهشت و دوزخ در زیر صراط با و ازین معنی رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم صراط را چه چشم گفت و از قرآن روشنی شد که بهشت نزد  
 سدره المنتهی است و از حدیث دانسته شد که سدره بر بالا هفت آسمان است و زیر  
 هفت آسمان و از قرآن حدیث روشنی شد که دوزخ تحت این جهان است چنانکه  
 بهشت فوق است و در روز قیامت چون آسمانها در نور دیده شود بهشت  
 آشکار شود و بهشت را در درجات است بعضی بالا بعضی بر قدر درجات

در صورت عمل برابر باشد اما عمل ایشان در رسیدن بموقع رضای حق تعالی یکسان نباشد و لابد در ثواب بر تفاوت باشد و چون عمل یکسانست و ثواب بر تفاوت معلوم شد که اعتبار در وزن بصورت عمل باشد بلکه بمحل و موقع آن باشد از رضای حق غرض و همچنین کسی که گناهی کند و چنان بآن گناه الفت گرفته باشد و دیگر گشته که از نسی حقیقا غافل باشد و در وقت فعل از عقوبت نترسد و از غافلت ناندیشد و بدان شاد باشد برابر نباشد با دیگر که همان گناه میکند و میداند که میکند و از آن ترسد و تنگدل بود در آن حال متدبیر است و به باشد لابد عقوبت آن گناه که از چنان کسی در وجود آید عظیم تر از گناه آن دیگر باشد و دیگر صورتها را برین مثال قیاس کند که دانسته شود که اعتبار در وزن اعمال بموقع اینست از رضای حق تعالی و از مخطوبی و الله اعلم و علی هذا القیاس حسد از آن احوال گذشته است بر صراط و صراط راهی است که حق تعالی باز دید کند از زمینی که موضع عرض حساب باشد پیوسته به بهشت و دوزخ در زیر صراط با و ازین معنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صراط را چه چشم گفت و از قرآن روشنی شد که بهشت نزد سدره المنتهی است و از حدیث دانسته شد که سدره بر بالا هفت آسمان است و زیر هفت آسمان و از قرآن حدیث روشنی شد که دوزخ تحت این جهان است چنانکه بهشت فوق است و در روز قیامت چون آسمانها در نور دیده شود بهشت آشکار شود و بهشت را در درجات است بعضی بالا بعضی بر قدر درجات

ساکنان آنجا  
 نزدیک  
 للمتقین  
 است  
 دوزخ و تا  
 بر آتش  
 بر نفس آشکار  
 و فوق آسمان  
 این بهشت  
 چون پلی از  
 دوزخ و  
 با آن شمایند  
 گذشته و  
 سعادت  
 از دوزخ که  
 افتد  
 بعد از آن

در صورت عمل برابر باشد اما عمل ایشان در رسیدن بموقع رضای حق تعالی یکسان نباشد و لابد در ثواب بر تفاوت باشد و چون عمل یکسانست و ثواب بر تفاوت معلوم شد که اعتبار در وزن بصورت عمل باشد بلکه بمحل و موقع آن باشد از رضای حق غرض و همچنین کسی که گناهی کند و چنان بآن گناه الفت گرفته باشد و دیگر گشته که از نسی حقیقا غافل باشد و در وقت فعل از عقوبت نترسد و از غافلت ناندیشد و بدان شاد باشد برابر نباشد با دیگر که همان گناه میکند و میداند که میکند و از آن ترسد و تنگدل بود در آن حال متدبیر است و به باشد لابد عقوبت آن گناه که از چنان کسی در وجود آید عظیم تر از گناه آن دیگر باشد و دیگر صورتها را برین مثال قیاس کند که دانسته شود که اعتبار در وزن اعمال بموقع اینست از رضای حق تعالی و از مخطوبی و الله اعلم و علی هذا القیاس حسد از آن احوال گذشته است بر صراط و صراط راهی است که حق تعالی باز دید کند از زمینی که موضع عرض حساب باشد پیوسته به بهشت و دوزخ در زیر صراط با و ازین معنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صراط را چه چشم گفت و از قرآن روشنی شد که بهشت نزد سدره المنتهی است و از حدیث دانسته شد که سدره بر بالا هفت آسمان است و زیر هفت آسمان و از قرآن حدیث روشنی شد که دوزخ تحت این جهان است چنانکه بهشت فوق است و در روز قیامت چون آسمانها در نور دیده شود بهشت آشکار شود و بهشت را در درجات است بعضی بالا بعضی بر قدر درجات





غلابی نموده و از آن در کوزه ها ریخته اند و از آن کوزه ها در کوزه های دیگر ریخته اند و از آن کوزه های دیگر در کوزه های دیگر ریخته اند و از آن کوزه های دیگر در کوزه های دیگر ریخته اند

در روایتی که در آن است

نیست ملاحظه  
 در آن خلائی که  
 و حفاظت منقو  
 در وصف  
 سوی صراط  
 قلابها باشد  
 بعضی سائید  
 و خراشیده و  
 است که کس  
 آنرا که بر صراط  
 و در حدیث  
 ثابت شده  
 صراط با آنکه  
 برو جهنم بد  
 دست که با  
 تاویل کرده  
 از علماء سلف

و گذشتن بر صراط خلق را بر قدر مقام ایشان باشد و بر سنگ حق تعالی و آنچه رسول  
 گفت علیه الصلوة والسلام که بعضی چون برق گذرند و بعضی چون باد و بعضی  
 چون سپ دوخته و بعضی سخت بدوند و بعضی تیز روند و بعضی می افتند  
 و می خیزند و بعضی بروی آتش می افتند اشاره است بدین معنی و روشنائی هر که  
 بقدر نصیب وی باشد معرفت حق تعالی و کردار نیک حدیث در وصف صراط  
 چنین آمده است که طرف آن آن جانب هشت باشد و طرف نشیب آن بچند  
 زمین و این دلیل است بر آنچه گفتم که صراط را بی است از نشیب بر فراز کشیده و  
 اهل حق آنست که این راه محسوس باشند و خلایق آنرا ببینند و از طریق صوت  
 بر آن بگذرند چنانکه یاد کرده شده و اقاویل اهل جمله دنیا حتی که پیش ازین ملت بود  
 بدین کلمات متفق بوده اند از انبیا بر ایشان چنین رسیده و بعد از بزمه خاتم انبیا  
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همچنین خبر داد و بر وجهی بیان کرد که در آن مجال ششم  
 ماند و روشن شد که این جمله حقیقت است نه مجاز و قول موسی حق است و قبول آن  
 فرض و لمانچه در حدیث آمده که صراط با یک تنه موسی و برنده تر از تیغ است این  
 من الشعر واحد من السیف و اظلم من اللیل اگر چه بعضی علماء  
 در عقاید یاد کرده اند چنانکه دیگر احادیث که در وصف صراط آمده و اشاره بآن  
 کردیم اما این حدیث در ثبوت و اتفاق علماء بر آن نه چنانست که آن احادیث  
 و چون دانستن امور غیبی جز از طریق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میسر

است آن منکس که  
 علاوه بر آن  
 الصراط و هلدوم  
 الی صراط الجحیم  
 و بیخی الذین القوا  
 الی قولی فلا یستطیعون  
 فیها و یزر و الخالین  
 صراط اینرا صراط  
 و صراط اینرا صراط  
 و صراط اینرا صراط  
 و صراط اینرا صراط  
 اول من یعرف من  
 الذم سلم سلم  
 و من جهنم کلایب  
 مثل شمس السعیران  
 لا یعلمون و عظمها  
 لا الله یخطف الناس  
 باعمالهم و در روایت  
 آنرا و گفته

این من پیغمبر من یقیناً من خلقنا من نهبها

۱۵۱  
ول  
فی  
تند  
لی  
مراط  
بجانب  
عقلا  
صورت  
ت بود  
تم انبیا  
بال  
ول آن  
ت این  
می  
شاره  
ایش  
م  
م  
م

نیست ملاحظه کردن بدان قدر درستی نقل باید و آنچه علماء حدیث و اسناد و حتی  
در آن خلانی کرده باشند و بر آنچه مستفق باشند در یک سلب یک کشید و از این  
و حفاظ منقول است که لفظ اذق من الشعر واحد من السیف  
در وصف صراط ثابت نیست و نیز حدیث چنین آمده است که ملائک بر هر  
سوی صراط ایستاده باشند و در حدیث آمده که هر دو سوی صراط  
قلاهبها باشند که مردم را گیرند و بر صراط خشکها باشد از آنها که بر صراط میگذرند  
بعضی سلامت گذرند و هیچ آسیب بایشان نرسد و بعضی بآن قلاب بسته شوند  
و خراشیده و از وزخ نجات یابند و بعضی بدان قلاب بد و مزخ اندازند و در  
است که کسی باشد که نور او بقدر موضع هر دو قدم او باشد بر صراط و در حدیث است  
که آنرا که بر صراط میگذرند بعضی خرنده رو و ندی چون کسی بند و پیاورد و نمیتواند نخوا  
و در حدیث است که در صراط بشکم میروند و این جمله از رسول علیه الصلوٰة والسلام  
ثابت شرح و معلوم است که آنچه این احادیث بر آن دلالت میکنند از وصف  
صراط با آنکه اذق من الشعر موافق نمی نماید و چون این لفظ نزد پیشوایان علم نقل  
بر وجهیکه بدستی آن قطع تواند کرد ثابت نشده است و ظاهراً آن با ظاهراً این احادیث  
درست که بدان اشارت کردیم موافق نیاید اما فرمود باید گذاشتن و تکرار برسانیدن  
تاویل کردن با ظاهراً این احادیث که تواتر و تفسیر او ثابت است موافق باشد و بعضی  
از علماء سلف که تاویل در امثال اینیواضع پسندیده اند تا کسی را که آن نینماید که این

این حدیث از غنای حدیث است  
در حدیث آمده است که ملائک بر هر  
سوی صراط ایستاده باشند  
قلاهبها باشند که مردم را گیرند  
بعضی سلامت گذرند و هیچ آسیب  
و خراشیده و از وزخ نجات یابند  
است که کسی باشد که نور او بقدر  
که آنرا که بر صراط میگذرند  
و در حدیث است که در صراط بشکم  
ثابت شرح و معلوم است که آنچه  
صراط با آنکه اذق من الشعر موافق  
بر وجهیکه بدستی آن قطع تواند  
درست که بدان اشارت کردیم موافق  
تاویل کردن با ظاهراً این احادیث  
از علماء سلف که تاویل در امثال



ساکنان آن بندگی حقیقی و بهشت آنجا که بلعه واحد آمده مراد از آن این عالم  
 است که مذکور شد و آنجا که جنات است بلفظ جمع مراد منازل انبیاست و منازل  
 مقربان و منازل سربیک از مومنان که بر قده پایه ایشان در خوشی و نعمت بلند  
 بر تفاوت است و در نوح عالمی است ظلمانی پر آتش سبب با خوشی در آن بسیار  
 و انواع عذاب جسمانی و روحانی در آن موجود و آزاد کاست همچنانکه درجات  
 بلند با بعضی بر بالا بعضی درجات است با بعضی فروتر از بعضی هر چه فروتر  
 ناخوشتر و عذاب الم آنجا سخت تر و ساکنان آنجا هرگز آسایش نباشد و از زمان  
 از ابرگر غایت نباشد از ابر و دشمنان خود آزریده است و از بهر کسانیکه حق سبحان  
 خواسته که ایشان از عذاب از عصات اهل ایمان هر که بر کفر مرده است هرگز از آن  
 بیرون نیاید و از عذاب نرید و هر که از اهل ایمان باشد بقدر گناه عقوبت بیند  
 و عقابت بیرون آید و جمله که از احوال آن جهان یاد کردیم از قرآن و احادیث  
 و اخبار انبیا و اتفاق اهل حق بر آن معلوم شده و هر چه برین وجه درست شده  
 بان باختر تصدیق و اعتراف ایمان درست نباشد و الله اعلم فصل دوم  
 بیان با شرایط ساعت بیان آن نشانههای قیامت که ظهور آن پیش از قیامت  
 هر بود و از بهر آن درین باب یاد کردیم که چندین آیه است که دیدن مثل  
 آن همود خلق نبوده و تو میکی بعضی خود از ایمان بر بحث محبوب شده اند انکار کرده  
 نموده تا بطریق تاویل عوام مسلمانان از ایمان بظاهر آنچه خدا تعالی بر زبان

در بیان آنکه از این است چنانکه جابر که میگوید  
 اول از این است چنانکه جابر که میگوید  
 و باشد غیر آن چنانکه جابر که میگوید  
 و باشد کار ایشان طمع تمام که میگوید  
 بان خوف خدا از تصور کرده شود در حق  
 خدا تعالی آرزوی سزاوار است که میگوید  
 باز و او بگفته اینها را بسوی کسی که میگوید  
 است از آن خدا تعالی از ما  
 سر عفو کند و بتعالی از ما  
 ستم و در نفس الله عهد آن حضرت  
 پس گفت که از آن که در قرآن و احادیث  
 آدم آید از خبر سیم شکار از شرایط  
 ساعت پس برخواست مسلمان  
 رضی الله عنه و گفت خبره از  
 فضای تو بود پدر و مادر من یا رسول الله  
 سر بود از شرایط ساعت یا رسول الله  
 کردن نماز و سینه به سینه و غیره  
 صاحب الزمان  
 از صفی الزمان



که اسرافیل در صورت خود و خلقان زنده شوند و از جمله اشراط ساعت ظهور مهدی است  
 علیه السلام و علی آباء الکرام و مهدی مروی باشد از ابن سبت پیغمبر علیه السلام  
 از زینت فاطمه رضی الله عنهما نام وی محمد و نام پدرش عبد الله و نیا از عبد  
 مزین کرد و اند بعد از آنکه از ستم تمسکاران پر شده باشد و تمهید شرع کند و آیت  
 و او نهد و حدیث کاهندی الاعمسی بن مریم صحیح است اما مراد  
 از آن زنی مطلق است بلکه مراد نفی فضیلت است یعنی هیچ مهدی چون عیسی  
 نباشد و این همچنانست که لا فتوا لعل و در زبان فارسی بسیار گویند  
 که مرد نیست الا فلان و شهر نیست الا بغداد و اشارت در آنچه کاهم است  
 الاعمسی بن مریم است که چون عیسی علیه السلام فرود آید شریعت  
 وی منسوخ بود و زمان نبوت وی منقضی و وی بدین اسلام و شریعت محمد  
 علیه السلام کار کند و سبیل و درین است سبیل خلفاء باشد که حق تعالی ایشانرا  
 بحق راه نموده و این بین را با ایشان مبد کرده پس بدین وجه روشن شد که اگر چه  
 سبیل و سبیل مبدیان این است است در خلافت و شیاع سنت و میراث  
 رسول الله علیه و آله و سلم هیچ مهدی چون بنیامین نبی که پیغمبر است  
 مرسل و تاویل بخدیش بر نیاید لازم است زیرا که حدیث مهدی که از آن زمان  
 فاطمه باشد صحیح است و بطریق بسیار آمده تا قوت آن غیر از این است  
 پس حدیث کاهندی الاعمسی بن مریم را بر نیاید و بدانند که

بیت المقدس  
 علیه السلام  
 از ابن سبت  
 پیغمبر علیه السلام  
 از زینت فاطمه  
 رضی الله عنهما  
 نام وی محمد  
 و نام پدرش  
 عبد الله  
 و نیا از عبد  
 مزین کرد  
 و اند بعد  
 از آنکه از  
 ستم تمسکاران  
 پر شده باشد  
 و تمهید شرع  
 کند و آیت  
 و او نهد  
 و حدیث کاهندی  
 الاعمسی بن  
 مریم صحیح  
 است اما مراد  
 از آن زنی  
 مطلق است  
 بلکه مراد  
 نفی فضیلت  
 است یعنی  
 هیچ مهدی  
 چون عیسی  
 نباشد و این  
 همچنانست  
 که لا فتوا  
 لعل و در  
 زبان فارسی  
 بسیار گویند  
 که مرد  
 نیست الا  
 فلان و شهر  
 نیست الا  
 بغداد و  
 اشارت در  
 آنچه کاهم  
 است  
 الاعمسی  
 بن مریم  
 است که  
 چون عیسی  
 علیه السلام  
 فرود آید  
 شریعت  
 وی منسوخ  
 بود و زمان  
 نبوت وی  
 منقضی و  
 وی بدین  
 اسلام و  
 شریعت  
 محمد  
 علیه السلام  
 کار کند  
 و سبیل و  
 درین است  
 سبیل  
 خلفاء  
 باشد که  
 حق تعالی  
 ایشانرا  
 بحق راه  
 نموده و  
 این بین  
 را با  
 ایشان  
 مبد کرده  
 پس بدین  
 وجه  
 روشن  
 شد که  
 اگر چه  
 سبیل و  
 سبیل  
 مبدیان  
 این است  
 است در  
 خلافت  
 و شیاع  
 سنت و  
 میراث  
 رسول  
 الله  
 علیه و  
 آله و  
 سلم  
 هیچ  
 مهدی  
 چون  
 بنیامین  
 نبی که  
 پیغمبر  
 است  
 مرسل و  
 تاویل  
 بخدیش  
 بر نیاید  
 لازم  
 است  
 زیرا که  
 حدیث  
 مهدی  
 که از  
 آن  
 زمان  
 فاطمه  
 باشد  
 صحیح  
 است و  
 بطریق  
 بسیار  
 آمده  
 تا  
 قوت  
 آن  
 غیر  
 از  
 این  
 است  
 پس  
 حدیث  
 کاهندی  
 الاعمسی  
 بن  
 مریم  
 را  
 بر  
 نیاید  
 و  
 بدانند  
 که

بیت المقدس  
 علیه السلام  
 از ابن سبت  
 پیغمبر علیه السلام  
 از زینت فاطمه  
 رضی الله عنهما  
 نام وی محمد  
 و نام پدرش  
 عبد الله  
 و نیا از عبد  
 مزین کرد  
 و اند بعد  
 از آنکه از  
 ستم تمسکاران  
 پر شده باشد  
 و تمهید شرع  
 کند و آیت  
 و او نهد  
 و حدیث کاهندی  
 الاعمسی بن  
 مریم صحیح  
 است اما مراد  
 از آن زنی  
 مطلق است  
 بلکه مراد  
 نفی فضیلت  
 است یعنی  
 هیچ مهدی  
 چون عیسی  
 نباشد و این  
 همچنانست  
 که لا فتوا  
 لعل و در  
 زبان فارسی  
 بسیار گویند  
 که مرد  
 نیست الا  
 فلان و شهر  
 نیست الا  
 بغداد و  
 اشارت در  
 آنچه کاهم  
 است  
 الاعمسی  
 بن مریم  
 است که  
 چون عیسی  
 علیه السلام  
 فرود آید  
 شریعت  
 وی منسوخ  
 بود و زمان  
 نبوت وی  
 منقضی و  
 وی بدین  
 اسلام و  
 شریعت  
 محمد  
 علیه السلام  
 کار کند  
 و سبیل و  
 درین است  
 سبیل  
 خلفاء  
 باشد که  
 حق تعالی  
 ایشانرا  
 بحق راه  
 نموده و  
 این بین  
 را با  
 ایشان  
 مبد کرده  
 پس بدین  
 وجه  
 روشن  
 شد که  
 اگر چه  
 سبیل و  
 سبیل  
 مبدیان  
 این است  
 است در  
 خلافت  
 و شیاع  
 سنت و  
 میراث  
 رسول  
 الله  
 علیه و  
 آله و  
 سلم  
 هیچ  
 مهدی  
 چون  
 بنیامین  
 نبی که  
 پیغمبر  
 است  
 مرسل و  
 تاویل  
 بخدیش  
 بر نیاید  
 لازم  
 است  
 زیرا که  
 حدیث  
 مهدی  
 که از  
 آن  
 زمان  
 فاطمه  
 باشد  
 صحیح  
 است و  
 بطریق  
 بسیار  
 آمده  
 تا  
 قوت  
 آن  
 غیر  
 از  
 این  
 است  
 پس  
 حدیث  
 کاهندی  
 الاعمسی  
 بن  
 مریم  
 را  
 بر  
 نیاید  
 و  
 بدانند  
 که

بیت المقدس  
 علیه السلام  
 از ابن سبت  
 پیغمبر علیه السلام  
 از زینت فاطمه  
 رضی الله عنهما  
 نام وی محمد  
 و نام پدرش  
 عبد الله  
 و نیا از عبد  
 مزین کرد  
 و اند بعد  
 از آنکه از  
 ستم تمسکاران  
 پر شده باشد  
 و تمهید شرع  
 کند و آیت  
 و او نهد  
 و حدیث کاهندی  
 الاعمسی بن  
 مریم صحیح  
 است اما مراد  
 از آن زنی  
 مطلق است  
 بلکه مراد  
 نفی فضیلت  
 است یعنی  
 هیچ مهدی  
 چون عیسی  
 نباشد و این  
 همچنانست  
 که لا فتوا  
 لعل و در  
 زبان فارسی  
 بسیار گویند  
 که مرد  
 نیست الا  
 فلان و شهر  
 نیست الا  
 بغداد و  
 اشارت در  
 آنچه کاهم  
 است  
 الاعمسی  
 بن مریم  
 است که  
 چون عیسی  
 علیه السلام  
 فرود آید  
 شریعت  
 وی منسوخ  
 بود و زمان  
 نبوت وی  
 منقضی و  
 وی بدین  
 اسلام و  
 شریعت  
 محمد  
 علیه السلام  
 کار کند  
 و سبیل و  
 درین است  
 سبیل  
 خلفاء  
 باشد که  
 حق تعالی  
 ایشانرا  
 بحق راه  
 نموده و  
 این بین  
 را با  
 ایشان  
 مبد کرده  
 پس بدین  
 وجه  
 روشن  
 شد که  
 اگر چه  
 سبیل و  
 سبیل  
 مبدیان  
 این است  
 است در  
 خلافت  
 و شیاع  
 سنت و  
 میراث  
 رسول  
 الله  
 علیه و  
 آله و  
 سلم  
 هیچ  
 مهدی  
 چون  
 بنیامین  
 نبی که  
 پیغمبر  
 است  
 مرسل و  
 تاویل  
 بخدیش  
 بر نیاید  
 لازم  
 است  
 زیرا که  
 حدیث  
 مهدی  
 که از  
 آن  
 زمان  
 فاطمه  
 باشد  
 صحیح  
 است و  
 بطریق  
 بسیار  
 آمده  
 تا  
 قوت  
 آن  
 غیر  
 از  
 این  
 است  
 پس  
 حدیث  
 کاهندی  
 الاعمسی  
 بن  
 مریم  
 را  
 بر  
 نیاید  
 و  
 بدانند  
 که

واز آنکه  
 علی پادشاه  
 افتاد که  
 انگلیسیها  
 اضماع  
 و بر صفا  
 هرگز از  
 چیزی که  
 و نویسد  
 ایشان  
 آفتند  
 بشود  
 یافت  
 دعوی  
 در آن  
 اعیان  
 است  
 رضوا  
 و قول  
 است

در اعلام در بعضی  
 ۱۵۲  
 معاینه خود کار گذارند  
 بعضی یادم کرده  
 عادی از آن نموده  
 گفتند

که بعضی زعم کرده اند که  
 مقصره بعضی زعم کرده اند که  
 از قسطنطنیه از آنجا که  
 که حال در اسلام و شهریه  
 است در آن وقت و اخیرا  
 قسطنطنیه  
 ایستادن در قسطنطنیه  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا  
 در وقت که از آنجا

تا هر یک از احادیث بجای خود مقرر باشد و از احادیث درست که در شان همه  
 آمده یکی آنست که بگوید ظاهر شود و دیگر آنکه لشکری از شهر آن جنگ می فرستند و حقیقتا  
 ایشان را مومضی که از آنها گویند زمین فرو برد و در حدیث است که قسطنطنیه  
 وی گشاید و در حدیث دیگر آنست که قسطنطنیه و جبل الیدیم وی فتح  
 کند و ویلم کوستان نیست که ملامده دارند و در اخبار آمده است که از فرزندان  
 حسن باشد و در اخبار وی هست که از وی باشد که از آنکه گویند از زمین  
 او زمین بی این اسم نشان میدهند آنها بوده در هم او تغییر یافته و اما خواهد بود  
 و در اخبار وی آمده که بری بر سر وی سایه افکنده باشد و گفتن از اخبار  
 آن و علی ازان ابراز کند که هذا و الله المهدی فاتبعوه و در  
 اخبار آمده که نشان باشد بر پیشانی وی چون شماره در نشان و این  
 خبر که یاد کردیم در حجت و شهرت به آن مشایخ نیست که قبول آن لازم بود  
 و چنان نیز نیست که بعضی از شما یکه در آنچه در متواتر است از ارباب آن و  
 بود و آنچه در آن هستی تواند بود عقاب و باید عهت که از حدیث است در چه  
 است نتواند بودن و اگر دینی هست خلاف آن از این طریق خواهد بود  
 بلکه یهودی اگر چه از این علامت است که ظهور یافته در این شهر  
 در آن آفتاب از مغرب ظاهر شود تا در آنجا که در آنجا  
 بمحضت خواهد آمد می بیوم مسلمانی در آن روش که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا





در حدیث آمده است و از این آیات بعضی آنست که بنص سران ثابت شده و بعضی دیگر با عبادی که بعد تو از رسیده از آن وجه که تو از حدیث آن ثابت است و در حدیث ابو شریح یافتم که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از غزوه بدر باطلوع کرد و گفت ما آنکه کرون و ما نقولون فقلنا یا رسول الله الساعة

قالا نهالن تقوم حتی تر ون عشر ایت خسفا بالشرق و بالغرب و خسفا بجزیره العرب و یا جوج و ما جوج و دابة الارض و المدخان و الدجال و نزول عیسی بن مریم و طلوع الشمس من مغربها و ذار الخرج من قعر عدن در یک روایت بدین ترتیب یافتم و در صحاح بر غیر این ترتیب است اما در نفس آیات غلافی نیست و یاید دانستن که این آیه که درین حدیث مذکور است ظهور آن بترتیب باید است زیرا که از دیگر احادیث صحیح دانسته ایم که خروج یا جوج و ما جوج بعد از نزول عیسی علیه السلام بود اما آنچه بیان توان کرد از میقات هر یک کیفیت آن و تقریر هر حدیث که در باب آن وارد است بیان کنیم انشاء الله تعالی هر چند مردم مومن درین با تصدیق میغزیرند صلی الله علیه و آله وسلم کرده باشد ویرا بنده باشد لیکن چون معرفت وی درین ابواب حاصل تر باشد قدم وی در عقیدت راسخ تر بود اکنون از سوفستگان که در حدیث است یکی بمشرق و یکی مغرب و یکی بجزیره عرب میقات نفسی بجزیره عرب خواهد بود از دیگر احادیث معلوم میشود که وقوع

بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است و در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است و در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است

در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است و در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است

در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است و در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است

در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است و در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است

در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است و در حدیث آمده است که بن عیاد است و مولد او جزیره عرب است

در بیان موهبتی که در این کتاب مذکور است و آنست که در هر سال در روز نهم ماه رجب در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند و در آن روز در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند و در آن روز در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند

دین بر عقب ظهور مهدی باشد چون لشکری از شام بحرب وی فرستند چنانکه مذکور شد و میقات آن روی دیگر معلوم نمیشود و بعد از ظهور مهدی و فتح قسطنطنیه خروج دجال باشد و دجال مردی است از بنی آدم بزرگترین ایشان بجهت یک چشم روی کور باشد مثال دانه انگور که بر سر آب آید و در حدیث خلاف است که دیده امروز راست است یا چپ و روایت در چشم راست بیشتر است و هیچ یک قطع روان باشد با وجود اختلاف اما اعتقاد چنان باید داشت که این اختلاف از بعضی روایان حدیث افتاده باشد که حدیث را نیک ضبط کرده باشند و از راست یا چپ در غلط افتاده و اگر نه صاحب نبوة از تردد و پیوستن اطلاق قول سخن مستفاد مبراست در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در صفت کرده است از بهر است اما وقت ظهور او را بتاریخ نمیدانند مگر در حدیثی از بهر آنکه بدان ماسور نبوده اما اشارات آن بیان کرده است و گفته است مردمان پیش از ظهور وی سه سال قحط زده شوند و آسمان سه سال باران بسیار در طغی بازگیرد و بارها بتعالی زمین از پنجم رویانند شش بازگیرد و سه سال در وقت و سه سال سیوم ز آسمان باران بارند و در زمین آبی است رویانند پس ازین سال زمان سوزان شهرات بسیار با وی باشد و سحر و تمویذ وی نکاشند که بیشتر از حدیث است و گویند که در حدیث آمده است که در روز نهم رجب در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند و در آن روز در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند

و صاحبنا قاسم بن سلام در کتاب خود در بیان این حدیث فرموده است که در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند و در آن روز در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند و در آن روز در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند

و در حدیثی دیگر آمده است که در روز نهم رجب در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند و در آن روز در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند

در بیان موهبتی که در این کتاب مذکور است و آنست که در هر سال در روز نهم ماه رجب در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند و در آن روز در هر شهر و در هر وقت که در آن روز باد بوزن آن شهر وزدند آن روز را روز نهم رجب گویند

این بار زاده ایوان کم  
از ماکلف از آن طاهر  
تنبه جان که آب در خوا  
صحنه صدف که در آن  
از این بیرون و از آن  
در روی طول قمر  
که در اول آینه در  
از این بسیار بیدار  
نویسید بسیار او  
که درازی بر کسی او  
مسافت با این برده کوشی  
او هم گزینش مسافت  
باین برده کام او راه یک روز  
شب بود در روی زمین کام  
فردا بعد ظهر بود بهر روایت  
سوال و در روایت کتبی غلط  
منافات نماند برای احتمال  
کتابت است نسبت بسیاری پی  
او باشند با اول که تاه بود  
در آن وقت

فَقَطْرٌ وَأَكْثَرُ فَتَنَّتْ يَعْنِي جُؤُنَ قَوْمٍ قَطْرَةٌ بَوِيَّانٌ أَرْتَدُّ سَاوِيًّا  
تا بسیار در زمین بفرماید قارو بماند و تواند بود که مراد آسمان درین حدیث ابر باشد  
یا باران و در حدیث است که مدت چهل روز بر زمین در نور و در همه شهرها و در بها  
برود الا که در مدینه و در حدیث است که در دیار خرب است و در حدیث است که از قبل  
مشرق بر آید و در حدیث است که چهار پایان هلاک شوند و وی بدر صاحب وی  
و گوید اگر شران ترا زنده کنم بدانی که پروردگار توام گوید بل پس شیاطین با بصورت  
شران و مثل کند و بیداری آید که پدرش و مادرش و برادرش هلاک شده باشند  
و همه را برین وجه سوال کند و وی گوید بل پس شیاطین با بصورت پدر و مادر و برادر وی  
مثل کند و در حدیث است که یکی از مدینه بیرون آید تا ویران بیند بدان صفت که رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد است و این مراد از بهترین مردمان باشد چون بر  
بیند گوید که گواهی دهم که توان جان کنایی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
از آن خبر داد و با مردمان گوید اگر من ویرا یکشم پس زنده کنم شمارا شکلی مانند دران که من  
پروردگار تمام گویند و ویرا یکشم پس بر زنده بدیشان نماید و وی گوید که والله  
من بحال تو حینا ترا از مرد ز نبودم پس بحال خواهد که ویرا یکشد نتواند چه خداست بحال بعد از  
دجال ابروی مسلط کند و در حدیث است که باونی هشتی و دوزخی با هشتی  
دوزخ است و دوزخ هشت و جای دیگر گفته است باوی آبیت و آتش و آتش و آتش  
مردم آب پندار ش آتش است سوزان و آنچه آتش و پندارند آن بیت سو خوشتر

ادعای الوسیع  
قادر از کرد و در حقیقت اینکه  
سوم را در هر دو وقت گوید که  
چون در آن استند که من بر سینه  
بوقطع طوالتش کار از نااهی  
رسیده تمنی که بقوت تصرف  
از جسم معمول خود و از هر که  
کدام که فتن و سبب بفرود  
که در این زمین دولت هر چه  
بکنند و از طول این سبب  
است او را و سبب و آفتاب بخوبی  
بسیار بجهت روایت جان  
بوتش در روایت بسیار  
بسیار است این که  
بسیار است این که  
بسیار است این که  
بسیار است این که

و ایضا  
اختا  
دو  
خواه  
خبر  
ویر  
وا  
در  
سه  
چهار  
ان  
از  
از  
قر  
ی  
بر  
چ

بسیار است این که  
بسیار است این که  
بسیار است این که  
بسیار است این که  
بسیار است این که  
بسیار است این که  
بسیار است این که  
بسیار است این که







آنکه که آنحضرت را از ایشان در دعوی بر سر آن ۱۴۰ نفر از غرضی که در آنجا بودند و آنجا را از آنجا که در آنجا بودند

صلی اللہ علیہ وسلم  
 و آنکه در آنجا که آنحضرت را از ایشان در دعوی بر سر آن ۱۴۰ نفر از غرضی که در آنجا بودند و آنجا را از آنجا که در آنجا بودند

در احیاء مردہ نفس این قضیہ را از برمان واضح بر آنکه احیاء با اختیار و قدرۃ وی نبوده و خلقت داشت و آن برمان آنست کہ چون خواهد کہ آن مردہ را کہ زنده شدہ بکشد و تنہا در وسط است کہ ہر کہ از کشتن حقیقتا او را از مقدورات خلق کردہ عاجز آید بطریق اول از احیاء قدرت خلق ازان قاصر است عاجز تر باشد و شکالی دیگر آنست کہ چون رو نیست کہ حق تعالی مدعی نبوتہ را باطل نوعی از آنچه خلق از مثل آن عاجز باشند و کن چگونہ رو باشد کہ مدعی ربوبیت را در احیاء نفسی موقت حاجت وی بدان اجابت کند جواب آنست کہ کویم مدعی نبوت باطل دعوی چیزی کردہ نہ وجود آن در شکر مکن الا اگر علم آن مخیب است و از نفس این مدعی باطلان قولش پس نیست و شناخت وی بدلیل حاصل نبود کہ فرق کن میان صدادق و کاذب و چون ویرا با مہر مہر دادہ شود فرق نتوان کردن میان محق و مبطل و شبہہ میان آنکہ داعی ایمان یا داعی کفر است حاصل شود و این از مقتضای حکمت و درست پس روا باشد اما مدعی ربوبیت دعوی امری میکند کہ در اثبات وی مستحیل است چہ اگر محدث ربوبیت را شایستی رو بودی کہ ہمہ محذرات ازین قبیل بودندی و محدث فی نفسہ از دلایل حدوث و اما ایات امکان بجز منک نیتہ و اینجیل بر کذب وی شایستگی لازم خاصہ و جمال کہ در مرتبہ بشریت نیز نقصان ظاہر دارد و بر بیچ مکلف پوشدہ مانند کہ اگر وی را حیای نفسی کہ مقدور بشر نیست قادر بودی دیدہ کو خود را را رسالتی و رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

مسلم چون گفت  
 وی عورت است  
 غور اشارت  
 چون چون بعت  
 شود و این چہ  
 کتب اہل  
 و اعلام کرد  
 و صف و جا  
 ابتدای خلق  
 اللہ یحکم  
 رسول عیسی  
 و آلہ وسلم  
 زمینان فرود  
 راہل شرک  
 دریم پاک کند  
 مدت انقضای  
 و آفریدہ از

و درین زمان  
 در آنجا که آنحضرت را از ایشان در دعوی بر سر آن ۱۴۰ نفر از غرضی که در آنجا بودند و آنجا را از آنجا که در آنجا بودند

از این گفت که من حدیثی از رجال با شما گویم که هیچ غیر ما قوم نزد نیکوتر است بدانند  
 و بی عورت پروردگار شما عورت باشد که افه اغور وان در یک لیس  
 نور اشارت بدین معنی بود و حکمت در تسلط وی و تکلیفش در شبهات آنست  
 مومن چون بعقل خود رجوع کند بداند که وی کاذب است و از فتنه وی سالم  
 شود و این چیز سبب زیادتی درجات وی شود و متبحران او را عذری نمایند  
 کذب اهل ایمان وی را با وجود شایده این شبهات و اقامت دلیل بر کذب  
 و اعلام کردن ایشان خلق را از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 در وصف جهل حجت شود بر ایشان که تا بهمت وی کرده اند حق را جل و خلا  
 بقدرای خلق حکمتهاست که عقل و اندیشه خلق به توفیق وی راه ایمان  
 یافته و محکم در خلقها مایل باشد و بعد از ظهور در جهل و فساد وی در زمین  
 رسول عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان با سعادت و رحمت از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم ثابت شده است که عیسی علیه السلام در وقت اقترب رسالت  
 آسمان فروید زنده و در جهل بلکشت و زمین از غیث و فساد و ابتلاء و  
 پس شرک خاصه جهودان که دعوی کرده اند که عیسی علیه السلام یکشتم  
 پادشاه کند و از بل و وجود حکمت از نزول عیسی علیه السلام در آن وقت یکی آن بود که  
 است انقضاض این جهان نزدیک رسیده باشد و عیسی علیه السلام از پیش آدم است  
 هیچ آفریده از خاک در آسمان نماند بلکه در زمین میسر و چنانکه حق تعالی گفت

بشر او بیان در دین اسلام  
 شود و دیگر هیچ دینی نماند  
 نکر دین اسلام و این را  
 نگران فرموده اند  
 که بعد از نزول عیسی علیه السلام  
 گشتن و جهل خواهد شد  
 که بعد از ظهور دین حسین  
 که در آن جا کذب  
 که در آن جا کذب  
 که در آن جا کذب  
 که در آن جا کذب

از این گفت که من حدیثی از رجال با شما گویم که هیچ غیر ما قوم نزد نیکوتر است بدانند  
 و بی عورت پروردگار شما عورت باشد که افه اغور وان در یک لیس  
 نور اشارت بدین معنی بود و حکمت در تسلط وی و تکلیفش در شبهات آنست  
 مومن چون بعقل خود رجوع کند بداند که وی کاذب است و از فتنه وی سالم  
 شود و این چیز سبب زیادتی درجات وی شود و متبحران او را عذری نمایند  
 کذب اهل ایمان وی را با وجود شایده این شبهات و اقامت دلیل بر کذب  
 و اعلام کردن ایشان خلق را از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 در وصف جهل حجت شود بر ایشان که تا بهمت وی کرده اند حق را جل و خلا  
 بقدرای خلق حکمتهاست که عقل و اندیشه خلق به توفیق وی راه ایمان  
 یافته و محکم در خلقها مایل باشد و بعد از ظهور در جهل و فساد وی در زمین  
 رسول عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان با سعادت و رحمت از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم ثابت شده است که عیسی علیه السلام در وقت اقترب رسالت  
 آسمان فروید زنده و در جهل بلکشت و زمین از غیث و فساد و ابتلاء و  
 پس شرک خاصه جهودان که دعوی کرده اند که عیسی علیه السلام یکشتم  
 پادشاه کند و از بل و وجود حکمت از نزول عیسی علیه السلام در آن وقت یکی آن بود که  
 است انقضاض این جهان نزدیک رسیده باشد و عیسی علیه السلام از پیش آدم است  
 هیچ آفریده از خاک در آسمان نماند بلکه در زمین میسر و چنانکه حق تعالی گفت



منها خلقناهم وفيها نفيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى پس چنانچه شریعت  
اجل مغروب وی باخر خواهد رسید حق تعالی و برابر زمین فرستد تا در زمین افعال کنند و  
مرک وی با دریا بدو یا آنکه جهودان عیسی علیه السلام با تکذیب کرده و بجهت عیسی علیه  
کردند و دعوی قستی کردند چنانکه نفس قرآن از آن خبر داد حق تعالی در قضاوت حق تعالی در  
برایشان کشید تا درین حق را برستادون رسول علیه السلام عزیز کرد که ایشان را بر آن رسول الله علیه  
در سج بقعه از قباع زمین سلطنتی نبود و همیشه قیرین خواری بودند و مشظر آنکه ایشان خدمت  
فرستی باشد بجهت الله و چون مجال طلب می شود و او صاحب ترین صاحب آنست بر کتاب و سنت  
خیشین عمل متابعت وی کنند و پندارند که ایشان از دولت خواهد بود و بشوی گفت رسول علیه  
میج هدایت که تصدیق وی واجب بوده تصدیق مسیح ضلالت گفتند که تکذیب هر کسی گوید و  
وی واجب است معجز عیسی علیه السلام رد کردند و سحر و جادو قبول کردند پس حقیقتاً آمده که بعد از  
همان بنده برگزیده را فرستد و در وقت آنکه ایشان پندارند که فرصت یافته و اینها همود  
اسلامیان انتقام کشیدند و ما را از ایشان بر آرند و بردست همان بنده که دعوی هدایت میکرد  
کردند که هلاک وی کردند ایشان را هلاک کند و حال وصف و همبران نطق که رحمت از وی  
علیه السلام خبر داد عیسا تا با اهل آن قرن نماید و تاکید حجت بر اهل شرک و طغیان است و مکالمه  
و زیاده کردن یقین در دلها اهل ایمان و باید که اعتقاد دارند که عیسی علیه السلام چندین بار انبیاء را  
بیان این صیت آید سبیل وی در حکام شرع سبیل تبع پیغمبر باشد علیه السلام بر انبیاء گذشت  
زیرا که چون حقیقتی رسولی را صلی الله علیه و آله وسلم بجای فرستد بر همه خلائق واجب است عیسی علیه

سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سبحان الله تعالی و بحمد الله تعالی و بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

پس که شریعت عیسی علیه السلام بگذارند و به شریعت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام  
 ان افعال کنند و بر آنچه پیش از ان بود از شرایع فرو گذارند پیش معلوم شد که رسالت  
 تا عیسی علیه السلام بآمدن رسول محمد منتهی رسید و بعد از وی پیغمبر دیگر نتواند بود زیرا که  
 بت حق تعالی ویرا خاتم انبیاء گفت و با حدیث درست که بعد تو از رسیدن از رسول الله  
 پس صلوات الله علیه و سلم درست شد که بعد از من هیچ پیغمبر دیگر نباشد و این بیان  
 این عمل خدایت و ازین لازم آید که عیسی علیه السلام در آنوقت پیغمبر باشد و حکم مقتضای  
 این کتاب سنت پیغمبر آخر الزمان محمد صلوات الله علیه و سلم کند و ازینجا است  
 که رسول عیسی علیه السلام گفت که اگر موسی زنده بودی توانستی الامت باجعت من حال  
 نبی کسی گوید و حدیث نواسر سمعان از رسول الله صلوات الله علیه و سلم درست  
 نفعانده که بعد از وصف حال و بلاء کردن وی بباب گذاردن مشق گفته است  
 نذوان بیما هو کذلک اذا وحی الله الی عیسی علیه السلام و بعدین  
 و عیسی علیه السلام میگوید بیخضر نبی الله و جای دیگر در غیب نبی الله پیش از ان  
 که در آنوقت از وی گروید جواب آنست که گوئیم مانفی و حق شریعت کردیم نه نفی القای الهام  
 طغیان و سکالطک نفی حکم نبوت کردیم در آخر الزمان نه نفی اسم نبوت آدم را نبی الله علیه  
 نام چون بر انبیا را بچنین اعتبار بشرف نبوة که داشته اند و سبیل عیسی علیه السلام در حق  
 سلام از انبیا گذشته باشد بنابراین لیلها که ذکر کرده شد و بعد از بلاءک حال و انبیا وی  
 حق است عیسی علیه السلام خروج یا خروج و با جوج بود و ایشان دو کرده اند از اصناف

اخبار و او احتمال است بکلیت  
 بلاندا آنحضرت در عالمیکه عمرش  
 چهل سال یعنی عمر او وقت  
 معبود با سکن است  
 سال بود و بعد از آن در آخر آن  
 هفت سال ماند و احتمال دیگر آنست  
 بعد از آن چهل سال و در آن وقت  
 نماید و این احتمال مقتضای الفاظ  
 احادیث را چنان نماید و الله اعلم  
 در حدیث آمده که در روز  
 مکه از میان مریضه و وادی  
 در حدیث آمده که در آن  
 سلام بود و او را در روز  
 که از شما در یاد و کسی را  
 که سلام من در آن روز  
 گفته ای پس آن روز  
 که از شما در یاد و کسی را  
 که سلام من در آن روز  
 گفته ای پس آن روز

احادیث آمده که در  
 سلام من در آن روز  
 گفته ای پس آن روز  
 که از شما در یاد و کسی را  
 که سلام من در آن روز  
 گفته ای پس آن روز

در کثرت از همیشه باشند و از کثرت فرار زمین از ایشان خالی نماند تا شب  
 و ماه من چه رسد و حق تعالی بدین معنی اشاره کرده و گفت حتی اذا فحمت باجوع  
 و ما جوج و هم من کل حدیبی مندسلون و ما او از فتح یا جوج و ما جوج من  
 سالی شمانست که ذوالقرنین علیه السلام در پیش ایشان نهاده تا فاسد ایشان  
 از ایشان میبردند که در و اگر کسی با جوج و ما جوج را بر غیر این تکیه کند که راه باشت  
 و در آن تکیه میسازد و تشریح آنست که با سلاطین مانع تصدیق شود بلکه طوری بود  
 فریاد این تکیه را میباشند رسد و ما کند وی و آنرا تکیه با وی باشد بر بندگان چون  
 ایشان است که از هر یک فتنه در کساعت بطاعون و کردن و نیز بر بن سبک است  
 تکیه بیگانه کردن چوین چون تکیه بر سلسله و در بر آمدن آفتاب است از مغرب در  
 ازین که که همین ظاهر و آن الان یاتهم الملكة او یا تریک او یا تری بعضی  
 آیات در دلت بر آمدن آفتاب است از مغرب و صحت این تکیه و بیان از احادیث در دست  
 و بیان اینجالت بطریق از سوال علیه السلام که با همت رسید است که اگر کسی تکیه  
 کند که فر شود زیرا که در این تکیه بر سلسله تصدیق و تکیه بدستی از وی باز  
 است و حجت است از عقل و افزون بود و از مجموع و ما بیرون و این آیه از مجموع  
 و آنکه که اینجالت را مستبعد شمرد از تکیه دارد و باید که با دین خود مرا حجت کند و چون  
 در این تکیه بر سلسله از این تکیه بیخبرند چنانکه حضرت تعالی از این  
 در و از آنکه که در است و آسمانها را باطله افلاک در نور و نماند که این

این تکیه بر سلسله از این تکیه بیخبرند چنانکه حضرت تعالی از این  
 در و از آنکه که در است و آسمانها را باطله افلاک در نور و نماند که این

از هر یک تکیه بر سلسله از این تکیه بیخبرند چنانکه حضرت تعالی از این  
 در و از آنکه که در است و آسمانها را باطله افلاک در نور و نماند که این

باب اول  
اجود  
فستح  
یشان  
شد  
رو چون  
ن چون  
لاک کند  
فرب  
نی بعض  
یت دل  
اگر گسلی  
وی با  
یه از  
ت کند  
مقال  
ندید  
و از  
و جامع

مستقیم نشود و چون اندیشه کند در حال سیاره پنجگانه معطار و وزیر و میر و مشتری و زحل  
که حق تعالی از او سیر چنان مقدر کرده است که مستقیم سیر میکنند تا مقدار معین پس رجوع  
تا در حال رجوع بخد معین رسد که حقیقتی در ترکیب فلک آنرا وضع کرده باز از سیر  
مستقیم باشد باید که جایز نشود که حق تعالی آفتاب در وقت اقربا ساعت بر حال وضع  
کرده است که چون بدان محل رسد رجوع کند تا مغرب خود و الا آنکه عالم حال سیاره پنجگانه  
بر خلق آشکار کرده است و علم بر آمدن آفتاب از مغرب خود بدان ستا شده است  
و حکمت در تغییر این ترتیب در وقت آن باشد که چون کار نزدیک سد و خلق بر فساد سفر  
شوند حق تعالی در آن عظیم تنبیه کند که نقص ترکیب عالم بروی آسانست و کار دنیا باخر  
رسیده و آنچه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین رسانیده اند از احوال قیامت جمله درست  
بوده و چون اشرط ساعت بکان بکان بر آخر زمانیان پدید میشود و ایشان بچندان  
بر خطرات خود دستم بودند این عظیم بر ایشان ظاهر کنند عیاناً عقوبت آنکه ایمان ایشان  
بغیب درست نبود و ایمان ایشان در آنوقت اضطراری باشد و علم ایشان علم ضروری  
لاجرم کافر چون بعد از مشاهد آنحال ایمان آورد ایمان می درست نباشد و چون درست  
نباشد نافع نباشد چنانکه حق تعالی گفت یوم یاتی بعض آیات و بلك لا یمنفع  
نفساً ایمانها لم تکن امنتم من قبل او کسبت فی ایمانها ایمان  
آمده است که آن شب آفتاب صبح از مغرب بر خواهد آمد در آن وقت و در آن زمان  
نداشد الا سیر چنان صحاب و مراد که چون از و فارغ شوند تا صبح بر نماند و هیچ بر نیاید  
تجد گذاران

و چون در حال سیاره پنجگانه معطار و وزیر و میر و مشتری و زحل  
که حق تعالی از او سیر چنان مقدر کرده است که مستقیم سیر میکنند تا مقدار معین پس رجوع  
تا در حال رجوع بخد معین رسد که حقیقتی در ترکیب فلک آنرا وضع کرده باز از سیر  
مستقیم باشد باید که جایز نشود که حق تعالی آفتاب در وقت اقربا ساعت بر حال وضع  
کرده است که چون بدان محل رسد رجوع کند تا مغرب خود و الا آنکه عالم حال سیاره پنجگانه  
بر خلق آشکار کرده است و علم بر آمدن آفتاب از مغرب خود بدان ستا شده است  
و حکمت در تغییر این ترتیب در وقت آن باشد که چون کار نزدیک سد و خلق بر فساد سفر  
شوند حق تعالی در آن عظیم تنبیه کند که نقص ترکیب عالم بروی آسانست و کار دنیا باخر  
رسیده و آنچه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین رسانیده اند از احوال قیامت جمله درست  
بوده و چون اشرط ساعت بکان بکان بر آخر زمانیان پدید میشود و ایشان بچندان  
بر خطرات خود دستم بودند این عظیم بر ایشان ظاهر کنند عیاناً عقوبت آنکه ایمان ایشان  
بغیب درست نبود و ایمان ایشان در آنوقت اضطراری باشد و علم ایشان علم ضروری  
لاجرم کافر چون بعد از مشاهد آنحال ایمان آورد ایمان می درست نباشد و چون درست  
نباشد نافع نباشد چنانکه حق تعالی گفت یوم یاتی بعض آیات و بلك لا یمنفع  
نفساً ایمانها لم تکن امنتم من قبل او کسبت فی ایمانها ایمان  
آمده است که آن شب آفتاب صبح از مغرب بر خواهد آمد در آن وقت و در آن زمان  
نداشد الا سیر چنان صحاب و مراد که چون از و فارغ شوند تا صبح بر نماند و هیچ بر نیاید  
تجد گذاران

کلمه ازین روز... ۱۶۹...  
 کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...

و کجا افتند و باز در شب سرگرد چون فارغ شوند و اثری از صبح نیابند یقین دانند  
 که از غیب کاری عظیم پیدا خواهد شد همه بر تسنند و تمجید کرح تعالی کند و بتضرع و زاری  
 و استغفار و گریه پیش آید و در میان باشند که صبح از جانب مغرب شرکند و قنات  
 از مغرب بر آید و آنرا غوری نشاند...  
 که ای کمان کافر سودمند نبود و درین یک روز بموجب نقل دست از رسول الله صل الله علیه  
 و آله وسلم تروی نیست و در بعضی روایا آمده که سه روز گنبد بر آید پس بحال  
 خود باز آید و باقی ایام دنیا در شرق بر آید و از آنجا که دریم شب دراز شود و تا آن  
 نهایت که صبح بلرزد و بداند که کاری عظیم کار خواهد شد میستون دانست که آنجا  
 بعد از سیرتقیم راجع شود و در حدیث است که چون نه یکسان شد که از مشرق بر آید  
 دستور خواهد بود...  
 در تاویل دوم یاقی حضرات ربك لا یقطع نسایا انما هم الکره تکرر ایست  
 من قبل مختلف است بعضی بر آنند که...  
 و نسک ایشان درین ایام نیست مستند بر حدیث و بحث است که مرتاب  
 قبل ان تطلع الشمس من مغربها تا بانه علیه و این تخصیص را لابد  
 فایده باشد حدیث دیگر لا یقطع التوبه حتی تطلع الشمس  
 من مغربها و غیر این از احادیث که در معنی این است...  
 بدانقوم تعلق دارد که مشاهده این آیه کرده باشند پس اگر آیه...  
 تا توبه که بعد از بخار

کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...

کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...

کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...

کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...

کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...  
 کلمه ازین روز...

استقامت بسیار است و در این کتاب  
بسیار از اینها ذکر شده است  
۱۴۴

در وجود آیند یا در آنوقت بحدی نیز نبوده اند ازین دایره بیرونند و بچگونگی اصول دین اقتضا  
کن میکنند اینست زیرا که احتیاجان زندگان با ایمان و عموست میکند و چون آیات کند  
و ایمان ایشان اضطرابی نباشد ضرورتاً مقبول بود الا اگر گوئیم که بعد از طلوع آفتاب  
از مغرب خود نسل دیگر در دنیا پیدا نشود از آنکه مدت زود منقضی شود و در حدیث  
یافیم که دو پیر سخت پیر بر یکدیگر رسید یکی از آن پیر پرسید که تو از کی زائیده گویید اهل  
مرغان گفتند تو در از روز زائیده که آفتاب از مغرب برآید و دلیل بر آنکه حکم مخصوص  
باشد بدان طایفه همیشه و این آیه کرده باشند آنست که در حدیث صحیح است  
ان اولی الايات خروجا طلوع الشمس من مغربها و چون اول  
آیات آن باشد ضرورتاً پیش از خروج و حال بود و نزول آیهی علیه السلام بعد از  
خروج و حال است و ایمان غیر زمان آیهی علیه السلام مقبول است بدلیل بر آنکه  
وان من اهل الکتاب الا یومنون قبل موته و اگر گوئیم او آنست  
که پیش از مرگ بطن بوی آرند اما قبول آن باشد گوئیم در حدیث درست است که عیسی  
علیه السلام جزیه طر وضع کند و محسنی این آنست که همه بدین حق ایمان آرند تا آنکه  
که بروی جزیه لازم باشد ایمان او آنست که خنوع با ایمان مطالب شوند و از ایشان به  
جزیه راضی نشوند و اگر کسی گوید مراد از آنکه اهل آنجا ظاهر شود بر آمدن آفتاب است  
از مغرب آیات سماویست یعنی اول آیتی که ظاهر شود از اختلال نظام اندک  
و ستارگان این آیه باشد گوئیم احتمال دارد و یکی در حدیث ابو هریره رضی الله

در حدیث صحیح است  
که عیسی علیه السلام  
قبل موته ایمان  
آوردند تا آنکه  
آفتاب از مغرب  
برآید و دلیل بر  
آنکه حکم مخصوص  
باشد بدان طایفه  
همیشه و این آیه  
کرده باشند آنست  
که در حدیث صحیح  
است ان اولی الايات  
خروجا طلوع الشمس  
من مغربها و چون  
اول آیات آن باشد  
ضرورتاً پیش از  
خروج و حال بود  
و نزول آیهی علیه  
السلام بعد از  
خروج و حال است  
و ایمان غیر زمان  
آیهی علیه السلام  
مقبول است بدلیل  
بر آنکه وان من  
اهل الکتاب الا یومنون  
قبل موته و اگر  
گوئیم او آنست که  
پیش از مرگ بطن  
بوی آرند اما قبول  
آن باشد گوئیم در  
حدیث درست است  
که عیسی علیه  
السلام جزیه طر  
وضع کند و محسنی  
این آنست که همه  
بدین حق ایمان  
آرند تا آنکه که  
بر روی جزیه لازم  
باشد ایمان او  
آنست که خنوع با  
ایمان مطالب  
شوند و از ایشان  
به جزیه راضی  
نشوند و اگر کسی  
گوید مراد از آنکه  
اهل آنجا ظاهر  
شود بر آمدن  
آفتاب است از  
مغرب آیات  
سماویست یعنی  
اول آیتی که  
ظاهر شود از  
اختلال نظام  
اندک و ستارگان  
این آیه باشد  
گوئیم احتمال  
دارد و یکی در  
حدیث ابو هریره  
رضی الله

و ستارگان این آیه باشد گوئیم احتمال دارد و یکی در حدیث ابو هریره رضی الله

دلائل باسلام دوازده روز ۱۶۸ روز از آن است که در آن روز

عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم درست شده که سه چیز است که چون نماند  
 نفسی را که ایمان نیاورده است پیش از آن ایمان سود ندارد و بر آمدن آفتاب از مغرب  
 و در حال و دایره الارض معلوم است که خروج و حال پیش از تزلزل عیسی علیه السلام  
 در زمان عیسی علیه السلام ایمان پذیرفته است بدان دلایل که یاد کردیم و اگر چه نویسیم  
 بدان دیگر جهانی دارد <sup>سایر</sup> هیچ یک نمیشاید کردن زیرا که در هیچ کس از تخلیک  
 نتوان رسیده باشد و موجب علم شود نیافته ایم و آنچه توان در جزای آن ثابت  
 است آنست که در آخر الزمان آفتاب از مغرب بر آید و ایمان کفار که مشاهده آن کرده  
 مقبول نباشد اما آنکه سبقتش را می باشد یقین دانسته نمیشود و آنکه او را که پذیر از  
 عیسی علیه السلام بود بر آن سوال که یاد کردیم و بعد از آن قرن تو به مقبول بود و همان  
 دارد که بعد از وفات عیسی علیه السلام و دیگر مومنان که با وی قبض روح ایشان  
 کرده شود و پیشتر شرار خلق باز ماند و بر کفر و فساد متمسک شوند و غضب خدای تعالی  
 در ایشان رسد و عذاب بر ایشان واجب شود و آفتاب از مغرب بر ایشان طلوع کند  
 و در آنوقت ایمان ایشان مقبول نباشد چون دیگر امتان که ایمان باس از ایشان  
 قبول نیاید فلم یفلح یفزعهم ایمانهم لمارا و باسناسته الله الیه  
 قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون و آیه دیگر بیرون  
 آمدن دایره الارض از زمین است و این نیز سر آن و انشاء شد قال الله تعالی  
 و اذا وقع القول علیهم اخرجناهم انهم لافضل کلهم من حیوان

کند و مال  
 و آنکه از زبان  
 امام زین  
 علیه السلام  
 در روز قیامت  
 کفار را  
 عذاب  
 خواهد بود  
 و آنکه  
 در آنوقت  
 ایمان  
 مقبول  
 نباشد  
 و آنکه  
 در آنوقت  
 ایمان  
 مقبول  
 نباشد  
 و آنکه  
 در آنوقت  
 ایمان  
 مقبول  
 نباشد

و تو  
 بر تو  
 با او  
 چنان  
 مجرب  
 و آنکه  
 در آنوقت  
 ایمان  
 مقبول  
 نباشد  
 و آنکه  
 در آنوقت  
 ایمان  
 مقبول  
 نباشد  
 و آنکه  
 در آنوقت  
 ایمان  
 مقبول  
 نباشد

فصل در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
و در بیان احوال و حالات آن بزرگواران  
و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران  
و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران  
و در بیان احوال و حالات آن بزرگواران  
و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران  
و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران

گفت با کفار واقع شود یعنی آنچه وعده داده ایم از شرط ساعت حاصل شود  
و تواند بود که معنی چنان باشد که چون قول بجناب بر ایشان واجب شود و یا قول ما  
به تیز مومن از کافر بر اهل زمین واقع شود از بهر ایشان در ابر از زمین بیرون آوریم که  
بایشان سخن گوید حقیقتاً چون کار زوال دنیا تنگ کشد و ابر از زمین بیرون رود  
چنانکه ناقصاً علیهم السلام از سنگ بیرون آوردن ابر گویند و گفته اند که کفار را  
مخروج کند و در وصف آن ابر و احوالیکه بواسطه وی پیدا شود چهار بسیار آمدن است  
اما چون خبری است که موجب علم بود و نیز بغرض ما تعلق ندارد و متعرض آن نگشتیم  
و آنچه بر مصدقان پیغمبر علیهم السلام لازم است بمقدار است که بطریق این دو ابر بخوبی  
و بیرون آمدن از زمین در وقت اقرب قیام ساعت تسدیق کند و در وقت  
آن معتقد باشند و در حدیث است که خروج ابر و طلوع آفتاب از مغرب تقارب  
باشد هر گاه پیش بود آن که بر عقبتش ظاهر شود و این حدیث دلیل بر صحت  
آن تاویل که گفتیم مراد از آنکه اول آیات که ظاهر شود در آمدن آفتاب است از مغرب  
اول آیات سماویست و دیگر آیت و خان است و آن دودی است که از آسمان بر آید  
بر زمین پوسته شود که نفس مردم بگیرد و قوم قالی السماء بد بخان مسین و همداشته  
مسعود رضی الله عنه گفت که و خان گذشت در زمان رسول علیه السلام کفار را  
در خطی که بایشان رسید آن دو چون ابر بالای زمین رسیدند و الله هم تاویل و آیه  
دیگر بیرون آمدن آتش است از زمین که از آتش آبی آن که در آن آتش بیرون می آید

و در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
و در بیان احوال و حالات آن بزرگواران  
و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران  
و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران  
و در بیان احوال و حالات آن بزرگواران  
و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران  
و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران

و در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
و در بیان احوال و حالات آن بزرگواران  
و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران  
و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران  
و در بیان احوال و حالات آن بزرگواران  
و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران  
و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران



که از اخباری است که درین اخبار آورده  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق

از زمین شام که از ابصری گویند روشن شود و در روایتی دیگر چنین است که مردم را  
بر انگیزد زمین است تا خیر و روایتی دیگر آنکه مردم را بقیامت گاه برود و هر جا که باشند  
از ایشان با ایشان باشد جدا نشود نه شب و نه روز و این احادیث درست است  
و امکان بحقیقت آن واجب لیکن این حدیث بچند طریق آمده که در بعضی از آن اشکال است  
و بطاهرش تناقضی نمی نماید و تقریر آن از وجوه لازم دانستیم تا مبطالی از آن شبهه  
بر عوام مسلمانان نماند و ویسند سازد تمسیت معتقد فاسد خود و آنچه گفتیم آنست  
که در حدیثی است که از آیات آتشی است که از قعر عدن برون آید و در روایتی است  
که از زمین بیرون آید و در حدیثی است که قیامت برنجیز و تا آنکه از زمین حجاز بیرون  
ناید که روشن تر از ابصری روشن کند لا تقوم الساعة حتی تخرج نار من  
ارض الحجاز رضی عنق الابل بصری و در حدیث دیگر است که اول  
اشراط الساعة نار تمشر الناس من المشرق الى المغرب و در حدیث  
دیگر اول اشراط الساعة نار تخرج من ارض الحجاز رضی عنق الابل بصری  
الابل بصری و اگرچه در لفظ اول و آخر مکار غلط از بعضی روایت مستبعد است  
اما چون هر دو حدیث درست است و اختلاف نیز از قبل رسول علیه السلام  
که مجرب است روایت صحاب است که تاویل بر یک بوجهی کرده آید که در آن  
تضاد و تناقضی نیست و هر دو میگویند که این قصه میسر تواند بود و ازین که اول اشراط است  
باشد که مردم را از مشرق مغرب حشر کند و ازین که آخر آن آتشی باشد که از قعر عدن

که از اخباری است که درین اخبار آورده  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق

که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق  
که نازل آمد از عبدالرزاق

بیت خواجه جوید  
 بیخچه و صیقل  
 ریح زنده کز انصاف  
 دودی باشت  
 از شوق باغبان  
 و بیخچه و صیقل  
 ریح زنده کز انصاف  
 دودی باشت  
 از شوق باغبان

بیرون آید تا قضا لازم می آید هر یک این بجای خود و وقت خود پیدا شود اما آتش  
 که اول شرط است و گفت از حجاز پیدا آید همچنانکه نموده بود پیدا شد از بیست و پنجم  
 جمادی الاخر تا نیمه شعبان پنجاه روز آن آتش بقرب یکفر سنگ مدینه از جانب  
 شرقی از قعر زمین بر می آمد و پاره های سنگ آتشین بر یک بمقدار شری از هر سو  
 انداخت و سیلاب آتشین چون مسگر اخته از آن روان می شده در صحرا میرفت  
 و اینست **صَدَقَ الْمَصَدَّقُ صَلَّ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَارْصِنَهُ**

سخن رسول علیه السلام در روشن شدن که آن آتش از آیات است و از زمین پیدا آید تحقیق  
 آتش خواهد بود و آنچه در حدیث دیگر گفته محتمل است که مراد از آن فتنه بزرگ باشد  
 که در زمان پیدایش خود و خلق از جانب مشرق سوی مغرب حشر کند و از غایت  
 شده آن برهلاک شدن خلق و مستاصل شدن این شهر با از آن با آتش عبارت  
 کرد و چنانکه عرب بآتش عبارت میکنند یا آنکه معظم فتنه این قوم خود آتش  
 بود که بدان شهر مار نیست کردند و آن یکی که از زمین حجاز بیرون آید از زمین  
 برین معنی رو نیست زیرا که گفت کردن شتر از ارض و شکر بصری و آن تعبیر از بهر  
 آنست تا شبهه بر خیزد که مراد از این این صورتست نه معنی و تواند بود که حدیث اول

**اَشْرَاطُ السَّاعَةِ نَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنْ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ** هرگز  
 باشد و وجه آنکه مردم را از مشرق مغرب حشر کند آن باشد که مردم بشوند که از مشرق  
 مستقیم شود که ساعت نزدیک است و فتنه دجال و غیر آن بدست و وقوع است ازین است

و بعد چوین روز  
 بر دارند و سوزانند  
 از روشن گام حاشی  
 واقع شود اما کافران  
 بیخچه و صیقل  
 ریح زنده کز انصاف  
 دودی باشت  
 از شوق باغبان  
 و بیخچه و صیقل  
 ریح زنده کز انصاف  
 دودی باشت  
 از شوق باغبان

س  
 ل  
 حشر  
 باق  
 حدیث  
 اسلام  
 در آن  
 شرط  
 قعر  
 زمین

بمذاکره از بسبب آنکه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

خند و قول کند

در حدیث

مجموعی از کلام

علامت آمده که

خبر این آیات

است

بیمون آید از

در اندام

سوی چشم

در

در

در

در

در

در

در

در

از طرف مشرق که هر هفته است بسو شام که ما من این است هجرت کنند اگر کسی

سوال کند که جمع میان حدیث که اول آنها بر آمدن آفتاب است از مغرب میان این حدیث

که آتش از زمین زبیر و آید و شما از اول شرط نام نهادند چگونه توان کرد گوئیم مراد

از آیه بر آمدن آفتاب مغرب اول آیات سماوی بود و مراد از این حدیث اول آیات

ارضی و آنچه لغت اول آیات یعنی اول آیات در مشرق و شاید که مراد از اول آیات

در حجاز صورت بود و آنچه در مشرق بود معنی هر یک از آن اول گویند باعتبار نوع آن

والله اعلم بحقیقه اگر کسی گوید که اشتقاق قرآن از شرط ساعت است و آن در زمان

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و شما از ابن مسعود رضی الله عنهما نقل کردید که وی

گفت در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و گذشت و آن نیز از

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

اشراط الساعة تار تخرج من ارض الحجاز است و آن حدیث که اول

پیدا  
خروج  
حی  
دشت  
باید  
بسی  
اسرار  
چنان  
قال  
وقد  
الاراء  
و  
میش  
باخر  
بینه  
باید  
برق

در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعث في طينتنا نبيًا  
مباركًا طيبًا  
مباركًا طيبًا  
مباركًا طيبًا

و بعد از رسول علیه السلام در هر قرن است حکمش همین است و اگر امامی باشد و امامت او  
با تحقق شرع بوده باشد بعد از خود دیگر انصابت عهد و تدبیر این مهم از خواص دیگر مسلمانان  
برخواست و اگر کند بر ایشان واجب شود که امامی نصب کنند چنانکه باید کرده شود و اجتناب و  
تقصیر نکند و دلایل و حجت امامت در حدیث بسیار آمده است از آنجمله حدیث عبد الله عمر است  
رضی الله عنهما که رسول علیه السلام گفت ما مات و لیس فعهنقه بیعه صادم  
میتة جاهلیة و حدیث ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که انما  
الامام جنته یقاتل من ورائه و حدیث خدیجه رضی الله عنه که چون حضرت  
فته شنید گفت یا رسول الله فان امرنا ان ادركنی ذاك قال تلزم  
جماعة المسلمين و امامهم و نیرین از احادیث و در وقت آنکه با جزار  
طلب بیعت از انصار کردند و سقیفه بنی ساعده و انصار گفتند از ما امیر و از شما  
امیری و آن روز که ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت که بعد از خلیفه مرگت و یکی  
از قریش گفت که خدا چه جواب دهی مرد درشت خوی را با خلیفه کنی گفت بنام ام  
میرسانی گویم بهترین اسل ترا بر بندگان تو خلیفه کردم و ایشان این را سزاوار  
میگفتند و آن روز که عمر رضی الله عنه گفتند که و بیعت کن خلیفه بعد از تو است  
گفت در حیوة عهد کرده بودم بعد از مرگ عهد و تو انما شما از پیشش کسی  
اختیار کنید و اسل شوری یا یاد کرد یعنی عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن  
بن عوف سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم این جمیع چون تمام است از صحابه

و این حدیث در صحیحین  
و در مسند احمد  
و در سنن ابی یوسف  
و در سنن ابی داود  
و در سنن ترمذی  
و در سنن ابن ماجه  
و در سنن بیهقی  
و در سنن نسائی  
و در سنن حاکم  
و در سنن ابی حنبله  
و در سنن ابی نعیم  
و در سنن ابی شیبہ  
و در سنن ابی یوسف  
و در سنن ابی داود  
و در سنن ترمذی  
و در سنن ابن ماجه  
و در سنن بیهقی  
و در سنن نسائی  
و در سنن حاکم  
و در سنن ابی حنبله  
و در سنن ابی نعیم  
و در سنن ابی شیبہ

و این حدیث در صحیحین  
و در مسند احمد  
و در سنن ابی یوسف  
و در سنن ابی داود  
و در سنن ترمذی  
و در سنن ابن ماجه  
و در سنن بیهقی  
و در سنن نسائی  
و در سنن حاکم  
و در سنن ابی حنبله  
و در سنن ابی نعیم  
و در سنن ابی شیبہ

بیت و دوین  
و حشاد دل استقل  
نیست چه هم ادا از شرط  
انت که عام بود  
بهمه مردم و نه در شرط  
اول از شرط و ظفر  
یعنی نبود و این قسم  
شرعی بسیار واقع شده  
چنانچه در این بی حد  
عنه نامی یک را از بی حد  
خرج کرد و شرطی  
انت که گوید که در  
از این شرطی باشد  
بزیان شارع  
و حق تعالی از خرج  
شرع و در بین  
که در حد و یک  
در حد و یک

نه  
از  
ن  
۳  
از  
ن  
پ  
ن  
ن  
ن  
ن  
ن  
ن  
ن  
ن

امامت و الرنه در پروژه می از این مواضع گفتندی چه حاجت با امام است و الله اعلم حکم  
**فصل دوم در شرایط امامت** آنچه علماء بر آنند از شرایط امامت علم است  
 و عدالت و شجاعت و بعضی بر آنند که قوه و قهر هم از شرایط است که اگر قوی و قاهر  
 نباشد استیفا حقوق و اقامت حدود و نتواند کردن و شرطی دیگر است که میان  
 علماء در آن اختلافی است و آن شرط آنکه امام قریشی باشد و جمعه و صحاب مذاهب  
 درینقول مستغرق اند بنابر قول رسول علیه السلام كَلِمَاتٌ مِّن قُرَيْشٍ وَ بَدَنٌ  
 بعضی از اهل سنت غیر این نیز روایت و حمل معنی حدیث را با برتخااب کرده باشد  
 یعنی قریشی فاضل تر از دیگر چون در و ن شرایط امامت یا باند و اما بر خبری چنین  
 خواب بود و تا غایت این چنین بود و اگر مرد خبر است بعد از این همچنین باشد و قول علماء  
 مختلف است در دیدن که بیعت نام منسوب بدان منعقد شود و موافق ترین قول آنست  
 حدیث و اصول شریعت آن یافتهیم که چون جمله مرد از اهل را می و مشورت خداوند  
 نیز و عدالت بر بیعت کسی استعدا امامت باشد اتفاق کنند و یکی از جماعه اهل  
 که قضا را شاید بیعت وی منعقد شود و طاعتش بر مسلمانان واجب باشد که این عالم  
 ابتدا بیعت کند و پس دیگران و در امامت عصمت شرط نیست و مدعیان عصمت  
 در امامت متشیع اند و قول ایشان درین اساسی ندارد چنانکه در دیگر مسائل که در آن  
 مخالفت با سنت و جماعت کرده اند و بوی ایشان در رسیده نیست که امام باید که  
 معصوم بود تا سبب مسلح مسلمانان شود و کسی شایسته علم نباشد در حکم و ولایت

بیت و دوین  
و حشاد دل استقل  
نیست چه هم ادا از شرط  
انت که عام بود  
بهمه مردم و نه در شرط  
اول از شرط و ظفر  
یعنی نبود و این قسم  
شرعی بسیار واقع شده  
چنانچه در این بی حد  
عنه نامی یک را از بی حد  
خرج کرد و شرطی  
انت که گوید که در  
از این شرطی باشد  
بزیان شارع  
و حق تعالی از خرج  
شرع و در بین  
که در حد و یک  
در حد و یک

نصب نکند چنانچه فساد و عباد و بلا و تولا شود و ثبت بر آنچه عصمت شرط نیست  
 نخست که رسول علیه السلام خود را در سلامت از شر شیطان بخصم ناید کرد و دیگر را  
 نگوید گفت ما منکم من احد الا وقد و کتاب قرینة من الجزو قرینة  
 من الملكة قالوا وایک یا رسول الله قال وایای ولیکن الله تعا  
 اعانی علیه فاسلم ویرانکه نبوة موجب اقتداست در قول و فعل علی الاطلاق  
 تا هر چه پیشتر گفت یا کرد هیچ کس را از بت روان باشد که در آن مخالفت کند یا از آن تنزه  
 پس عصمت شرط باشد تا بندهگان در ناپسندیده بوی اقتدا کنند و سبب امانت بسبب  
 حکم و قضا و امارت و امانت است و معلوم است که عصمت درینها شرط نیست  
 پس در امانت هم شرط نباشد و آنچه میگویند مفسده از آن که گویند که چون قاضی را  
 نصب کند و قاضی معصوم نباشد - آنچه شما از آن بهتر از کردید در عصمت  
 امام واقع باشد اگر گویند امام تسدید در هر چه بکنند گوئیم چون امام بشری باشد  
 و حاکمی از قبل وی مغسبه حادثه و آن اگر وی در آن حکم خطا کند بر او مفسده  
 مفسده که در غیر معصوم دعوی کرده آید و معصوم را از او آید و اگر در اینها است  
 ایشان کنیم سخن در از شود جواب ایشان درین دعوی است که گوئیم اول امام علی است  
 در عقاد عصمت و آری امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه و از آنایست اعقاد  
 عصمت و ایشان در آید و تخصیص امانت بر ایشان میکنید هیچ یک بر تر از او است  
 نیستند بلکه وی معصوم و فضل فوق ایشان است و عبدالله عباس رضی الله عنهما این معصوم است

بسیار است  
 بعدی ماست  
 تحقیق است  
 زود است  
 فخر است  
 فخر است  
 فخر است  
 فخر است  
 فخر است  
 فخر است  
 فخر است  
 فخر است  
 فخر است

نصب  
 امانت  
 عصمت  
 امانت  
 عصمت  
 امانت  
 عصمت



ز خبر  
علا بر  
سبکند  
باشش  
ز خبر  
علا بر  
سبکند  
باشش  
ز خبر  
علا بر  
سبکند  
باشش

بود و از اتباع و اشباع وی و در امارت و حکم موالی از قبل وی بود اول بر مجاز و مین بر  
بصره و آنچه بر بصره منتضم بود از ولایات و اعمال از طریق اجتهاد مذنب وی در ساری  
از مسایل خلاف مذنب علی بود و از آنکه آنست که چون علی رضی الله عنه زنا و ذرا  
مالش سوخت ابن عباس گفت اگر بر عقوبت ایشان کردی باشش نکردی رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم گفته است لا یُعَذِّبُ بِالنَّارِ اِلَّا رِبًّا لِنَارٍ یا که ایشانرا  
بگشتی که رسول علیه السلام گفته است مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوْهُ و چون این حدیث  
از وی سماع امیر المؤمنین علی رسید از آن تعجب نمود گفت و بیخ ام ابن عباس و مذنب  
علی آنست که کسی بوضو نماز می کرد و آنست که از پیشتم نماز کند و مذنب ابن عباس  
خلاف آنست و مذنب علی رضی الله عنه آن بود که هر حدیثی که از صحابی شنیدی  
تا بر او سوگند ندوی قبول نکردی و مذنب ابن عباس بلکه جمهور صحابه و تابعین خلافت  
نیست و ازین نوع اختلاف میان ایشان در بسیار از مسایل موجود است  
و استیجاب آن تعدری دارد و نهیقد از حجت الکفایتست و مخلص سخن آنست  
که اگر عصمت در حق وی شره بودی ابن عباس مخالفت وی نکرد و روانداشتی  
چه آنکه سزا از خطا معصوم باشد مخالفت وی معصیت باشد و اگر امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه اثبات عصمت خود را واجب دانستی می ماروان بودی که ابن  
عباس را که در بسیاری سئله از احکام شرع مخالفت وی کند بر مسلمانان حاکم گردان  
و او روینی بر و مغرض کند و عجب از همه آنکه مذنب ابن عباس قوم که بدعیان عصمت اندوز

در امان  
در حق  
بندگ  
عصه  
عناو  
بیش  
امام که  
باش  
شرع که  
و پرت  
بودند  
گفته  
گفته  
لا  
بغایله  
و از راه  
فساد

در امامت آنست که بر خدا تعالی واجب شناسند که آنچه صلاح بندگان در آن پیشتر شد  
در حق الشان رعایت فرماید و بزعم ایشان نصب امام معصوم از معظّمات مصاح  
بندگانست بلکه مصاح ایشان بوی مرهون است و بقول ایشان از خداوندان  
عصمت پیش از دو کس خلافت نکرده اند امیر المؤمنین علی و امیر المؤمنین حسن رضی الله  
عنهما و زمان خلافت ایشان پنج سال و دو ماه بود و مذّهب ایشان در رعایت اصلح  
بر ایشان محبت میشود چه مایکونیم در دیگر قرون که ششصد و سی سال گذشت آن  
امام که بود و کجا بود و چون بر شمس عالم بی وجود وی صلاح نیاید و قضایا و احکام مضمّن  
نباشد و چندین سرن بگذرد که جمعه و جماعت منعقد بوده باشند و نه دیگر احکام  
شرع که بحکم حکام منوط است مستقیم رعایت صلاح در حق بندگان چگونه باشد  
و چه گناه بزرگتر ازینکه عقاید دارد که اینست خیر الامم اند چندین سال بر ضلالت مجتمع  
بودند و قضایا و احکام جمعه و جماعت ایشان درست نبود و غیر صلی الله علیه و آله و سلم  
گفته است که امت من بر ضلالت جمع نشوند لَنْ یَجْتَمِعَ اُمَّتِی عَلَی الضَّلَالَةِ  
و گفته همیشه از امت من طایفه ظاهر باشند و غالب بر حق و قتال کنند تا وقت قیام است  
لَا یُرَکُّ طَایِفَةٌ مِّنْ اُمَّتِی ظَاهِرٌ عَلَی الْحَقِّ وَ دَرُّ رَوَایَتِی  
یَعْتَلُونَ عَلَی الْحَقِّ حَتّٰی یَاْتِیَ اَمْرَ اللّٰهِ بِسَاطِرٍ یُّسَبِّحُونَ بِهَا طَائِفَةٌ  
و از امام معصوم شایع جایش نشانی و نه اثری و هر که درین حج و نظایر این نظایر  
فساد این روی پوشیده ماند و درین فصل نخبه نظیر زبیر آن بیاید که رویم تا مسلمانان

بندگان در آن پیشتر شد  
در حق الشان رعایت فرماید  
بندگانست بلکه مصاح  
عصمت پیش از دو کس  
زمان خلافت ایشان  
بر ایشان محبت میشود  
امام که بود و کجا بود  
نباشد و چندین سرن  
شرع که بحکم حکام  
و چه گناه بزرگتر ازینکه  
بودند و قضایا و احکام  
گفته است که امت من  
و گفته همیشه از امت  
لَا یُرَکُّ طَایِفَةٌ  
یَعْتَلُونَ عَلَی الْحَقِّ  
و از امام معصوم شایع  
فساد این روی پوشیده

لعل  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود

در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود

دوست همقداد از سادات این بطلان این دعوی آنگاه باشند و سخن ایشان را درین نوع  
وزنی نه نبند و فتنه ادعای عصمت در غیر انبیا اندک نشمرند که این امام معصوم سپری  
است که باطنیان آنرا از بهر دفع حکام شرع و توبین قضایا یا مسلمانان و تصدیق اسل  
سنت و جماعت ساخته اند و دعوات ایشان لعنهم الله حدیث بجائ رسائیده اند  
که منکر محمول کشیده و گفته اند که ویرار و ابا باشد که حلال را حرام و حرام را حلال کند و بسی  
ازیرین خرافات در پرده این دعوی با زخماده اند و اشارت در آن بر وسای خود کرده اند  
و بنمای زندگانه و با سمعین حضرت صادق رضی الله عنه کرده اند و جمال مشیبه را  
بدان از راه افکنده اند منشاء این دعوی از مشکوٰه دعوه باطنیان است و اطلاق این  
مصطلح ایشان میدان باید که زبان گوشه خود از ایشان بدعت منعمون دارند  
و الله اعلم بالصواب من الخصال فصل سوم در بیخ امام یحیی عجل الله فرجه  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر و رضی الله عنه امامی سلام که در روینی قبول  
ایشان عبرت است و نقل ایشان معتد به استفتاء که اشحنی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
یافت نشدند بر امامت ابو بکر و بر امامت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است  
و قوی ترین تمسک با سنن را درین مسئله اجتماع است و معنائش غنی را از قرآن  
و حدیث از بهر تاکید جمبت و از روی تمسک اول تقریر میکنند و اگر نه با وجود اجتماع احتیاج  
بدلیل دیگر نیست و با خبر استوار تر بار شده که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمهو  
صحابه وی از بهر ابر و نصارت خاصه علما و فضیله ایشان خداوندان مع و مقداران نیزند

در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود  
در وقت این که زود بود و در وقت این که دیر بود

بر ابو بکر رضی اللہ عنہ بیعت کردند و بیشک آنچه قرن اول کثیر القرونست بر آن اتفاق  
 کنند بشرح نباشد زیرا که رسول علیه السلام فرمود که لَنْ يَجْتَمِعَ اهْتِجَاعُ عَلَى الضَّلَالَةِ  
 و معظمتین واقع و خیر حکمی که بعد از رسول علیه السلام صحابه بر آن اجتماع کرده اند خلافت ابو بکر بود و رضی  
 عنه و منکر خلافت وی از آنجا که فی الذل بطریق بود که از روی معنی چون باید نامی است  
 از روی صورت بروی پوشیده میدارد که رد قوی غیر علیه السلام کرده است و لَنْ يَجْتَمِعَ  
 که ترجمه آنند و بعد از آن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرده و مخالفت اجتماع که اسلم  
 از اصول این است و از ارکان شریعت است باز و یاد آورده و خود در بدین اختلاف هم سکنه  
 نزدیک کرده قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَبَيْنَ يَشَاقِقِ الرِّسْوَاءِ سَبْعُونَ سَأْتِيَةً  
لَهُ الْهَدْيُ وَجِيْلَتِجْ شَيْخٌ سَبِيحًا وَأَوْسَمِينَ قَوْلُهُ مَا قَوْلُهُ وَمَعْلَمُهُ جَهَنَّمُ  
 و ساءت مصیبت باشد از عاقلان آنکه بقضاای این است مخالفت اجتماع کافرست و  
 فتاوی علماء ماوراء النهر یافتیم که نماز از پسوی خلافت ابو بکر رضی اللہ عنہ است  
 روایت زیرا که مخالفت اجتماع کرده است این قوم که بدین معتقدند اما آنرا از نظر  
 علماء سخن گویند و احادیث صحیح را بمقابلہ نکا کنند و علماء اسلام را که ساطین شرع اند  
 تکذیب کنند بشبهتهای باطل و حدیثهای فرابنده و افسانههای برهم بسته فریبش  
 مسلمانان آیند و چون از راهی نباشد حدیثی سنکه در فضیلت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 و تاویل موافق سوای خود بر آن ننهند و ما بطریق بِأَنَّكَ إِذَا مَرَّ بِكَ الْمَوْتُ فَمَنْ جَاءَ بِكَ  
 حکم امانت از روی شفقت مسلمانان را از طریق بود و بیعت یاد کنیم اللَّهُ أَكْبَرُ

فی الذل بطریق بود که از روی معنی چون باید نامی است  
 از روی صورت بروی پوشیده میدارد که رد قوی غیر علیه السلام کرده است و مخالفت اجتماع که اسلم  
 از اصول این است و از ارکان شریعت است باز و یاد آورده و خود در بدین اختلاف هم سکنه

راه که موستان بر انداز تقاضا  
 و عمل این است هر دو شان  
 حقیقت آنست که  
 قطع بر اینست که بحکم بود  
 شد و از آنجا که در حدیث  
 صحیح روید و در حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 بیعت است و در حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث

از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث  
 از حدیث روید و از حدیث

Handwritten notes at the top of the page, including the title "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious phrases.

اما سخن ایشان درین باب بر چند قسم است و طعن ایشان از چند وجه یکی آنکه بعضی صحابه را بدشمنی بنی هاشم نسبت میکنند و بعضی را بدشمنی امیرالمومنین علی رضی الله عنه از بهر آنکه در ایشان از گذشته بود و در جهاد با رسول علیه السلام و از اعلت بعد و از بیعت وی بسیارند و بعضی را بجنایات نسبت میکنند یعنی بکتمان حق و بعضی را بضعف اظهار حق یعنی در این کیفیت باطل است و از ترس تخفیف میکنند و بعضی را بجهل که استحقاق علی را رضی الله عنه نشانند و بافضل و تقدم وی در جلا معانی استحقاق دیگر را که شرایط امامت و معانی استحقاق دوری موجود نبود اختیار کرده و جواب این سخنان را بجمکلی این حدیث بسنده است که لن یجمع امتی علی الضلالة دلیل واضح بر صحت این نسبت است که حق تعالی در قرآن در بسیار مواضع علی العموم بر جمهور صحابه شایسته گفت چنانکه والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین تبعوهما باحسان رضوا لله عنهم و رضوا عنه و چنانکه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الذین با معاشلله علی الکفار کما یدینهم تا آخر سوره و چنانکه للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم تاروا و الذین جاؤا من بعدهم و از آنکه صحابه رضوان علیهم نسبت میکنند در حدیث بیعت ابوبکر رضی الله عنه و تعبیر تقدیم وی بیچ کس است که نه موجب خدمت است هر کس که ستوده خدای باشد هر که نذم شود نباشد و قومی که حق تعالی بعد است ایشان گواهی داده باشد قول ایشان در همه حال در جمله وقایع مسموع و مقبول و الراضی در یک از ایشان در عموم این خطبات خلقت است که

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, providing commentary and additional religious text.

Handwritten notes at the bottom of the page, continuing the commentary or providing additional context.

سخن باشد کیف در جمله و اما در تعلیل ایشان بعبادت قوم نبی ششم از زمان جاهلیت

باید المومنین علی رضی الله عنه از بهر آنکه خویشان ایشان گشته بود بحقیقت زندگتی است

نسبت با عوام و زندگتی است جل نسبت با علی چون صحابه را بدین مشایبه دانند که از بهر

عظمت جاسلی با از بهر آنکه مومنی کافر از خویشان ایشان گشته باشد ایشان و بر دشمن

ارتد و بعد از اسلام از وی انتقام کشند تا حدیکه در از نصرت باطل شود و مخالفت رسول

صلی الله علیه و آله وسلم و تضحی امانت و توپن بن پس در ایمان ایشان سخن باشد و امین

میوان بود که چنانکه بر دشمن داشته اند غیر اصل الله علیه و آله وسلم نیز دشمن داشته باشند

و بر علماء پوشیده نیست که قصد این مدعی درین سخن نسبت نفاق است بدانسان در زمان

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نسبت کفر بعباد زوی فلاجر اهل الله عن الاسلام

واهله خیر و این تمیت چگونه بر قومی توان نهاد که بنفس مال در راد حق گوشت

کردند و از غایت دوستی خدایتعالی و رسول و با عیشره و اقارب خود دشمنی کردند اهل

و مال و وطن گن اشتند و با تنهای بر بند و شکبهای گرسنه با رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم مشاهده محروبت خورشیدند و بشمشیر و مار از قوم خود باورند کجا امکان دارد که تو

چنین که حق را بر همه گزند از آن محبت و محبت جاهلیت دوستان خدا را دشمن دارند و

حق را و اصل حق را محذول کنند و از علماء و نجباء و خداوندان صل و عقد که درین محبت حاضر بودند

یکی ابو عبیده جراح بود که رسول علیه السلام وی را امین است خواند و وی در روز باران

خود را بگشت و روی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آورد و گفت یا رسول الله

و جیاد و لنوازی و وفا او شهور است  
و معروف و نرد فائق و مطابق با صفات  
و سمات سو سووم و مومنون  
سجد اشج حال تنسی علی است که در  
و چه که از اوقات و اعلمت او بود  
کما عا و عبادات سیکذشت تا حدی  
یا و از بهر آنکه مومنی کافر از خویشان  
کادون غیب علی شمشیر سید علی غفور  
افزونی از خدا تعالی بجز زیادتی صواب  
نی بیند و رضو از او دشمنی کردند اهل  
تمت او بی طلبند مقامهم و علامت  
ایشان ظاهر بوده من انزل العجب  
از آنکه درین در باب آورده که  
که در روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
روند که از دیده در نظر ایشان بود  
تا بنده است کسی که از  
در لغت مذکور است که  
پس از آنکه از این  
که در این کتاب  
که در این کتاب

خود را بگشت و روی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آورد و گفت یا رسول الله

خود را بگشت و روی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آورد و گفت یا رسول الله

خود را بگشت و روی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آورد و گفت یا رسول الله

خود را بگشت و روی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آورد و گفت یا رسول الله

در روزی که در این عالم بود...  
و در روزی که در این عالم بود...  
و در روزی که در این عالم بود...

بگذار ائمه شیخ الکافر تو انبیا بود کسی در راه دین با پذیر خود محال با ننگند یادگیری بنا بر اصل در راه دین  
یا گمان حق کند در وضعیکه آن باک امتی باشد و اگر نسبت عداوت نبی باشد با عمل  
بعضی از مهاجران کند در حق انما چه گویند که زباب نبی ششم هرگز خداوتی داشتند و در  
بلکه با نبی عبدالمطلب خوشی داشتند و از مهاجر هیچ ترسی نداشتند بلکه در مدینه غایب ایشان را  
بود و در آن سعت منازعت کردند و گفتند امری از ما و یکی از شما صفا امیر و صفا  
امیر و موجب این سخن آن بود که ایشان قیامت بر ریاست قوم و مساوت  
قبیل کردند چه عرب رسم بودی که حاکم و سید هر قبیل از نفس آن قبیل باشد پس عمر رضی  
عنه بجهت ایشان از انتم کرد و انست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام مکه فرمود که  
در نماز پیشوا باشد و نماز تو درین و معتبرترین اسود است و غیر این است علیه و آله و سلم  
در آن می راجعی خود داشت و فرمودی داشته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی باز پیش انداخت  
و چون رسول علیه السلام از مهاجر بود و خلیفه وی نیز از ایشان توان بود و خیار مهاجر نیست  
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و بر اقدم فرمود و ایشان همه بعد از نماز رفت  
مطاوعت و متابعت نمودند و اگر در وقت تفرقه نبی بودی ایشان بدان در نساختند  
چنین مواعظ که روافض دعوی میکنند نسبت بانصاری هیچ نبود و دلیل بر صحت نبی یعنی  
نصرت انصاریست امیر بنی عرب رضی الله عنه در زمان خلافت و معتبران ایشان بجهت  
از معاویه و آنچه دعوی کرده است  
تند و از ترس نگفتند هم بدین دلیل که یاد کردیم منفست  
و از هر چه می رسیدند چون ابو بکر  
ضعیف بود و قبیل وی در مدینه شوکتی داشتند  
قوت و بهایت

بگذار ائمه شیخ الکافر تو انبیا بود کسی در راه دین با پذیر خود محال با ننگند یادگیری بنا بر اصل در راه دین  
یا گمان حق کند در وضعیکه آن باک امتی باشد و اگر نسبت عداوت نبی باشد با عمل  
بعضی از مهاجران کند در حق انما چه گویند که زباب نبی ششم هرگز خداوتی داشتند و در  
بلکه با نبی عبدالمطلب خوشی داشتند و از مهاجر هیچ ترسی نداشتند بلکه در مدینه غایب ایشان را  
بود و در آن سعت منازعت کردند و گفتند امری از ما و یکی از شما صفا امیر و صفا  
امیر و موجب این سخن آن بود که ایشان قیامت بر ریاست قوم و مساوت  
قبیل کردند چه عرب رسم بودی که حاکم و سید هر قبیل از نفس آن قبیل باشد پس عمر رضی  
عنه بجهت ایشان از انتم کرد و انست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام مکه فرمود که  
در نماز پیشوا باشد و نماز تو درین و معتبرترین اسود است و غیر این است علیه و آله و سلم  
در آن می راجعی خود داشت و فرمودی داشته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی باز پیش انداخت  
و چون رسول علیه السلام از مهاجر بود و خلیفه وی نیز از ایشان توان بود و خیار مهاجر نیست  
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و بر اقدم فرمود و ایشان همه بعد از نماز رفت  
مطاوعت و متابعت نمودند و اگر در وقت تفرقه نبی بودی ایشان بدان در نساختند  
چنین مواعظ که روافض دعوی میکنند نسبت بانصاری هیچ نبود و دلیل بر صحت نبی یعنی  
نصرت انصاریست امیر بنی عرب رضی الله عنه در زمان خلافت و معتبران ایشان بجهت  
از معاویه و آنچه دعوی کرده است  
تند و از ترس نگفتند هم بدین دلیل که یاد کردیم منفست  
و از هر چه می رسیدند چون ابو بکر  
ضعیف بود و قبیل وی در مدینه شوکتی داشتند  
قوت و بهایت

در روزی که در این عالم بود...  
و در روزی که در این عالم بود...  
و در روزی که در این عالم بود...

در روزی که در این عالم بود...  
و در روزی که در این عالم بود...  
و در روزی که در این عالم بود...

و بی شرم از بی تمیم مستولی تر بودند و نیز در رویش بودند و بجای آن نبود که کسی طرح  
 در مانی باشد و چون توان گفت بهترین قریب از بهترین امتهای یک تن نبود که در چنان مقام  
 همه حق را ظاهر کند و حق تعالی بر ایشان چندین ثنا گفته و اما آنچه گویند که استحقاق نبی را  
 بود رضی الله عنه و در الوقت شرط امامت در غیر وی موجود نبود جواب این سخن  
 درست بل بالاجماع است مندرج است چه اجماع ایشان نتواند بود و اما بعد از اجماع  
 نظر در شرایط امامت معرفت و جوه استحقاق و جهتها در اخبار از بهر مصلحت دین  
 جمهر است و اگر کسی غیر معینی در حق ایشان تصور کند نسبت جهل و ضلالت و خیانت  
 بدیشان کرده باشد و ضل و جاهل و خائوشی بود که برگزیدگان ندای از بهر نصرت  
 دین صحبت پیغمبر خود بپذیرند و صفا بدو سوم دادند و اگر نداشتند این اختیار هم بخوش  
 بودی که در مرتب گفت و ابابکر فلیصلنا لکناس بسنده بودی چه تقدیم  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ویراد امامت بر دیگر صحابه نتواند بود و اما بعد از  
 تقدیم وی در علم و دیانت و دیگر خصایص که موجب تقدیم است و فایز حکم شرعی  
 چه روان باشد که رسول علیه السلام است را چیزی فرمایند بطریق مذکور استصحاب نمود  
 خلاف آن کند و اینجاست که می باید که ابوبکر رضی الله عنه در علم و عدالت و روح  
 کامل تر از جمیع صحابه بود و صحابه در آن اجتماع منصف بهر یک هم استخیر کردند و  
 تقدم باشد در فضیلت در وی موجود بود چه از علم و عدالت و روح و دیگر صفات  
 غیر که در پیشین نازی بدانها معتبر است دیگر موجب تقدیم در مراتب صحابه هم مقدم بود

اینها در حدیث آمده است که ابوبکر را از جمیع صحابه در علم و دیانت و دیگر خصایص که موجب تقدیم است و فایز حکم شرعی چه روان باشد که رسول علیه السلام است را چیزی فرمایند بطریق مذکور استصحاب نمود خلاف آن کند و اینجاست که می باید که ابوبکر رضی الله عنه در علم و عدالت و روح کامل تر از جمیع صحابه بود و صحابه در آن اجتماع منصف بهر یک هم استخیر کردند و تقدم باشد در فضیلت در وی موجود بود چه از علم و عدالت و روح و دیگر صفات غیر که در پیشین نازی بدانها معتبر است دیگر موجب تقدیم در مراتب صحابه هم مقدم بود



و انما جاء في الحديث ان من دعا الى هلكة قوم فهو من هلكهم ولو كان اباهم  
و انما جاء في الحديث ان من دعا الى هلكة قوم فهو من هلكهم ولو كان اباهم  
و انما جاء في الحديث ان من دعا الى هلكة قوم فهو من هلكهم ولو كان اباهم

چرا موجبات تفضیل قیامت است سلامت و پیچ خلافتی میان فخری و اهل بیت که هر دو از اولاد و سلم  
علی و وی زید حارثه و خدیجه رضی الله عنهم اول همه بود پس در تقدم هر یک ازین چهار است و وی  
ماه است و اسناد حدیث اسلام ابو بکر درست تر از دیگر اسانید است و اگر کون از ایشان مال  
گوید که درست شد که اول کرده که جبریل علیه السلام اقرار به خیر آورد وی نخست با طالب می  
گفت و در جواب خدیجه ظاهر است که تصدیق کرده است گوئیم این معنی در حدیث است که تفضیل علی  
نیست اما احتمال دارد و آنچه گفتیم که در حدیث ظاهر میشود و از هر دو گفتیم که وی من ایلی  
که فرستاد و ندیم بلکه مالیکه دیده بود حکایت کرد و خدیجه ویرا در لکن داد و خود نسبت اسلام  
بعوت نامو زبور شاید که چون بعوت نامو شد اول ابوبکر گفت و وی باطل است  
کرد و اگر نیز کسی از ایشان بر و ندیم بوده باشد با سلام فضیلت درین باب است که وی  
نیز که خدیجه زنی بودند و دفع اذی ز خیر بنواستنی کردن و نه در باب بعوت رسول تفضیل  
یاری دادن علی رضی الله عنه در بیوقت طفل بود و زید معاونه از جمله موال بود پس از آنکه  
موال را در تقدم یاوردندی و در باب تبلیغ دعوت و نشر فتایب ازین جهت که ایشان از وی  
اعانتی حاصل بود و دفع اسلام ایشان بخانه نفس ایشان باز میگردد و نفع است که در  
بو بکر هم پوی باز میگردد و هم بدین اسلام چه اول کسی با رسول الله صلی الله علیه و آله از آنها بود  
در دعوت حق معاون شد وی بود سیزده سال بکدام دعوت پیغمبر بود در هر دو ستم خاص  
علیه السلام قبایل و سب را یکسان بیکان تفقد کردی تا سخن خدا به ایشان رساند و ابو بکر ازین جناب  
وی بود مردم را بدین دعوت کردی اسلام را از بهر ایشان و صف کردی پس بعوت کرد

این از بهر آن است که در حدیث آمده است که هر دو از اولاد و سلم علی و وی زید حارثه و خدیجه رضی الله عنهم اول همه بود پس در تقدم هر یک ازین چهار است و وی ماه است و اسناد حدیث اسلام ابو بکر درست تر از دیگر اسانید است و اگر کون از ایشان مال گوید که درست شد که اول کرده که جبریل علیه السلام اقرار به خیر آورد وی نخست با طالب می گفت و در جواب خدیجه ظاهر است که تصدیق کرده است گوئیم این معنی در حدیث است که تفضیل علی نیست اما احتمال دارد و آنچه گفتیم که در حدیث ظاهر میشود و از هر دو گفتیم که وی من ایلی که فرستاد و ندیم بلکه مالیکه دیده بود حکایت کرد و خدیجه ویرا در لکن داد و خود نسبت اسلام بعوت نامو زبور شاید که چون بعوت نامو شد اول ابوبکر گفت و وی باطل است کرد و اگر نیز کسی از ایشان بر و ندیم بوده باشد با سلام فضیلت درین باب است که وی نیز که خدیجه زنی بودند و دفع اذی ز خیر بنواستنی کردن و نه در باب بعوت رسول تفضیل یاری دادن علی رضی الله عنه در بیوقت طفل بود و زید معاونه از جمله موال بود پس از آنکه موال را در تقدم یاوردندی و در باب تبلیغ دعوت و نشر فتایب ازین جهت که ایشان از وی اعانتی حاصل بود و دفع اسلام ایشان بخانه نفس ایشان باز میگردد و نفع است که در ابو بکر هم پوی باز میگردد و هم بدین اسلام چه اول کسی با رسول الله صلی الله علیه و آله از آنها بود در دعوت حق معاون شد وی بود سیزده سال بکدام دعوت پیغمبر بود در هر دو ستم خاص علیه السلام قبایل و سب را یکسان بیکان تفقد کردی تا سخن خدا به ایشان رساند و ابو بکر ازین جناب وی بود مردم را بدین دعوت کردی اسلام را از بهر ایشان و صف کردی پس بعوت کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِرَبِّكَ اسْمِعْنَا سَعْيَكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ الْأَنْبِيَاءِ  
 غَمَسَ خَلْقِي لِقَابِكَ شَيْئًا  
 شَيْئًا مَخْضًا لِقَابِكَ كَيْفَ تَكُونُ  
 تبار و از دره غلیظ کلام می آورند

و السلام سخن گفتی و چندان بدست ابو بکر مسلمان شدند که شمار نتواند کرد و از کبار صحابه  
 بدست وی مسلمان شده اند عثمان است و طلحه و زبیر و سعد و سعید و جناب بن اارت  
 و ایشان و اهل خود بر رسول خرچ کرده و برستفغان از مومنان که است سال در شعب  
 بطلب مطالب محصور بودند و از اینجا بود که رسول علیه السلام فرمود که مَا نَفَعَنِي مَالٌ  
نَفَعَنِي مَالٌ ابِي بَكْرٍ كَقَوْلِهِ لَمْ يَكُنْ اجْلًا مِّنْ عَلِيٍّ صِحْبَةً وَذَات  
 ای گفتن ما من ابی بکر بنی قحافه گفت کسر از معذبانان خود بخردید و نمودار مدت ظهور  
 خود است اسلام بکه پسر بلا ساخته بود و از پدر خدا و رسول بسیار بزرگ بوی سیده و در کنار پیغمبر  
 با حسن ان مشقت نکشید که وی کشید و از موجهات تفضیل بقیعت در هجرت است و معلوم  
 هجرت که وی در هجرت قرین پیغمبر بود و علی علیه السلام در غار فوق وی از موجهات  
 حل می شود و برای بدر و حضوریت رضوان است و وی در میان حاضر بود و بگویند  
 بود و از آنست که با ابو بکر بوی همراه بود و از مشاهیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 از وی است و از موجهات تفضیل است با پیغمبر و موالد قبائل و دست  
 فتح است که در احد و جنین که اکثر صحابه منبزم شدند و از کبار رسول علیه السلام قرار گرفتند  
 و از آنکه با آنها بود که با رسول علیه السلام قرار گرفته بودند و معظمتین بابی از موجهات تفضیل  
 و همگامی است با رسول و اقبال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شامی وی است  
 بو بکر از جناب صحابه است با ابو بکر رضی الله عنه بود و از جمله آن بود که نگاه که با صحابه  
 پس مشورت کردی بو بکر را خواندی او ایامی مشورت کردی دیگران چون با بکر است

بماتشان از قریش از روی و از آنجا  
 امر الناس ما ضیا ما اولیکم انما جنت  
 و جلا کلهم من قریش همیشه باشد  
 کار مردم کند زنده و بر شوق عدل و تنظیم روزه  
 ما و ام که والی شوند ایشان از در و از در  
 ایشان از قریش اند و فی و و ایامه که ایند  
 الالبین قاصدا حقی تقوم الساعات  
 ایشان باشند و این  
 او را بدین حدیث است او  
 از آنست که با رسول  
 و از آنکه با آنها بود  
 و همگامی است با رسول  
 بو بکر از جناب صحابه  
 پس مشورت کردی بو بکر  
 دیگران چون با بکر است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِرَبِّكَ اسْمِعْنَا سَعْيَكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ الْأَنْبِيَاءِ  
 غَمَسَ خَلْقِي لِقَابِكَ شَيْئًا  
 شَيْئًا مَخْضًا لِقَابِكَ كَيْفَ تَكُونُ



سرکین قول خالیست از عدم  
لا یوم عنینا ولا نینک  
۱۸۹  
اموال حسنات و صیال و صیبه  
سلام در زمان ایشان  
بعادت ایشان و از اعظم

ویرا تقدیم کرده بود در جملة در حیوة خود و از جمله اصحاب بیعت یک امیر المؤمنین علی بود و از  
طایفه که میگویند که استحقاق ویرا بود و دعوی میکنند که علی بیعت کاره بود و آنچه ظاهر کرد  
خلاف باطن بود جواب آنست که چون وی بظاهر متابعت و مطاوعت نمود حکم ظاهر  
باشد و حجت بر مخالفین مذکور قبلا شود و هیچ قومی بی سرو سامان تر از این طایفه نبود  
که امام خود را بچنین و صمته از کتمان حق سستی را وضعف درین قوت منسوب کنند  
و بیست و پنج سال ویرا هم برین ساعده مستمر شناسند که بظاهر متابعت داشت و باطن  
بر خلاف آن می بود و این طریق چگونه رو با شد و وی را سبی از قوم سیدیه سنی حنیفه  
مادر محمد حنیفه برسید بامر ابو بکر و وی آن کینه استیلا کرد و محمد حنیفه از وی بیادورد  
و از خلافت ابو بکر نزد وی نهی بودی این چیز را انداشتی و اگر وی خلافت حق خود  
می شناختی موجب کتمان چه بود و چون شوکت معاویه در وقت اجتماع اهل شام بر روی  
افزون از شوکت ابو بکر بود اگر از احق تر از اشی صرا با وی سقاومت نکرد چنانکه با معاویه  
دو از احادیث که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درست شده است در فضیلت  
امیر المؤمنین و ایشان از بر خلافت محمد میکنند یکی آنست اما من ضلی ان تکون  
انت منی بمنزلة هارون من موسی میگویند که در حدیث است که  
بر خلافت علی زیرا که گفت تو را منی است که از من بمنزله هارون من موسی و هارون  
خلیفه موسی بود و هارون نده بود موسی دیگر خلیفه نبوده است الی بیعت  
درست است و در فضیلت علی است و شمار وی را استدلال این نیست

بنیان آنکه مرا و خفاست  
عنا و امرای صلاح اند  
که بیست و پنج خلافت اند  
بیعت که با از آن حضرت  
بنیان آنکه من سیدان باشند  
که بیست و پنج خلافت اند  
که بیست و پنج خلافت اند  
که بیست و پنج خلافت اند

که بیست و پنج خلافت اند  
که بیست و پنج خلافت اند  
که بیست و پنج خلافت اند  
که بیست و پنج خلافت اند

و در وی تمام مسازوی بکنند ۹۰ کثیر لکن از اولاد امسار ایشان

ندارد و حملی نحدیث بر امامت بعد از رسول آبا جایی کند که بر علم حدیث و صفت آن حال  
 و قوفی ندرزد و اما معاندی که از طریق عناد سخنگو دید چنانکه از حقیقت حال آگاه باشد عناد  
 نکند و در آن سخن و شش رسول الله صلی الله علیه و آله هم چون بجزای توک میرفت  
 کسی در خلاف شخصت ندارد و عمل را فرمود تا بدین ائمه از بهر محافظت زنان رسول  
 و دیگر زنان این بیت و از بهر قیام بصالح ایشان منافقان در وی افتادند و گفتند این عم خود  
 متهم داشت تا با خود شن بیرون نبرد و حل رضی الله عنه این سخن را باز شنید نزد رسول آمد  
 و گریست گفت یا رسول الله ما با زنان خود کان میگذاری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی یعنی چون موسی  
 از پیغمبات از میان قوم بیرون آمد مار و زرا بجای خود باز داشت و روان باشد که مراد  
 از این خلافت باشد بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مار و زرا پیش از مرگ  
 وفات کرد و تشبیه کردن خیری که پیش از مرگ بود بخری که نباشد الا بعد از مرگ مستقیم نیاید  
 و نیز مار و زرا زمان موسی علیه السلام پیغمبر بود و نتوان گفت که امیر المؤمنین علی در زمان  
 پیغمبر امام بود و اگر مراد خلافت بعد از مرگ بودی گفتی انت منی بمنزلة یوشع  
 من موسی زیرا که خلیفه موسی بعد از مرگ یوشع بود و از جمله آنچه بدان استدلال میکنند  
 در خلافت علی بعد از رسول نحدیث است که مرگت مولاة فعلی مولاة میگویند  
 این حدیث دلیل است بر آنکه وی اول زمره دانست بخلافت جواب آنست که این تاویر  
 مستقیم نیست زیرا که بقا تعقیب لایت علی را بر ولایت خود بطلب کرد و با فاء

می کرد و بیان  
 در دو دوازدهم  
 هر کدام از ایشان  
 امام عادل ادوی  
 بعدی است در این نوعی  
 سوچوست که حضرت  
 و در دو دوازدهم  
 در روایت کرده  
 شد است از این  
 عباس در وصف  
 حضرت زینت  
 بعدی  
 کشاده می گویند  
 حق تعالی بگوید  
 نعم و اندو در  
 می گویند بعد  
 وی بر حواله  
 بعد از آن سوال  
 امیرین است  
 دوازدهم  
 در بعد و نگاه

این حدیث مستقیم نیست زیرا که بقا تعقیب لایت علی را بر ولایت خود بطلب کرد و با فاء

تعقیب تراخی تواند بود یعنی باید که چون لایت پیغمبر کسی ثابت شد ولایت علی بر عقب  
آن ثابت شود و از اینجا لازم آمد که ولایت علی در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
قائم بوده باشد و آن روا نباشد که وی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حکم ولایت  
مشارک باشد و چون مقتضای این صفت در حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
در حکم این تاویل ثابت نشود بدانچه بعد از مرگ است در حدیث شمار متمسک نشود  
پس ادزیرین موالات موالات دین است و مفهوم حدیث آنست که هر که من دوست یاریم  
علی دوست و یاروی است یا آنکه هر کسکه دوست و یارو نیست علی دوست و یارو  
یا آنکه شافعی علیه السلام گفت که مراد از این حدیث موالات اسلام است بعضی از علماء چنین  
نقل کرده اند که اسامه بن زید علی را گفت تو مولای منستی مولای من نیستند من الله  
علیه و آله و سلم رسول الله از بهر جرئوی گفت من کنت مولاة فعلی مولاة  
و گفته اند این سخن بازید گفت چون از بهر جرئوی مولاة با علی منازعت میکرد و باز میگفت  
من مولاة حسن بن حسین را گفت زید را گفت من کنت مولاة فعلی مولاة آنست  
پس گویند یا و کرد که اگر پیغمبر تمام از سلطنت و افادت بودی از بهر جرئوی من کنت مولاة  
پس سلمان را اینچنین میخواندند چو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود در مدینه  
علی را از بهر این کافر اختیار کردندی پس گفت که من مولاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
نشدن مانظ بر کردی هیچ خطائی در گذشتن از او درین جرئوی من کنت مولاة فعلی مولاة  
این مردم را بجزت فرم کرده است در هر کس که از او بگریزد من کنت مولاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و نه در وقت  
بنا بر حدیث  
بر بعد از او  
تا آنکه بر خود اعتراف  
نکرده در کتب  
زمان دو اذوه  
بنا بر حدیث  
و این حدیث  
در کتب  
و این حدیث  
در کتب

این حدیث را در کتب معتبره  
در کتب معتبره  
در کتب معتبره

باب است بر عظیم بن ابی ایوب که در امر دین و علوی رتبه وی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم نه بر خلافت چه استدلال از طریق احتمال کردن با وجود اجماع است اثری ندارد  
افکنند که در آن آزار بود بقوی که خدا و رسول وی بر ایشان شناگفتند و از احادیث معتبر که این  
طائفه بدان متمسک میسازند مشهور و معتبر این روایت است که وجه آن یاد کردیم و آنچه  
غیر این است اما ضعیف است که حجت را نشاید و اما موضوع که تلفظ بدان روان باشد  
فکیف استدلال و بیشتر آن قوم بی دینیان از سبب بیان اهل رجعت و نظیر ایشان وضع  
کرده اند تا مسلمانان در دیدن خود در فتنه افکنند و از جمله ایشان سعد و عید است و مطر  
بکاف و سالم بن حقیصه و بسیار از آن احادیث را بر عمار و سلمان رضی الله عنهما وضع کرده  
و ظاهر است که عمار از قبیل عمر رضی الله عنه بر کوفه امیر بود و سلم بر مدینه تا آنکه که بمرور مدینه  
و هر که خلافت ابو بکر را رضی الله عنه غضب داند عمل نکند چه حکم هر یک حکم آن دیگر  
است این سنی که محمد بن ابی بکر است که از ابرار دینی بیان حاجت افته و مادرین فصل  
نیز این اجازه نمودیم که در وقت بر زمین و موت و شفقت بر ضعیف است چه طریق  
این سنی عان دعوت است جاهل کسی از ایشان در بند آن باشد که چگونه جمع را با خود  
را بد و بسیار دیدیم که از ایشان خلقی را از عوام سرگردان کرد و عوام مسلمانان نمیبینند  
از این سخن از کجاست و هر یک میباشند و زناد که میخواهند که و منی در شریعت پیدا کنند  
و اساس آن بر قدم نهادند تا خلافت ابو بکر سخن گفتند چه آن مفضی میشود بطعن  
و جمله صحابه و طعن در ایشان مفضی میشود بطعن در دین زیرا که قرآن و حدیث و حکامیک

این است  
بسیار در سوره  
مشکوٰه در تفسیر  
سور  
تفسیر

از  
ک  
با  
با  
ف  
د  
ن

عن ابی بصیر **قال قال النبی صلی الله علیه و آله** و سایر صحابه جنت است  
 ۱۹۳

از آن استفاد است از صحابه باریده است و چون حال ایشان بر آن وجه اعتقاد کنند  
 که آن مبتدیان میگویند بنقل ایشان هیچ عثماد نباشد شریعت ثابت نشود نفوذ  
 بالله من الضلال اکنون بیاید دانستن که محافظت درین مسأله که مصداق  
 اهل سنت و جماعت است محافظت است بر جمیع ابواب شریعت و بهاون  
 بدان اضماعت جمله شریعت و الله ناهض حربه و ولدینه فصل  
 چهارم در مراتب صحابه رضی الله عنهم و توفیر ایشان و وقوف بر ابواب  
 فضیلت از طریق وحی تواند بود پس از طریق اعتبار بر احوال و اعمال شخصی در کار بود  
 موازنه آن میزان شرع و چون حتمال بر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 در قرآن چندین جا ثنا گفت افزون از آنکه بر دیگر از اهل این مکان گفت پیغمبر علیه السلام  
 خبر داد که خیر القرون و قرنی معلوم شد که صحابه فاضل ترین زمانه است اندو  
 چون نبی آدم در موجودات فضیلت بر طبقات متفاوت با تفرقه و است شد که صحابه  
 بیکدیگر تفاضل است و اگر بعضی باب فضیلت متقارب بود بعضی متفاوت  
 و چون دانست شد که در قرآن خیر القرون است اعتبار در ابواب فضیلت است  
 صحبت و فضایل دینی بود و تقدم در امور دنیاوی و تفرقه در امور سیاه است  
 که هر که در قرآن بر سر آید و تقدم وی اتفاق بود و شد وی فاضل است  
 این مقدمات ابو بکر رضی الله عنه فاضل تر بود و بعد از وی عمر رضی الله عنه  
 که بار صحابه در جواب آن گویند که گفت که خلیفه ابو جوب میبودی عمر رضی الله عنه

فلو ان احکم  
 انفق مثل  
 احد ذهلما  
 پس از ثابت  
 شود که یکی از شما  
 کند در راه  
 خراج خدا مانند شود  
 ما بلع صدق حمله  
 در سینه تو این  
 و در راه  
 و در راه  
 و در راه  
 و در راه



این برود و کسر و پیران این است انداز اول و آخرین ۱۲ سن اول که شش شود از روی زمین پس ابو بکر پسر عمر ۱۲ سن اول آورد و ابو بکر و عمر ۱۲

من اصفیٰ منکم الذین یلوکم  
بعد از ایشان بهترین است  
آن که اندک متصل اند  
با ایشان که تابعین باشند  
صالحی که یلوکم که  
تابعین اند بعد از آن که قرآن جا  
از پس زمان که متقارب  
و متقاربان باشند در کم  
از امور واضح این است  
که مضبوط و معجز در آن  
عدوسا  
معین  
از زمان نیست زیرا که  
قرن آن حضرت که صحابه اند  
تا صد و ده سال باقی  
بودند و قرن تابعین  
از سنه هجری تا بقا و  
سال باقی بودند و قرن  
تابع تابعین از آنجا تا سنه  
و دو بیت شصت سال  
در بین وقت ظاهر شد  
پس صحابه پسرانند

صلی الله علیه و آله و سلم  
فلا قال رسول الله  
لنزل من انزلنا انزلنا  
دو مرتبه در نفس ثانی از بار  
در مواضع متعدده مذکور شد  
عبدالرحمن بن ابی بکر  
و عن عمر بن الخطاب  
و عن عثمان بن عفان

دو وی مرد دشت خوی است گفت گوئیم بهترین اصل تر از ایشان خلیفه کردم و بچکس  
از صحابه دیگر این بگرد و همچنین خود از احادیث رسول الله میشود و از آنکه حدیث  
خلیفه است رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که وی گفت یا قتد و ابا لذین  
من بعد علی بن ابی بکر و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان باقیه اگر امتی است عظیم که هیچ صحابی  
درین باب ایشان مشارک نیست و قول و فعل ایشان بحکم این حدیث محبت و درین  
واضح است بر سنت خلافت ایشان و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مثل این حدیث  
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده هذا ان سیدنا هو اول اهل الجنة  
من الاولین و الاخرین و در روایت دیگر ابو بکر و عمر سیدنا هو اول  
اهل الجنة آن حدیث دیگر حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم فرمود لنا اول من تتشوق عنه الارض ثم ابو بکر ثم عمر دیگر  
حدیث ابو هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
أمنت انا و ابو بکر و عمر و انوات این احادیث بسیار است و عجب است  
که بناد حدیث یافته میشود که رسول علیه السلام میان دو کس از صحابه در بابی از ابواب  
فضیلت جمع کرده باشد و میان ابی بکر و عمر رضی الله عنهما در بسیاری ازین باب جمع کرده  
اشارت باختصاص با رسول علیه السلام اختصاصی دیگر یاد در آن با ایشان مشارکت  
نباشد و توافق در این میان رسول علیه الصلوة و السلام چون از دنیا بیرون رفتند  
و در آن نشان با رسول علیه السلام در یک موضع مقرر این معنی است که یاد کرده شد

و درین وقت ظاهر شد  
پس صحابه پسرانند  
فلا قال رسول الله  
لنزل من انزلنا انزلنا  
دو مرتبه در نفس ثانی از بار  
در مواضع متعدده مذکور شد  
عبدالرحمن بن ابی بکر  
و عن عمر بن الخطاب  
و عن عثمان بن عفان

مشهد  
تفلیس  
اصطفا  
یغسان  
۱۹۵  
مشهد  
اصطفا  
تفلیس

و یکس از صحابه و علماء است در آن خلافتی نکرده اند که ابو بکر و عمر بهترین است اند بعد از رسول  
علیه السلام و این خلاف از قبل افضیان و زندیقان و نظیر ایشان یافت میشود و آنچه گذشت  
از ذکر اجماع بر معنی در جواب کفایت است مع بذات میان جمهور صحابه در عرض تفضیل علی را  
رضی الله عنه یاد کرده اند و از علی رضی الله عنه درست شده است بروایت عمر بن ابی سلمه  
که پیشوای پسر بود و بروایت محمد بن حسنیه که بهترین مردی میان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر  
بود و پس عمر رضی الله عنهما و قول و برایشان حجیت را بسته است و بعد ازین دو کس اکثر  
اهل سنت و جماعت بلکه جمهور ایشان بر آنند که عثمان فاضل تر است پس علی رضی الله  
عنهما و بعد ازاں ایشان معینی از طریق اثبات خلافت است و ایشان درین  
بنابر قرار ما از تقدیم مفضول با وجود فاضل نمیکنند از اهل سنت بر آنند که عمل  
فاضل تر از عثمان بود و این نیز از سفیان ثوری و جمیع از علماء کوفی نقل کرده اند اگر کسی  
از ما سوال کند چگونه روا باشد که این قول را بجمعی از اهل سنت نسبت کنند و این مفضول  
است بطرف در خلافت عثمان رضی الله عنه زیرا که تقدیم مفضول با وجود فاضل از مذنب  
این سنت بیرون است جواب آنست که چون عمر رضی الله عنه کار و زودند ویران گفتند  
استخفاف بر المؤمنین و از تفصیح شخصی سعید امتناع نموده گفتند بزرگی عهد کردیم بعد از  
مرگ تو اما بجای پس را بخلاف این شنیدیم بر ما که رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم از دنیا بروان رفت و از ایشان را نمی بود و علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاص  
و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم یاد کرده بعد از وی از روی نقل صحابه ازین شنیدیم که

عن ابن  
عمر قال قال  
رسول الله  
صلى الله عليه  
واله وسلم  
اذا را ابستم  
لاندين و سبعون  
اصحابي ففوتوا  
عنه والله  
اعلى ثم علم  
دعوى ابو بكر  
فكانوا ينادون  
الحسين هو  
ابو بكر  
فانتعدوا  
دعوى از حجت  
و بادين

و  
القول  
القول  
القول

مصلحت دارد در این باره  
 مسأله از کلماتی که در کتب معتبره  
 ذکر و در سید بقول آمده است  
 رسول الله صلی الله علیه  
 و آله عنده صلوات الله  
 علیہ و علیٰ آله  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها

که اهل شوری بودند مجاز و زکون نذیر را که از جای طبعات ایشان بودند و در تقاضای خلیفه  
 از همه تمامه چهار ایشان از سر خود بر نهاده بودند و عثمان و علی تقویین که در اندیشه آنکه  
 که تقاضای ایشان از پیش و عثمان و علی و عثمان در حقیقت از بهر این بود که حواله کردند  
 و هر یک ایشان عهد و بیعتی دادند که هیچکس بعد از عثمان ننهد تا آنکه همه نام کردند  
 که آن روز تا آنکه وی کند و هر یک از ایشان که اگر کبریت بروی گنجه  
 خداوند است رسول حکم نموده و در رعایت مصلحت است مبدول دارد و  
 متابعت است که پس از آن مفضل شده بهت بر عثمان و عثمان نیست مبار  
 عام که این در انوقت اولی ترین صحابه بودند در خلافت چون رخصت شده و در  
 بیعت بجمع همه از من نهاد داد و وی از روی جهاد املاجات و بیعت عثمان  
 بهر حال که بود مساعدت بر فاست و شاید که در صحابه کسانی بوده باشند که در کیفیت  
 رجحان از طرف است دانسته با اما چون دانستند که جهاد قوم دیگرند بعد از آنکه  
 که علی و عثمان را بر وی نافرمانی شد بر خلاف جهاد ایشان است بر آن اعتباری که از آن  
 در تقضیل سخن نماند چون دانستند که از طرفی چنین موند فیصله افتاد است و در  
 آنکه این متفرق شود اگر علی انفاصل تر دانستند بیعت عثمان به و بداند در آن  
 و افتاق کلامی و فرق میان این صورت که در کیفیت است تا ای وقت با بعضی از آن  
 یکی یکی بودی بود و میان این صورت که در تقضیل استنباطی نمود و زیادت سخن  
 در میان بود با آنکه صحابه ان افتاق تصدیق یل بر کرده اند تا هر است این

در میان صحابه در این باره  
 اختلافی نبود و همه اتفاق  
 بر آن بودند که در این  
 صورت که در تقضیل استنباطی نمود و زیادت سخن

صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها  
 صحابی من خودی یا ایها



بسم الله الرحمن الرحيم  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 احدى رزق كاذب يعني در راه خدا يك طعام كه يك از ایشان چ کرده باشد زسد و ن بینه  
 الله في اصحابي لا يتخذ وهم بعدى عرضا فوالذي نفس محمد  
 بيده ولو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك ما احدثهم  
 ولا نصفه و شيطان از طريق هوا و عصبیت مردم را تشویق کند که خصوصیت ایشان را  
 با بعضی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از بهر دوستی از احد از رسول  
 سیرت بگردانیدند و با یک یگر منازعت بگردند تا بجای رسیده اند که  
 و این سال که بدین فتنهها بسته گشته است اول باید که بدانند که ایشان را چه کار  
 نه باید که در این باره مضمونه بخارند بر ایشان و ابو ارحم ایشان را در این باره  
 صحبت پذیر صلی الله علیه و آله وسلم را می کرده بود ولی طایفه ای که این کتاب است  
 بر این صفتندی و زود با حق گردیدنی با ند که نه است و این است آنچه گفته  
 که فرشته و دلیل آن بعد از این گفته شود و چون کافه مردمیت موثر و بسیار  
 اسل این روایت تکلیف صحابه که در کتب منوم ایشان مذکور است در همان  
 صلی الله علیه و آله وسلم بگفته است ایشان وصیت فرموده و از او میبود در ایشان هر  
 مبلغ کرده و گفته که از اصحاب من چیزی نباید شود که دارن یکی نباشند شما بدان ایشان را به  
 یاد کنید که حق تعالی برکت صحبت من آنها را از ایشان عنو کند و در بنابر حدیث بیانش  
 و تشدد علماء اسلام در بنابر از جزر استباحست عرض مومن ترین مردم حق و  
 از بهر آنست که چکستن در بنط ایقه که زبان در ایشان نماده اند اما که نه حکم از احکام

بسم الله الرحمن الرحيم  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 احدى رزق كاذب يعني در راه خدا يك طعام كه يك از ایشان چ کرده باشد زسد و ن بینه  
 الله في اصحابي لا يتخذ وهم بعدى عرضا فوالذي نفس محمد  
 بيده ولو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك ما احدثهم  
 ولا نصفه و شيطان از طريق هوا و عصبیت مردم را تشویق کند که خصوصیت ایشان را  
 با بعضی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از بهر دوستی از احد از رسول  
 سیرت بگردانیدند و با یک یگر منازعت بگردند تا بجای رسیده اند که  
 و این سال که بدین فتنهها بسته گشته است اول باید که بدانند که ایشان را چه کار  
 نه باید که در این باره مضمونه بخارند بر ایشان و ابو ارحم ایشان را در این باره  
 صحبت پذیر صلی الله علیه و آله وسلم را می کرده بود ولی طایفه ای که این کتاب است  
 بر این صفتندی و زود با حق گردیدنی با ند که نه است و این است آنچه گفته  
 که فرشته و دلیل آن بعد از این گفته شود و چون کافه مردمیت موثر و بسیار  
 اسل این روایت تکلیف صحابه که در کتب منوم ایشان مذکور است در همان  
 صلی الله علیه و آله وسلم بگفته است ایشان وصیت فرموده و از او میبود در ایشان هر  
 مبلغ کرده و گفته که از اصحاب من چیزی نباید شود که دارن یکی نباشند شما بدان ایشان را به  
 یاد کنید که حق تعالی برکت صحبت من آنها را از ایشان عنو کند و در بنابر حدیث بیانش  
 و تشدد علماء اسلام در بنابر از جزر استباحست عرض مومن ترین مردم حق و  
 از بهر آنست که چکستن در بنط ایقه که زبان در ایشان نماده اند اما که نه حکم از احکام

بسم الله الرحمن الرحيم  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 احدى رزق كاذب يعني در راه خدا يك طعام كه يك از ایشان چ کرده باشد زسد و ن بینه  
 الله في اصحابي لا يتخذ وهم بعدى عرضا فوالذي نفس محمد  
 بيده ولو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك ما احدثهم  
 ولا نصفه و شيطان از طريق هوا و عصبیت مردم را تشویق کند که خصوصیت ایشان را  
 با بعضی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از بهر دوستی از احد از رسول  
 سیرت بگردانیدند و با یک یگر منازعت بگردند تا بجای رسیده اند که  
 و این سال که بدین فتنهها بسته گشته است اول باید که بدانند که ایشان را چه کار  
 نه باید که در این باره مضمونه بخارند بر ایشان و ابو ارحم ایشان را در این باره  
 صحبت پذیر صلی الله علیه و آله وسلم را می کرده بود ولی طایفه ای که این کتاب است  
 بر این صفتندی و زود با حق گردیدنی با ند که نه است و این است آنچه گفته  
 که فرشته و دلیل آن بعد از این گفته شود و چون کافه مردمیت موثر و بسیار  
 اسل این روایت تکلیف صحابه که در کتب منوم ایشان مذکور است در همان  
 صلی الله علیه و آله وسلم بگفته است ایشان وصیت فرموده و از او میبود در ایشان هر  
 مبلغ کرده و گفته که از اصحاب من چیزی نباید شود که دارن یکی نباشند شما بدان ایشان را به  
 یاد کنید که حق تعالی برکت صحبت من آنها را از ایشان عنو کند و در بنابر حدیث بیانش  
 و تشدد علماء اسلام در بنابر از جزر استباحست عرض مومن ترین مردم حق و  
 از بهر آنست که چکستن در بنط ایقه که زبان در ایشان نماده اند اما که نه حکم از احکام

بسم الله الرحمن الرحيم  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 احدى رزق كاذب يعني در راه خدا يك طعام كه يك از ایشان چ کرده باشد زسد و ن بینه  
 الله في اصحابي لا يتخذ وهم بعدى عرضا فوالذي نفس محمد  
 بيده ولو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك ما احدثهم  
 ولا نصفه و شيطان از طريق هوا و عصبیت مردم را تشویق کند که خصوصیت ایشان را  
 با بعضی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از بهر دوستی از احد از رسول  
 سیرت بگردانیدند و با یک یگر منازعت بگردند تا بجای رسیده اند که  
 و این سال که بدین فتنهها بسته گشته است اول باید که بدانند که ایشان را چه کار  
 نه باید که در این باره مضمونه بخارند بر ایشان و ابو ارحم ایشان را در این باره  
 صحبت پذیر صلی الله علیه و آله وسلم را می کرده بود ولی طایفه ای که این کتاب است  
 بر این صفتندی و زود با حق گردیدنی با ند که نه است و این است آنچه گفته  
 که فرشته و دلیل آن بعد از این گفته شود و چون کافه مردمیت موثر و بسیار  
 اسل این روایت تکلیف صحابه که در کتب منوم ایشان مذکور است در همان  
 صلی الله علیه و آله وسلم بگفته است ایشان وصیت فرموده و از او میبود در ایشان هر  
 مبلغ کرده و گفته که از اصحاب من چیزی نباید شود که دارن یکی نباشند شما بدان ایشان را به  
 یاد کنید که حق تعالی برکت صحبت من آنها را از ایشان عنو کند و در بنابر حدیث بیانش  
 و تشدد علماء اسلام در بنابر از جزر استباحست عرض مومن ترین مردم حق و  
 از بهر آنست که چکستن در بنط ایقه که زبان در ایشان نماده اند اما که نه حکم از احکام

بسم الله الرحمن الرحيم  
مجلس تفسیر قرآن مجید  
روز دوشنبه ۱۹۹۷  
محل تفسیر مسجد جامع اصفهان  
تفسیر آیت الله العظمی آیت الله مرعشی نجفی

شرع و سنتی از سنتها مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نقل می ثابت شده است  
 و همین در ناقل مفضی میشود و طبع در نقل و ترجمه و کتب گوناگونی صادر شود و وی  
 بود که مسلمانان مطلقاً و ابودی زیرا که نادر تواند بود که کسی بگنهای آلوده نباشد  
 و چه و در طاعنان در صحابه کسانی اند که دعوی دوستی امیر المومنین علیه میکنند و نشان محبت  
 دعوی محبت دینی آنست که اقتدای وی کنند و در طریق مسلم مخالفی نباشند و دست  
 است که امیر المومنین علیه رضی الله عنه گفت لِخَوَانِنَا بَعُوْا عَلَيْنَا و این جمعه و زار کرده  
 نیز بود گفت که گواهی میدهم که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت  
 کننده زبیر در آتش است و چون حرب روز جمعه با خرسید امیر المومنین علیه در میان  
 جادو صف میکرد دید تا بنکر که کشته شده است چون بطلی رسید گفت چه دشوار است  
 بر من ای با محمد که تر افتاده بر زمین بَيْنَ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبَةَ  
فِي بَطْنِ الْاَوْدِ يَتِيَةً تَحْتَ بَحْمِ السَّمَاءِ اشْكُو اِلَى اللّٰهِ عَجْرِي بَرِي  
 این سخن از جمله آن برگزیدگانند که پیغمبر علیه السلام بر ایشان گواهی داد که از انجیل  
 سخن امیر المومنین علیه رضی الله عنه ایشان آن بود که من سیدم که در بطنی و زبیر از آنها بشو  
 که خفتعال گفت وَنَزَعْنَا مِا فِي صَدْرِهِمْ مِنْ غُلٍّ اَوْ اَنَا عَلِيٌّ سِرٌّ  
 متقابلین و درست است که وی کسی را از بهر مقاتله با وی تکلیف نگردد و در سینه آنست  
 که سینه ایشان روان داشت و قتال ایشان مباحند است و چون بر ایشان ایشان  
 دست یابوی سلاح بیفکند از وی زکشت و کسی از ایشان سینه در و از

کرمی و در سینه  
 از ایشان  
 گویند حضرت خدا  
 از ایشان  
 تا بد جات و در  
 یکدیگر  
 در بطن  
 پیغمبر  
 از ایشان  
 و در سینه  
 از ایشان  
 از ایشان

تفسیر آیت الله العظمی آیت الله مرعشی نجفی



توبه در آن مغفرت تعرضی روان باشد چون رسول امت را فرموده است که گذشتگان را

خود را یاد کنید الا بخیر لا تذکر و الامواتکم الا بخیر فانهم افضوا

الی ما قدموا و این نهیست در حق جمیع مسلمانان بزرگوار ایشان با چنین نهی

چگونه روا باشد که زبان در سلف است از صحابه رسول خدا کنند رسول در حق صحابه

و بیست کرد گفت الله الله فی اصحابی و در حق عموم مسلمانان گفت لا تذکر و

امواتکم الا بخیر و در آنچه فرمود که ایشان بگردان خود پیش دارند رسیدن آنها هم

افضوا الی ما قدموا اشاره است بدان مردگان که نیک کرده و اگر بد کرده

بودند زبان ایشان شهادت بگردان خود بر سر گشتار نماید است و بیست کرد و

و معاویه و مثال ایشان را از صحابه رضی الله عنهم بهر صحبت رسول است اما تذکر آن

نباشد که از هر دست اسلام زبان از ایشان باز گیرد و آیه تلاوت اصله شد خلعت

لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و الاقتلون عما کانوا علی و بدون

پیشوا خود سازد یقین داند که اگر بدین تعظیم عمل میجواید و تخریب منافع شرع تعظیم عالمین

و ایزد المومنین علی بفضایل خود از تعصب همه متعصبان مستقیم تقدیم در علم و حکمت

و سابقه اسلام و هجرت و نصرت رسول الله علیه و آله و سلم است و بیست کرد

خود از برادرین و قرابت قرب و اختصاص معالمت رسول الله علیه و آله و سلم است

از بهر مناسبت رسیده انسا عالم و تفرد با انتشار از سل رسول اصحاب بر آن است

فرضوان الله علیه و علی و اولاده اطهرین و بیست کرد

بایشان که خیر صورت نشود و در حدیث آمده است که هر که بگوید این دعا را در روز شنبه بخواند...

باید که در روز شنبه بخواند و در حدیث آمده است که هر که بگوید این دعا را در روز شنبه بخواند...

باید که در روز شنبه بخواند و در حدیث آمده است که هر که بگوید این دعا را در روز شنبه بخواند...



Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "واریزنده فاطمه رضی اللہ عنہا" and "عالم بر سر آمده بود و خود و داورش".

دارند که فاطمه رضی اللہ عنہا فاضل ترین اولاد نبی بود و شهادت رسول از زنان  
عالم بر سر آمده بود و خود و داورش غیر یکدیگر رضی اللہ عنہما بکمال از جمله زمان این است  
مستثنی شده و بمقتضا باید دانست که زنان رسول علیہ السلام اہمات مومنان  
نکاح ایسان برست چون نکاح داوران مرام و مقتضای دارد کہ ہمہ صحابہ و انبیا  
بودند کہ حق تعالی ایشان را از بہر مصاجبت رسول اختیار کرد و فاضل ترین ہمہ بعد از  
نیکو چہ رسول علیہ السلام و صدیقہ است بود ہمیشہ رضی اللہ عنہما و زنان شعی  
و نسبت با دیگر زنان چنانہ اند کہ مردان صحابہ را بہ نسبت با دیگر مردان  
حال تفسیر ایشان رو نیست و نہ تبرا از ایشان فرضوان اللہ تعالی

سایر الصحابة و الصحابیات و التابعین لهم باحسان  
یوم الدین **فصل پنجم** در حکم فرقی میان است و بیان از  
کافر نشود و بیان بدعتی کہ موجب تکفیر بود رسول علیہ السلام گفتہ است کہ  
مفترق شوند بر خفتاد و ستہ وقت ہمہ در آن شان اندالاسواد اعظم گفتہ اند  
بعیت گفت آنچه من برانم و صحابہ من ستفرقہ فی علقہ  
وس **بن فرقا کلہم فی النار الا سواد الاعظم قالوا**  
**یا رسول اللہ ما السواد الاعظم قال ما انا علیہ و اصحابی بعضی**  
از مکلمان و غیر ایشان از اہل علم حاضر فرقی ضلالت کردہ اند کہ میاداران تکلفی است  
زیرا کہ آنچه

Handwritten marginal notes on the right side, including "واریزنده فاطمه رضی اللہ عنہا" and "عالم بر سر آمده بود و خود و داورش".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like "واریزنده فاطمه رضی اللہ عنہا" and "عالم بر سر آمده بود و خود و داورش".



بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند

عاصم مختاری بعد از ایشان قدربان پیداشدند و اول کسی در قدر سخن گفت معبد  
جهمی بود بصره و بعد ازین رو افضر پیداشدند که در امامت ابو بکر طعن کردند و تضدید  
صحابه سخن گفتند و در زمان علی این مذہب نبود قومی بودند که خود را شیعیان میگفتند  
پس از وی آن قوم پیداشدند و در زمان ابوعبید بن جراح پیداشدند و اول ایشان اصحاب  
عزال بود که از اصحاب حسن بصری بودند و اهل میان اهل سنت و خروج نقاد بودند  
در صواب گیره خوارج میگفتند که فریادها و اهل سنت گفتند که در میان شما  
برده فرو میکشید و گفتند که فریادها و اهل سنت گفتند که در میان شما  
ویر از طرفه خود بر آورده عمر و سعید بن جبیر با او میباشند و اهل سنت  
فهم اکامیر ازین سبب نام اعتزال بر ایشان افتاد و در میان اهل سنت مذہب  
نمودند و در وقت ششمی در میان اهل سنت و خوارج اختلاف افتاد و اهل سنت  
باز از آن وقت که اهل سنت هر وقتی که در میان اهل سنت و خوارج اختلاف افتاد و اهل سنت  
الی بودند و اگر علمای مخالف تکفیر و فساد است چون خوارج و روافض معتزله روا  
نداشته اند و بعضی تکفیر ایشان قوی است از آن سبب فاضل صاحب این کتاب است که  
گنیم که اگر بدیع تاویل کند که مفسدی باشد و مخالف است از آن سبب است که ثابت  
که خدیر و وجود آن منقطع بایراد و اجماع است اجماع کرده باشند تکفیری روا باشند و اگر  
حق بانی عذر از رعنا و اخراج از کتبه است و بی خطاست گفته و آنچه در غایت ضمن  
نباشد و بدیع در آن مسأله شبیه کند تکفیر و انباشد و بعضی از علماء مفسدین تکفیر

بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند

بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند  
بدر صفت از بدین جهت است که در میان کسان است که در این دنیا در راه حق میروند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند و در راه باطل میمانند

در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است که هر که با حق مبارزه کند...

میکند لاله بدیخیت کرده اند که مستغرق امتی علی ثلاث و سبعین فرنگ  
 چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر از دست خود نهاد تکفیر روانجا جواب است  
 که ایشان است خود پیش از افتراق خوانند چنانکه در حدیث ثوبان است از رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یلیق قبایل من است  
 بالمشرکین حتی تعبد من امتی الاوتان و علمت که است  
 پرست را از دست که اجابت دعوت کرده باشند تا آنکه اگر نیز جدا افتند  
 ایشان است خود خوانند از آن لازم نیامد که تکفیر هیچ یک ایشان روانه دی نیز که  
 است بر وجه استمال کنند بر قومی که در یک زمان باشند با یکدیگر باشند یا با یک  
 طریق یا در زمان دعوت یک پیغمبر است توان گفت و مراد آن باشد که آنکه است  
 این دعوت مرآمده باشند و اگر کسی گوید درست است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
 پرسیدند که افکار هم یعنی خوارج کاوانند گفت از کفر کجینند سن الکفر فرو و  
 گفته اند منافقون هم منافقانند ایشان گفت منافقان جدا را یاد نکنند الا که

اندک و اینها خدیر بسیار یاد میکنند ان المنافقون لا یدکرون الله الا قلیلا  
 و هو لا یدکرون الله کثیرا جواب است که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت  
 است اما هنوز بر حقیقت معتقد ایشان واقف نبود و است و اما ایشان بنویسند  
 موجب تکفیر باشد نبوده اند چه ایشان که اول سبب تکفیر از وجود شدند و تخلفی می مساوی  
 و آنها که با ایشان بودند از طرفین جمعی بدیشان طعن شدند و کشتگان عثمان رضی الله

دو فتح است و در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است که هر که با حق مبارزه کند...  
 در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است که هر که با حق مبارزه کند...  
 در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است که هر که با حق مبارزه کند...

و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

عنه با ایشان باشد پس این بجای رسیده علی و طلحه و زبیر و عایشه رضی الله  
 عنهم تکفیر کرده و دیگر صحابه را که در مجلس وصفین از طرفین حاضر بودند و هر که با ایشان بود  
 همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که هر که برادر مسلمان را کافر گوید از هر دو یکی  
 کفر باز کرده یعنی اگر راست گفته است کفر است و اگر دروغ گفته خود کافر است که  
 دین حق را که وی بران بود کفر گفت و بعد ازین طایفه نافع و ازرق و مجد حرو و رقی بیاید  
 و بدو معنی چند دیگر بران پیغروند و دوستی که ایشان احتمال دنا و اموال مسلمانان کردند  
 درین هم مخالفت کتابست هم مخالفت سنت و هم مخالفت اجماع و از علامت  
 روافض صنفی هستند که علی را خدا میگویند و ایشان بسیارند لعنهم الله صنفی هستند  
 که ایشان را کیسانیان میگویند و بدو پشیمانی بر خدای او دارند و تکفیر اینها چگونگی توقف  
 رو باشد از جمله اصناف محترمه بر تلبیانند اتباع ابو الهذیل علاف و قول وی آنست  
 که قدرات حق تعالی متناسب است و نعیم این است و عذاب این است و روح با خراب  
 و نظایر اینها صحاب نظام و از جمله ضلالتها و یکی آنست که گفت که خدایتعالی عالم نیست  
 با جزاء عالم و چند سئله دیگر از امثال این سخنان و در تکفیر همچنین کسان بیج عالمی را زود  
 نباشد پس سافت زود کرده اند و تکفیر بعضی از فرق ضلالت که مخالفت ظاهر تصور  
 کرده اند بی تاویل علت آن تواند بود که این قیوم کلین طریق داشته اند مگر هنوز پیدایش شده بود  
 یا نه بسیار ایشان فاش گشته بود بعد از قرن اول اتباع ایشان از اهل سنت بتقلید و رعیت  
 فرق همان حکم کردند که سافت ایشان و پیشینگان اهل بدعت و توانا بود که مخالفت

و بعضی  
 عاصی  
 و شکر  
 دارند و در امان  
 که روح  
 است  
 ایشان  
 که در دنیا  
 و در آخرت  
 و در دنیا  
 و در آخرت  
 و در دنیا  
 و در آخرت

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

از دست اسلام را از حلق قون تلفیر گویند کان کلمه شهادت تیره کرده باشند اما آنکه  
 در بدعت بر نوعی از حلال تاویلی میکنند و میگویند که نزد رعایت و وضوح است تعقل و شبهه  
 میسازند حکم ایشان حکم صحاب کبیر است از مسلمانان تکفیر ایشان روایت است و اگر  
 کسی گوید که پیغمبر گفته است کلام فی النار زاین دلیل کفر است جواب آنست که  
 حکم حنا شریعت بدانچه ایشان در آتش انداختند کفر نمیکند چه بسیار باشد که کسی  
 ساعتی باشد در عملیکه بجای آن بود که از آن ورزی حاصل آید گویند فلان در آتش  
 است و این همچنان باشد که در فارسی گویند که فلان در آتش در میان و فزخ نشسته و مثل  
 این حدیث پیغمبر است در عرفای قبایل که پیشینگان در رمای دیهها با و لکن العرفاء  
 فی النار اگر گویند چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همه را در یک سلاک کشیده  
 باید که حکم همه یکی باشد و شایسته تکفیر جایز میدارید و بعضی از جواب آنست که حکم هر  
 از این دو مسئله از اصول دین است چنانکه یاد کرده شد و آنچه رسول علیه السلام  
 فرمود کلام فی النار و همه را در یک سلاک کشیده دلیل نشود بر آنکه حکم همه یکی است  
 چون روایت است که صاحب کبیره در آتش نشاند چنانکه کافر و ازین وجه همه را در یک سلاک  
 کشید اگر چه یکی مفلک است و یکی عاقبت محض و این بخاطر آنست که پادشاهی همی را بگیرد و در  
 حکم کند بقتل و در بعضی تعزیر و آنکه گویند پادشاه از همه بخیسته است و همه را عقوبت  
 فرمود نیست حکم فرق خطالت بر قانون کتاب و سنت و الله اعلم بحصل  
 در حکم گناه کاران است حکم گناه کاران از صحاب کبیر آنست که گناه کار نشوند

کلمه شهادت تیره کرده باشند اما آنکه  
 در بدعت بر نوعی از حلال تاویلی میکنند  
 میسازند حکم ایشان حکم صحاب کبیر است  
 کسی گوید که پیغمبر گفته است کلام فی النار  
 حکم حنا شریعت بدانچه ایشان در آتش انداختند  
 ساعتی باشد در عملیکه بجای آن بود که از آن ورزی حاصل آید  
 است و این همچنان باشد که در فارسی گویند که فلان در آتش در میان  
 این حدیث پیغمبر است در عرفای قبایل که پیشینگان در رمای دیهها با و لکن العرفاء  
 فی النار اگر گویند چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همه را در یک سلاک کشیده  
 باید که حکم همه یکی باشد و شایسته تکفیر جایز میدارید و بعضی از جواب آنست که حکم هر  
 از این دو مسئله از اصول دین است چنانکه یاد کرده شد و آنچه رسول علیه السلام  
 فرمود کلام فی النار و همه را در یک سلاک کشیده دلیل نشود بر آنکه حکم همه یکی است  
 چون روایت است که صاحب کبیره در آتش نشاند چنانکه کافر و ازین وجه همه را در یک سلاک  
 کشید اگر چه یکی مفلک است و یکی عاقبت محض و این بخاطر آنست که پادشاهی همی را بگیرد و در  
 حکم کند بقتل و در بعضی تعزیر و آنکه گویند پادشاه از همه بخیسته است و همه را عقوبت  
 فرمود نیست حکم فرق خطالت بر قانون کتاب و سنت و الله اعلم بحصل  
 در حکم گناه کاران است حکم گناه کاران از صحاب کبیر آنست که گناه کار نشوند

کلمه شهادت تیره کرده باشند اما آنکه  
 در بدعت بر نوعی از حلال تاویلی میکنند  
 میسازند حکم ایشان حکم صحاب کبیر است  
 کسی گوید که پیغمبر گفته است کلام فی النار  
 حکم حنا شریعت بدانچه ایشان در آتش انداختند  
 ساعتی باشد در عملیکه بجای آن بود که از آن ورزی حاصل آید  
 است و این همچنان باشد که در فارسی گویند که فلان در آتش در میان  
 این حدیث پیغمبر است در عرفای قبایل که پیشینگان در رمای دیهها با و لکن العرفاء  
 فی النار اگر گویند چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همه را در یک سلاک کشیده  
 باید که حکم همه یکی باشد و شایسته تکفیر جایز میدارید و بعضی از جواب آنست که حکم هر  
 از این دو مسئله از اصول دین است چنانکه یاد کرده شد و آنچه رسول علیه السلام  
 فرمود کلام فی النار و همه را در یک سلاک کشیده دلیل نشود بر آنکه حکم همه یکی است  
 چون روایت است که صاحب کبیره در آتش نشاند چنانکه کافر و ازین وجه همه را در یک سلاک  
 کشید اگر چه یکی مفلک است و یکی عاقبت محض و این بخاطر آنست که پادشاهی همی را بگیرد و در  
 حکم کند بقتل و در بعضی تعزیر و آنکه گویند پادشاه از همه بخیسته است و همه را عقوبت  
 فرمود نیست حکم فرق خطالت بر قانون کتاب و سنت و الله اعلم بحصل  
 در حکم گناه کاران است حکم گناه کاران از صحاب کبیر آنست که گناه کار نشوند

دلیل بر آنکه بنده گناه کار نشود که کفر و ایمان صفت دل است و هیچ یک ازین دو کاره محو نشوند الا بدان بگویند گناه عمل جوارح است و بدانچه در جوارح رود آنچه در دل است محو نشود و همچنانکه کافر که صورت نماز و روزه را بجا آورد ولی نگردد معتقد باشد مؤمن نباشد و من نیز بدینچه بر جوارح درود از معاصی بدن را معتقد نباشد ره است که کافر نشود و تکفیر بنده گناه مذنب جوارح است و مذنب معتقد نیست که نه کافر است و نه مؤمن و مخلوق در دوزخ در حق صحاب کبیر راه دارند و مذنب اهل حق نیست

و درین بر آنکه بنده گناه کار نشود که کفر و ایمان صفت دل است و هیچ یک ازین دو کاره محو نشوند الا بدان بگویند گناه عمل جوارح است و بدانچه در جوارح رود آنچه در دل است محو نشود و همچنانکه کافر که صورت نماز و روزه را بجا آورد ولی نگردد معتقد باشد مؤمن نباشد و من نیز بدینچه بر جوارح درود از معاصی بدن را معتقد نباشد ره است که کافر نشود و تکفیر بنده گناه مذنب جوارح است و مذنب معتقد نیست که نه کافر است و نه مؤمن و مخلوق در دوزخ در حق صحاب کبیر راه دارند و مذنب اهل حق نیست

از وین یافت شود بر حسب این و فعل که از وی یافت شود از هر یک بر نامی شسته شود و در آن فی نیست و دلیل بر اینست که علماء اسلام اجماع کرده اند بر آنکه کفر و کفر آنکه بنده رقبه فاسق آزاد کند کفارت باشد بیشتر رقبه مؤمنه نطقه

با کربان فسق و ایمان تنافی بودی که هیچ یکشان با آن دیگر یافت نشدی است نفس اجماع نکردی و روان باشد که اعتقاد دارند که فاسق باز کتاب کبیره که ما است در عذاب مخلد باشد اگر چه بی توبه مرده باشد و دلیل بر اینست که

يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِمَن يَشَاءُ يَكُفِّرْ بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَن يَشَاءُ

استغفار کرده و هر چه یابد و ن شرک است همه مشیت حواله کرد بسیار آیه از احادیث صحاح که از رسول علیه السلام وارد است در شفاعت در روز قیامت هر کس در دل و

در آنجا چنان شود که در دوزخ بجز اهل شرک هیچ کس نماند و روشن شود و انجیث

دلیل بر آنکه بنده گناه کار نشود که کفر و ایمان صفت دل است و هیچ یک ازین دو کاره محو نشوند الا بدان بگویند گناه عمل جوارح است و بدانچه در جوارح رود آنچه در دل است محو نشود و همچنانکه کافر که صورت نماز و روزه را بجا آورد ولی نگردد معتقد باشد مؤمن نباشد و من نیز بدینچه بر جوارح درود از معاصی بدن را معتقد نباشد ره است که کافر نشود و تکفیر بنده گناه مذنب جوارح است و مذنب معتقد نیست که نه کافر است و نه مؤمن و مخلوق در دوزخ در حق صحاب کبیر راه دارند و مذنب اهل حق نیست

گفت تا و حق

۲۰۹  
 در میان است مستفیض است اگر در افراد آن تو از یافت نشود و در حسن آن تو از ثبات  
 است چون معنی آیه با حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مبین آن است بریز  
 وجه مقرر شده برین شبهه نباشد و آیه و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم  
 خالد فیها فیها ایشان نظایر آن تمسک ساخته اند ما اول است در و انبیا شریف که از این نظایر  
 فرکرند و میان برود آیه تنافی حاصل شود و احادیث صحیح که در بیان آیه که ان الله  
 لا یغفر ان یشرك به الا الله از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باریست  
 و بدیه علماء اسلام است که چون در آیه متعارض شوند که نظایر جمع میان برود مکن نباشد  
 یکی بر دیگری حمل کنند تا در معنی موافق آید و جمع میان آن آیه که ان الله لا یغفر ان یشرك به  
 و میان این آیه و من یقتل مؤمناً الا الله انست که گوئیم خدا قاتل مستعد را بکشد  
 و نخواهد که ویران سازد جزاوی آنست که با و دانه در درخش مکنار و اگر خواهد که می بیند  
 در و در شتر مغلذ چون جمع میان این دو آیه برین وجه مکن است توان بدان واجب است  
 از بهر توفیق میان آیات و احادیث و ما این وجه را اختیار کردیم تا بیچ یکتین بصورت  
 معطل نماند با آنکه مفسران در مراد از این آیه تنافی کرده اند بعضی گفته اند آیه اگر چه نظایر  
 عموم دارد اما خاص در حق شخصی فرود آمده است که مرتد شد بر مؤمنی را بکشت و بعضی  
 گفته اند مراد از این متحدی است که مستحل قتل باشد اما معمولان بر تصور است که تنافی  
 تاویل میکنند و هر یک میان برود و ای جمع توان کرد و بیان آن کرده شد معتقد  
 حق آنست که کبیره محبط عن نیست چه تا اصل بیان باقی است عمل و ضایع نتواند بود

رو و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها  
 من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد فیها

از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا

در بیان آیه  
 در بیان آیه  
 در بیان آیه  
 در بیان آیه  
 در بیان آیه  
 در بیان آیه  
 در بیان آیه  
 در بیان آیه  
 در بیان آیه  
 در بیان آیه



قوله انما جاء في الصلاة  
قوله انما جاء في الصلاة  
قوله انما جاء في الصلاة  
قوله انما جاء في الصلاة  
قوله انما جاء في الصلاة

چون دست شد که جمع میان سبب مشتق است از میان و قضا می کند و میان سبب  
مشتق است از فسق و قضا می کند مگر است از آن که یا در جمع میان دو سبب عمل که یکی از ابواب  
طاب باشد و یکی از ابواب معصیت بطریق اولی و ابواب معصیت از باطل کنند بل غالب آن  
باشد که حسنات سیات را محو کند چنانکه حق تعالی فرمود ان الحسنات یدهن  
السیات حسنات از آن چه بر سیات غالب می آید که با اصل ایمان جمع است و حدیث  
درست است که رسول علیه السلام گفت مفضل آنست که در روز قیامت بیاید نماز  
و روزه و زکوة و بیاید که شام داده باشد و این را قنقرف کرد باشد و مال بر  
خورده و خون آن نجس و این را زه باشد این حسنات وی بدیند و از آنست  
ولفظ حدیث نیست المفضل من است یاتی یوه القیامه بصلاة  
وصیام و زکوة و یاتی قد شتم هذا و قذف هذا و کرمال  
هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته  
و هذا من سیئاته و میان علماء و نقل در صحت این حدیث خلافی نیست و این حدیث  
درین روایت است بر آنکه کبره محبط عمل نیست زیرا که میگوید که مفضل کور به نماز و روزه  
و زکوة بقیامت بیاید و قذف کرده باشد و مال ساقی خورده و خون نجس ویر  
جمد که بایست پس میگوید که حسناوی بخصمان وی دهند و اگر کبره محبط عمل بود  
حسنات وی باقی نماندی و در قرآن بر جا که ذکر اجباط است مراد از آن اجباط عمل  
کافر است و اگر حدیث جلا خلافت آن باهل ایمان رفته است چنانکه من

عقل نمودنی الحاکمین الصلوة  
عقل نمودنی الحاکمین الصلوة  
عقل نمودنی الحاکمین الصلوة  
عقل نمودنی الحاکمین الصلوة  
عقل نمودنی الحاکمین الصلوة

بجانب ما بنده و سلطان قدس  
بجانب ما بنده و سلطان قدس  
بجانب ما بنده و سلطان قدس  
بجانب ما بنده و سلطان قدس  
بجانب ما بنده و سلطان قدس

بصورتی که در آنجا که از دست من است...

قرآن صلوة العصر محط عمله مراد از آن است که از آن عمل کرده باشد  
 محط است بلکه مراد آنست که اگر در نماز دیگر پستی داشته شود آن بسیار بوی رسید  
 و چون نکرد از ثواب آن محروم شد بخواه کسی بود که عمدش ناخیز شود و این حدیث را  
 تاویل خیز بویچیتوان کرد تا منافی دیگر اصول که یاد کرده شد نباشد و عجب علماء اسلام  
 در مرتده خلاف کرده اند که عمل مطلقاً محط شود یا اگر برودت ببرد محط شود پیش  
 ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر عیاذ ابا الله مسلما فی مرتده شود و باز با سلام آید عملی که پیش از  
 روت کرده باشد محط باشد و پیش امام شافعی رحمه الله علیه محط نباشد و ویسوی  
 آنست که حق تعالی گفته است که هر که از شما از دین خود بازگردد و نپسندد و او کافر باشد  
 ایشانند که عملشان در دنیا و آخرت ناپسند و مضمحل شده با و من یرتد منکم

عن دینه فیمت وهو کافر فأولئك محطت اعمالهم في  
 الدنيا والاخرة حباط عملهم شرط ساخته بمرکب کفر و ثمره خلاف این دو امام  
 آنست که پیش ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر مسلمانی حج اسلام بجا آورد پس تمسک شود  
 اسلام آید و نظامت حج دارد بر او وضویش شود زیرا که آن حج برودت محط نشده  
 و پیش امام شافعی حج بروی لازم نشود زیرا که آن حج برودت محط نیست از بهر  
 علت که یاد کرده و اگر چه محط اعمال بودی نیستی که در فساح عمل با آن که از مسلمان  
 منقول بود و اینست نتیجه قول خوارج است که بنده را بگناه کار میگویند معتزل  
 از ایمانش بیرون میدانند و میان کفر و منزلت می بینند و تمسک بر کرده شرک بنده

بصورتی که در آنجا که از دست من است...  
 محط است بلکه مراد آنست که اگر در نماز دیگر پستی داشته شود آن بسیار بوی رسید  
 و چون نکرد از ثواب آن محروم شد بخواه کسی بود که عمدش ناخیز شود و این حدیث را  
 تاویل خیز بویچیتوان کرد تا منافی دیگر اصول که یاد کرده شد نباشد و عجب علماء اسلام  
 در مرتده خلاف کرده اند که عمل مطلقاً محط شود یا اگر برودت ببرد محط شود پیش  
 ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر عیاذ ابا الله مسلما فی مرتده شود و باز با سلام آید عملی که پیش از  
 روت کرده باشد محط باشد و پیش امام شافعی رحمه الله علیه محط نباشد و ویسوی  
 آنست که حق تعالی گفته است که هر که از شما از دین خود بازگردد و نپسندد و او کافر باشد  
 ایشانند که عملشان در دنیا و آخرت ناپسند و مضمحل شده با و من یرتد منکم  
 عن دینه فیمت وهو کافر فأولئك محطت اعمالهم في  
 الدنيا والاخرة حباط عملهم شرط ساخته بمرکب کفر و ثمره خلاف این دو امام  
 آنست که پیش ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر مسلمانی حج اسلام بجا آورد پس تمسک شود  
 اسلام آید و نظامت حج دارد بر او وضویش شود زیرا که آن حج برودت محط نشده  
 و پیش امام شافعی حج بروی لازم نشود زیرا که آن حج برودت محط نیست از بهر  
 علت که یاد کرده و اگر چه محط اعمال بودی نیستی که در فساح عمل با آن که از مسلمان  
 منقول بود و اینست نتیجه قول خوارج است که بنده را بگناه کار میگویند معتزل  
 از ایمانش بیرون میدانند و میان کفر و منزلت می بینند و تمسک بر کرده شرک بنده

بصورتی که در آنجا که از دست من است...

بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟

اینکه کاه نشود ضرورت مومن با چه حق تعالی بندگان خود را برین دو منزلت آفرید از آن  
 خردا و و از آنالشی نگفت هو الذی خلقکم منکم کافر و منکم مومن  
 و الله بما تعملون بصیر **فصل مضموم** در جواب چند سئله از بدعتی  
 معتزله که در استن آن مهم است مذیب اسحق است که بر خدا تعالی هیچ چیز واجب  
 نیست و معتزله میگویند که بر خدا واجب است که صلاح بندگان نگاهدارد و دلیل بر ایشان  
 آنست که واجب بفرمان واجب کننده تواند بود و بر خدا تعالی کس فرمان نیست  
 و بر نرسد واجب یا ملامت باشد یا عقوبت خدا تعالی از آن منزله است که ویران  
 توان کرد و خدا تعالی از آنست که در حق وی اثبات منفعت و مضرت توان بلکه  
 بر چه چیزی است کرد و هر چه خواهد کند و بر اسزد و ویرانسد که از هر چه خواهد

و کس از وی نتواند پرسید که چرا کردی لایسئل عما یفعل و هم  
 و بنابرین قول گفته اند که بر مقتضای واجب است که محسن را ثواب دهد  
 کند و نزد اسحق حق واجب بر او نیست از آن وجه که گفته شد و آنچه  
 آمد است مثل این الفاظ که **حق علی الله تعالی** و این لفظ که **حق العباد**  
 علی الله اول است بر وجهیک ملایم صفات ربوبیت باشد چنانکه گوئیم ما در آن  
 که بر خدا استحقاق است مبالغه است و بجز او عبد با طهارت آنچه لفظ حق بدان وارد شده است  
 گویند که حق تعالی است که و نابوده بنزد حق تعالی چون واجب است بنزد شما و آنچه گفته  
 است و ما حق العباد علی الله چون بنده حق خدا بگذار دست واجب ثواب

بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟  
 بعضی از شما میگویند که چرا در نماز ایستادن واجب است و در سجده نه؟

و کس از وی نتواند پرسید که چرا کردی لایسئل عما یفعل و هم

و کس از وی نتواند پرسید که چرا کردی لایسئل عما یفعل و هم

و کس از وی نتواند پرسید که چرا کردی لایسئل عما یفعل و هم

شود آن ثواب که جزای حق خداست حق خواند چنانکه جزای مکرر خواند و جزای  
 خداع را خداع خواند و جزای استهزار استهزا خواند و هیچ یک از این الفاظ را اطلاق نگو  
 کردن و اینست الا ازین وجه چنانکه قرآن بدان ناطق است و عیبر و ن و عیبر  
 بخاد عون الله وهو خاد عم الله یستیزی بهم پس جزای حق  
 واجب نیست اما حق تعالی وعده کرده است که جزای نیکوئی نیکوئی کند و وعده  
 حق جز صدق نباشد ان الله لا یخلف المیعاد اما یاد ایشان مکرر در انرا از  
 اهل کفر باشد آنچه ایشان از ان بهم کرده است بدیشان برسد زیرا که ایشان شایسته  
 تخفیف نیستند چه حق تعالی خبر باز داده است که ایشان را نیامزد و اما وعیدی در حق  
 شاه کاران اهل ایمان آمده است تخفیف و تجاوز در ان جایز است شرعا و عقلا و اگر  
 این رسیده است که ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون  
 ذلك لمن یشاء و دیگر این آیه که قل یا عباد الی الذین اسرفوا انفسهم  
 انفسهم لا یقنطوا من رحمة الله چه ظاهر است که او از عباد الی اهل ایمانند  
 احادیث که در تخفیف تجاوز از رسول علیه السلام درست شده است افزون از  
 است که با کثرت و ظهور آن اهل علم و خداوندان نظر را در وقوع آن تردید باشد  
 در وی شرع ظاهر است و اما از روی عقل هم محتمل است زیرا که بند چون مؤمنند  
 در نبوه معتقد و در آنچه معظم طاعت است و ان ایمان است مطاوع اگر اعمال  
 تابع هوا و شهوت آید تجاوز از وی نیکو بود و تخفیف از وعید در حق وی از قضایا

در کتب گذارند ایشان و درین کتب نیز تفسیر حق تعالی فرموده است  
 از تفسیر حق تعالی فرموده است  
 در کتب گذارند ایشان و درین کتب نیز تفسیر حق تعالی فرموده است  
 از تفسیر حق تعالی فرموده است  
 در کتب گذارند ایشان و درین کتب نیز تفسیر حق تعالی فرموده است  
 از تفسیر حق تعالی فرموده است  
 در کتب گذارند ایشان و درین کتب نیز تفسیر حق تعالی فرموده است  
 از تفسیر حق تعالی فرموده است  
 در کتب گذارند ایشان و درین کتب نیز تفسیر حق تعالی فرموده است  
 از تفسیر حق تعالی فرموده است  
 در کتب گذارند ایشان و درین کتب نیز تفسیر حق تعالی فرموده است  
 از تفسیر حق تعالی فرموده است

در کتب گذارند ایشان و درین کتب نیز تفسیر حق تعالی فرموده است

در این کتاب که در بیان عقوبات است و در بیان عقوبات است و در بیان عقوبات است

است و در بیان عقوبات است و در بیان عقوبات است و در بیان عقوبات است و در بیان عقوبات است

گرامی و تخفیف در وعید نه از باب خلف است و نه از جمله آنچه خارج از طریق حکمت بود و از جمله آن مسایل است که عقل را بی ولایت شرع نشناخت ابواب خطر و ابواب حیل نیست نیکو است که شرع تحسین آن کرده است و زشت آنکه شرع تقبیح آن کرده نه آنچه عقل تحسین و تقبیح آن کند چرا که اگر موجب اینها عقل بودی حق تعالی خلق را در این ابواب بر مخالفت عقل عذاب کردی عذاب بفرستادن انبیاء معلوم نبودی قال الله وما کننا معذبین حتی نبعث رسولا و معرفت صانع و حدوث عالم را نگویم که جز از طریق رسول حاصل نتوان کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فریض است و روا باشد که اصل بفرغ خود محتاج شود بل اسما و صفات از قبیل مستلحق بود و آنچه بر بندگان واجب شود از او امر جز بطریق انبیا نتواند بود و عقل الهی است که بوجود آن تکلیف ثابت شود و بعد مشایخ این شرطی است و شناخت نیکوئی که شرع آنرا تحسین کرده است و زشتی که شرع تقبیح آن کرده و اگر و ابودئی کار با بر مقتضای عقل بود و عقل مقتضای آن نکردی که از بهر دین ما در و پدر را باید گشت و از بهر دنیاری یا کمتر دست بیاید برید و از جمله آن مسایل است که سوال منکر و کفر و عذاب گور حقیقت چنانکه در احادیث صحیح آمده است اکثر معترفانکار کرده اند و شبهات رد کرده اند و جواب شبهات ایشان درین سئله اصاعت وقت است زیرا که هر که مسلمان است آنچه از رسول علیه السلام درست شده و بدین طرز است و عذاب قبر را آنچه در قرآن مذکور است درین آیه که النار یعرضون علیها غدوا و عشیا

در این کتاب که در بیان عقوبات است و در بیان عقوبات است و در بیان عقوبات است و در بیان عقوبات است

و يوم تقوم الساعة و در و گرايه از طيرتق تاويل رسول عليه السلام درست  
 شده به بيان واضح چنانکه در آن شبهاى البته نيست حديث منکر و بکير بحسين از  
 دست شده و علم آن از ارم سابقه از اهل کتابست ففيض تا بحد تو از رسیده بکار  
 از او جهى نيست الا انکله ثوق ايشان بمقتضيات عقل خود افزون از آنست که باخبار  
 نبيا عليهم السلام و از آنجمله آنست که بهشت و دوزخ افزيده شده و معدت  
 از بهر اهل سرکات دين و سر او ذهاب کثر معتزله آنست که بوقت جزا افزيده شود  
 و حجت بر ايشان نصوص قرآن و احاديث صحاح که بحد تو از رسیده است و از نصوص  
 قرآن یکی آنست که قلنا يا ادم اسکن انت و نزل و جنت الجنة و شبهه  
 ايشان در اين آيه آنست که دعوى میکنند که مراد از جنت در قصه آدم بستانى است  
 که آدم و حوا و ابليس در آن بودند ز جنت انجملد جواب جنتى که آدم در آن بود در قرآن  
 بمواضع بسيار بانف لام تعريف کرده و اين را نباشد الا در نچه معهود است پس  
 حمل آن نتوان کرد الا بر جنت معهود و ديگر آنکه حق تعالى آدم را گفت ان  
 لا تجوع فيها ولا تقرى و انك لا تطعمون فيها ولا ترضى و روشن  
 است که اين صفات و بقاء اين جهانى يافت نشود اگر چنين احتمالات را با چنين  
 نص ائزى بودى اگر ديگرى دعوى کردى آن آدم نه آدم ابو ابيست بل آدم ديگر بود  
 که در بستانى نافرمانى کرد و اين خلاف جماع است و نیز حق تعالى گفت اعدت  
 للمتقين يعنى ساخته شده آنچه هنوز در عدم بان توان گفت که ساخته شده و ديگر

در وقت قيامت  
 از ارم سابقه  
 از اهل کتابست  
 ففيض تا بحد تو  
 از رسیده بکار  
 از او جهى نيست  
 الا انکله ثوق  
 ايشان بمقتضيات  
 عقل خود افزون  
 از آنست که باخبار  
 نبيا عليهم السلام  
 و از آنجمله آنست  
 که بهشت و دوزخ  
 افزيده شده و  
 معدت از بهر اهل  
 سرکات دين و سر  
 او ذهاب کثر معتزله  
 آنست که بوقت  
 جزا افزيده شود  
 و حجت بر ايشان  
 نصوص قرآن و  
 احاديث صحاح که  
 بحد تو از رسیده  
 است و از نصوص  
 قرآن یکی آنست  
 که قلنا يا ادم  
 اسکن انت و نزل  
 و جنت الجنة و  
 شبهه ايشان در  
 اين آيه آنست که  
 دعوى میکنند که  
 مراد از جنت در  
 قصه آدم بستانى  
 است که آدم و حوا  
 و ابليس در آن  
 بودند ز جنت  
 انجملد جواب  
 جنتى که آدم در  
 آن بود در قرآن  
 بمواضع بسيار  
 بانف لام تعريف  
 کرده و اين را  
 نباشد الا در نچه  
 معهود است پس  
 حمل آن نتوان  
 کرد الا بر جنت  
 معهود و ديگر  
 آنکه حق تعالى  
 آدم را گفت ان  
 لا تجوع فيها  
 ولا تقرى و انك  
 لا تطعمون فيها  
 ولا ترضى و  
 روشن است که  
 اين صفات و  
 بقاء اين جهانى  
 يافت نشود اگر  
 چنين احتمالات  
 را با چنين نص  
 ائزى بودى اگر  
 ديگرى دعوى  
 کردى آن آدم نه  
 آدم ابو ابيست  
 بل آدم ديگر بود  
 که در بستانى  
 نافرمانى کرد  
 و اين خلاف  
 جماع است و نیز  
 حق تعالى گفت  
 اعدت للمتقين  
 يعنى ساخته شده  
 آنچه هنوز در  
 عدم بان توان  
 گفت که ساخته  
 شده و ديگر

در وقت قيامت  
 از ارم سابقه  
 از اهل کتابست  
 ففيض تا بحد تو  
 از رسیده بکار  
 از او جهى نيست  
 الا انکله ثوق  
 ايشان بمقتضيات  
 عقل خود افزون  
 از آنست که باخبار  
 نبيا عليهم السلام  
 و از آنجمله آنست  
 که بهشت و دوزخ  
 افزيده شده و  
 معدت از بهر اهل  
 سرکات دين و سر  
 او ذهاب کثر معتزله  
 آنست که بوقت  
 جزا افزيده شود  
 و حجت بر ايشان  
 نصوص قرآن و  
 احاديث صحاح که  
 بحد تو از رسیده  
 است و از نصوص  
 قرآن یکی آنست  
 که قلنا يا ادم  
 اسکن انت و نزل  
 و جنت الجنة و  
 شبهه ايشان در  
 اين آيه آنست که  
 دعوى میکنند که  
 مراد از جنت در  
 قصه آدم بستانى  
 است که آدم و حوا  
 و ابليس در آن  
 بودند ز جنت  
 انجملد جواب  
 جنتى که آدم در  
 آن بود در قرآن  
 بمواضع بسيار  
 بانف لام تعريف  
 کرده و اين را  
 نباشد الا در نچه  
 معهود است پس  
 حمل آن نتوان  
 کرد الا بر جنت  
 معهود و ديگر  
 آنکه حق تعالى  
 آدم را گفت ان  
 لا تجوع فيها  
 ولا تقرى و انك  
 لا تطعمون فيها  
 ولا ترضى و  
 روشن است که  
 اين صفات و  
 بقاء اين جهانى  
 يافت نشود اگر  
 چنين احتمالات  
 را با چنين نص  
 ائزى بودى اگر  
 ديگرى دعوى  
 کردى آن آدم نه  
 آدم ابو ابيست  
 بل آدم ديگر بود  
 که در بستانى  
 نافرمانى کرد  
 و اين خلاف  
 جماع است و نیز  
 حق تعالى گفت  
 اعدت للمتقين  
 يعنى ساخته شده  
 آنچه هنوز در  
 عدم بان توان  
 گفت که ساخته  
 شده و ديگر

بدره... درخت سدره المنتهى... با او... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... با او... درخت سدره المنتهى...

حکایت پهلوانی جنت و دوزخ... داخل دوزخ... حکایت پهلوانی جنت و دوزخ... داخل دوزخ... حکایت پهلوانی جنت و دوزخ...

آنکه حق تعالی گفت ولقد راه نزله اخرى عند سدره المنتهى عند  
 جنة الماوى ورواها بشدة كغيرها وبيدها بائس من سدره المنتهى معدوم  
 وبيدها باء بالآلة درین خصوصیت است اگر نیز بودی چون رسول در احادیث  
 بسیار بیان آن کرد که موجود است به بنابر اوضح مخالفت از ضلالت است درست  
 است که رسول علیه السلام گفته عرض الجنة والنار ودر آنچه معدوم بود این  
 سخن مستقیم نباشد و دیگر آنکه گفت که اذ خلت الجنة ما انفتحت  
 انفتحت النار الى ربها معدوم چنانکه شکایت کند از دوزخ مستمان  
 و ما لسان نفس زنده درین حدیث گفت فاذا دخلت الجنة انفتحت  
 الشتاء وذلك اشد ما تجدون من البرد و نفس  
 فالصيف وذلك اشد ما تجدون من الحر و اگر این بیان صحیح باشد  
 برین صفت نبودى اجماع است برین سخن است و از آنجمله است که شفاعت  
 رسول علیه السلام در حق اسیر کبار جایز است... عده داده که من اگر بگذرایم که  
 نیاروده باشد شفاعت کنم و بر آنکه در حق او جایز است شفاعت  
 نیز جایز است و ماروشن کردیم که جایز که ما درین شک است از دایره اسیر  
 ایمان بیرون نیست و تواند بود که حق تعالی از ایشان عفو کند و اگر عذاب از آن مخلص نباشد  
 بلکه از دوزخ بیرون آیند اگر چه معصوم بوده باشند و بی توبه مرده باشند من ذی الذنوب  
 یشفع عنده الا باذن الله شفاعتی که در آن از حق دستوری است شفاعت

درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى...

بدره... درخت سدره المنتهى... با او... درخت سدره المنتهى... درخت سدره المنتهى... با او... درخت سدره المنتهى...

تجاوز ایشان در طاعت به هم برای تخفیف است از محله فی النار در اوقات مخصوصه مانند ابوطالب هشتم در اطفال مشرکین  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است

است در حق اهل شرک که حقتان بندگاز اعلام کرده که مغفرت با ایشان رسد و شفاعت  
 شافعان ایشان رسد و نیکند فانتفعهم شفاعت الشافعین و در حق  
 شفاعت از آنانکه بر کفر از دنیا بیرون رفتند و لیکن است بر ثبات آن در حق آنها  
 که با یاران از دنیا رفتند و جابر عبدالله انصاری رضی الله عنه گفت که شفاعت است  
 خدا تعالی مبین است از آنکه فهم کند و این بر خوانند فانتفعهم شفاعت الشافعین  
 حدیث شفاعت را فوجی عظیم از صحابه روایت کرده اند و از ایشانند را شعیب بن  
 و عقبه بن عامر و ابو سعید خدری و ابو هریره و ابوانامه و عوف بن مالک و  
 و معدابن سعید و کرب عبدالله بن ابی الجعد و غیر ایشان رضی الله عنهم و  
 عبدالله انصاری انس بن مالک رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند  
 که وی گفت شفاعتی لایس اللبائیر من امتی با وجود این که این اتفاق است و این  
 شفاعت در حق مجرمان است اما آن مخالفین است که تسلی نموندند و در حق  
 شفاعت در حق صحاب کبار است که هر چه عقل تخمین کند که آن نبوت است  
 و تجاوز از بگردان و قبول شفاعت در حق ایشان نزد من است و در حق  
 تقیح آن نیکند و از آنجمله اثبات کرامات است در حق بنده گان صالح حقتان و ایضا  
 آن است پس حال مکلف است بجزئی که خرق عادت کند و مثال آن معبودان باشد  
 چنانکه رفتن بر آب پریدن به او گذاردن از جای که سفند ندارد و در نور دیده ای باشد  
 و در زمان اندک اظهار طهارت و شرب وقت حاجت شفاعت و حیوانات است

و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است

و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است

و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است



و ذیبات و آنچه بدین مانند از خوارق عادات معتبره و بسیاری از متکلمان این چیز را و انشا  
 و شایسته آنست که یکدیگر که جواز آن مفضی شود بالتباینج است و این نحوه را از امت  
 تیز نتوان کرد و در ظهور ازین انواع چون از غیر آنها یافت شود خوانند و الا از غرضی شسم  
 بنده و شجره و آنچه بندگان صالح را تواند بود از اوقات آن بوده و گاهی کند از اجابت  
 دعایشان ظاهر شود چون فرموده اند که این از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 که اثبات است در حق مردم که در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 مستور و قیام شود و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 بسیار صواب و در کتاب پیدا شود و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 و بدین که این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 مقرر و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 و معجز بر این معجز است که بعد از آن ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 که حق تعالی در قرآن مجید فرماید که روزی بودی قال الله تعالی کاهاد خذ

علیها ذکر بالمراب وجد عندنا قال یا مریم اذ لک هذا  
 قالت هو من عند الله ان الله یزقرق من ینشاء و ینغیر حسنا  
 و چون شاید که از زنی بخفتی و بر سر چندی کرامت ظاهر شود که در وی ظاهر باید  
 یا فاکره و کلید غرور با ذکر یا بود و هیچ آدمی ز او را بوی راه نبود و پیوسته وقت ازل حال نگاه

این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 در بعضی از ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 مستور و قیام شود و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 بسیار صواب و در کتاب پیدا شود و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است

و چون با کمال و واسطه الله تعالی  
 در بعضی از ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 مستور و قیام شود و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 بسیار صواب و در کتاب پیدا شود و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 و بدین که این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 مقرر و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 و معجز بر این معجز است که بعد از آن ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 که حق تعالی در قرآن مجید فرماید که روزی بودی قال الله تعالی کاهاد خذ  
 علیها ذکر بالمراب وجد عندنا قال یا مریم اذ لک هذا  
 قالت هو من عند الله ان الله یزقرق من ینشاء و ینغیر حسنا  
 و چون شاید که از زنی بخفتی و بر سر چندی کرامت ظاهر شود که در وی ظاهر باید  
 یا فاکره و کلید غرور با ذکر یا بود و هیچ آدمی ز او را بوی راه نبود و پیوسته وقت ازل حال نگاه

این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 در بعضی از ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 مستور و قیام شود و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است  
 بسیار صواب و در کتاب پیدا شود و در این ایام از غایبترین ایام آن مشال آن خوب است

قال اللہ تعالیٰ عن محمد بن عبد اللہ بن عبد الوہاب  
عظیم الشان عالم دین و فاضل کتب و صاحب کرامات  
۲۱۹

نمود و از آن تعجب می نمود شاید که از برگزیدگان حق تعالی درین امر است که غیر امام اند مثل آن پیش  
از آن ظاهر شود و دین دیگر قصه صاحب سلیمان است علیه السلام که گفت تخت بلقیس را  
پیش از آنکه تو دیده بر هم زنی تو آرم قال الله قال الذي عنده علم من الكتاب  
انا اتيك قبل ان يرتد اليك طرفك و دین دیگر قصه صحاب الکہف  
است و آن چندین عجایب که قصه ایشان بر آن مثل است و الا نچه ازین باب از صحاب  
رسول علیه السلام نقل کرده اند که ظاهر شد وجه بر آن رسول علیه السلام و چه بعد از وی  
باز رانند سخن دراز شو و از انجمله حدیث عباد بشر و اید حضرت است که عصای ایشان  
روشید و شب تاریک تا بخانه رفتند و حدیث طفیل و وحی نوری از سر تا زیانه و  
محلوق بود و حدیث ام ایمن که چون هجرت کرد تشریف شد و لوی از آسمان فرود آمدند  
و از آن نیک و را آب میدادند و لوی بر می نشستند تا سیرا شد و شش از آن  
شکر یک روایت کردند و حدیث ابو بکر که در وقت وفات عایشه را گفتند  
اخواک و اخواتک عایشه را بیشتر از یکدیگر بود و زنی ابو بکر جامل بود و بعد از  
و خیر ساور و در حدیث عمر رضی اللہ عنہ که ساری را با ناکت و وی میراث کرد  
در نماز و در کعبه می ساختند و از مدینه آواز داد که یا ساریة الجبل الجبل  
من اشترى الدیوب ظلم و آواز او نهادند شنیدند و حدیث اشغال که  
بر آن نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله عمرا میر  
للمؤمنین الی نیا مصر ما بعد فان کنت تجری بامر الی

الكتاب بیست و هفت  
حضرت سلیمان علی السلام  
بوده باوری است عجایب الاله  
که در این کتب نقل شده است  
یا سطر و ع با کعبه  
علیه السلام بود و در کتب  
نقل شده است او است  
رسول علیه السلام  
نقل کرده اند که ظاهر شد  
وجه بر آن رسول علیه السلام  
و چه بعد از وی باز رانند  
سخن دراز شو و از انجمله  
حدیث عباد بشر و اید حضرت  
است که عصای ایشان روشید  
و شب تاریک تا بخانه رفتند  
و حدیث طفیل و وحی نوری از  
سر تا زیانه و محلوق بود  
و حدیث ام ایمن که چون  
هجرت کرد تشریف شد و لوی  
از آسمان فرود آمدند و از آن  
نیک و را آب میدادند و لوی  
بر می نشستند تا سیرا شد  
و شش از آن شکر یک روایت  
کردند و حدیث ابو بکر که  
در وقت وفات عایشه را  
گفتند  
اخواک و اخواتک عایشه  
را بیشتر از یکدیگر بود  
و زنی ابو بکر جامل بود  
و بعد از او خیر ساور و  
در حدیث عمر رضی اللہ عنہ  
که ساری را با ناکت و وی  
میراث کرد در نماز و در  
کعبه می ساختند و از مدینه  
آواز داد که یا ساریة الجبل  
الجبل من اشترى الدیوب  
ظلم و آواز او نهادند  
شنیدند و حدیث اشغال که  
بر آن نوشته که بسم الله  
الرحمن الرحیم من عبد الله  
عمرا میر للمؤمنین الی نیا  
مصر ما بعد فان کنت تجری  
بامر الی

از آن  
تاریک  
روشید  
محلوق  
تشریک  
دین  
میراث  
نماز  
مشاید  
جان





حرام شد و حیوانات پر اکندة بکلک در شریعت نوح علیه السلام مباح بودند و بحقوب  
 گوشت بهتر بر خود حرام کرد و در زمان موسی علیه السلام بسیار از حیوانات حرام شد  
 از طریق شریع اینها بر ایشان محبت است و آنچه بعد از موسی علیه السلام یافت می شود  
 آنسوخ ایشان از محبت نشود زیرا که ایشان بعد از شریع وی اثبات شریعت بر زمین کردند  
 و اصل ایمان اثبات نسخ بنکتاب کرده اند و سنت به نسیان آن از طریق عقل از این باب  
 که چنانکه اثبات حکم از فیکرم حسب مصلحت یافت شود و نسخ آنهم از جهت مصلحت باشد  
 چنانکه طیبی بر حسب مصلحت است یورده اینده در روز نشود و با شام رویش  
 نیز کند و اگر تغییر مرتبه سهار باشد و الا طیبی نسخت کند و اگر منکاح نسخ  
 که یکم اثبات تعیین بر بوجه در حق خداوند عز و جل نمی شود و بعد از خروج محالی  
 و انباشد جواب است که بدان آن محتمل پیدا نمود و اما آنچه در حق خط است  
 نسخ اختلاف حکم است حسب اختلاف مانع از نسخ و اول ماکوف است  
 و نیز از طریق و عاقبت بود و هیات موت است اما ال عامر که در دنیا است  
 یا سایرین بنا بر ابدال لازم نباید از نسخ نیز لازم نمی آید و از این جهت نسخ  
 ممکنه که نسخ از آن جائز نیاید که بر زمین است با لازم می آید و در شمار و اثبات  
 و وقوع از او می آید پسند که ایشان را کین برادر و امیدارند و فعالی آن در جمعا  
 دتیه لظالمون علی و اکیمل بر شیخ عاقل نوشته ماند که بر هیچ وجه اوست نسخ  
 در نسخ است و تفالی از قبول خوانده منسوب است و از انصاف در مصلحت عاقلی

نسخ بنکتاب  
 و نفی کلام  
 و غیره  
 نسخ بنکتاب  
 و نفی کلام  
 و غیره  
 نسخ بنکتاب  
 و نفی کلام  
 و غیره  
 نسخ بنکتاب  
 و نفی کلام  
 و غیره

نسخ بنکتاب  
 و نفی کلام  
 و غیره  
 نسخ بنکتاب  
 و نفی کلام  
 و غیره  
 نسخ بنکتاب  
 و نفی کلام  
 و غیره  
 نسخ بنکتاب  
 و نفی کلام  
 و غیره



و هو لوط و لیسیم و سلیمان و داود و عیسیٰ و یونس و ایمنان و الین

تجدید نکاح نماید کرد و هم بیان نکاح سابق مقرر دارند الا اگر محبوس باشد که از ذوات  
محارم را زن کرده باشد پیش تقی کنند و در انساب انبیاء شایبه فساد یافت  
میشود نه مطنہ خلج حق تعالی ایشاز از خیار قبایل و شراف بنی آدم برگزیده است  
و پیغمبر ارحم الراحمین و آله و سلم از بهترین ائمه شرف نفس و کرم اخلاق و طهارت  
اصل و شجاعت و حمیت برگزیده و از عهد آدم الی یومنا هذا چنین گسنان  
از مومن و کافران و صمت خلج در نسب مستتف بوده اند زیرا که آن قضیست  
که از اصل بفرع سرایت کند و عیب را آن از زوال آن خارج بازگردد و انبیا را از این میراثیاید  
و اما کفر و سہام هر یک بصاحب خود تعلق گیرند نه ایمان شخصی بدگری سرایت کند و نه  
کفر وی و مذہب اہل حق آنست که ماور و پدیر پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برگزیدند  
و این بقره درست شده ثابت است بنا جملة و بہنای حق برین بوده است و اما  
از کتب انبیاء پیشین بطریق قیاس و اعماد شاید ثابت شده است و از آنجمله حدیث عمار  
مارجاشعی است بروایت وی از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ان اللہ تعالیٰ

نظر الی اهل الکتاب و مراد ازین بقایا کسانی اند از نصاری که بطریق حق مستقیم  
بودند و معلوم است کہ بوقت بعث پیغمبر ازین طایفه بکنہ بجزور قد بنوفل دیگری بوده  
پیش از اہل مکنہ بجزو بدین نقیص عدوی کہ بر خلاف قریش بود و دیگران ہم بر عباد  
اصنام مجتمع بودند و صدق آن از قرآن است قال اللہ تعالیٰ ہذا الذ

و هو لوط و لیسیم و سلیمان و داود و عیسیٰ و یونس و ایمنان و الین  
و هو لوط و لیسیم و سلیمان و داود و عیسیٰ و یونس و ایمنان و الین  
و هو لوط و لیسیم و سلیمان و داود و عیسیٰ و یونس و ایمنان و الین  
و هو لوط و لیسیم و سلیمان و داود و عیسیٰ و یونس و ایمنان و الین  
و هو لوط و لیسیم و سلیمان و داود و عیسیٰ و یونس و ایمنان و الین

و هو لوط و لیسیم و سلیمان و داود و عیسیٰ و یونس و ایمنان و الین

و هو لوط و لیسیم و سلیمان و داود و عیسیٰ و یونس و ایمنان و الین

بعد موت بر خلاف قاعده از برای اکران سید خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه زنده نموده شد معقولی است این امر را  
 بعد از موت بر خلاف قاعده از برای اکران سید خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه زنده نموده شد معقولی است این امر را

بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ  
 وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ  
 مُبِينٍ واز آنجمله حدیث بن ابی میکه است که از رسول علیه السلام پرسید که پدر من  
 کجاست گفت در آتش است گفت فاین بود فقال انبی صلی الله علیه و آله  
 وسلم اینها من زرت بقبر کافر فبشره بالنار و حدیث ابو هریره رضی  
 عنه که پیغمبر زیارت ما در خود رفت بگفت و دیگران که پیغمبر را و بودند بگفتند  
 گفت از او بگفت که خود دستور خواستم در آنچه ستمتار روی کنم مرا دستوری نداد  
 و این حدیث حدیثی درست است لفظ حدیث نیست زان انبی صلی الله  
 علیه و آله وسلم قبر اُمّی فبکی و ابکی من حوله فقال استاذنت  
 ربی ان استغفر لها فلم یؤذ ربی چون از طریق نقل درست  
 قرنا بعد قرن اقصیه در میان امت مشتمل بود و چون از ان باصل شد  
 شد مخالفت آن خبر ضلالت نبود و بجای فتنه در میان امت و تفریق کلمه  
 و هم بنیادین که در سینه از قول حق و در دست تجاوز کرده اند و ابوطالب غم  
 می کند بعد از ثبات کفر وی بقول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و شهادت  
 علی رضی الله عنه و طباق علماء سلف و ائمه اهل اجتهاد بر کفر وی دعوی میکنند که او  
 مومن بود و کسیکه بر کفر وی گواهی میدادند دروغ میکشیدند و عصیت و عداوت  
 این بیت ایشان را برین مباد و نعوذ بالله من جهل یفزی لصاحبه

و نقل است که از رسول علیه السلام پرسید که پدر من کجاست گفت در آتش است گفت فاین بود فقال انبی صلی الله علیه و آله وسلم اینها من زرت بقبر کافر فبشره بالنار و حدیث ابو هریره رضی عنه که پیغمبر زیارت ما در خود رفت بگفت و دیگران که پیغمبر را و بودند بگفتند گفت از او بگفت که خود دستور خواستم در آنچه ستمتار روی کنم مرا دستوری نداد و این حدیث حدیثی درست است لفظ حدیث نیست زان انبی صلی الله علیه و آله وسلم قبر اُمّی فبکی و ابکی من حوله فقال استاذنت ربی ان استغفر لها فلم یؤذ ربی چون از طریق نقل درست قرنا بعد قرن اقصیه در میان امت مشتمل بود و چون از ان باصل شد شد مخالفت آن خبر ضلالت نبود و بجای فتنه در میان امت و تفریق کلمه و هم بنیادین که در سینه از قول حق و در دست تجاوز کرده اند و ابوطالب غم می کند بعد از ثبات کفر وی بقول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و شهادت علی رضی الله عنه و طباق علماء سلف و ائمه اهل اجتهاد بر کفر وی دعوی میکنند که او مومن بود و کسیکه بر کفر وی گواهی میدادند دروغ میکشیدند و عصیت و عداوت این بیت ایشان را برین مباد و نعوذ بالله من جهل یفزی لصاحبه

و نقل است که از رسول علیه السلام پرسید که پدر من کجاست گفت در آتش است گفت فاین بود فقال انبی صلی الله علیه و آله وسلم اینها من زرت بقبر کافر فبشره بالنار و حدیث ابو هریره رضی عنه که پیغمبر زیارت ما در خود رفت بگفت و دیگران که پیغمبر را و بودند بگفتند گفت از او بگفت که خود دستور خواستم در آنچه ستمتار روی کنم مرا دستوری نداد و این حدیث حدیثی درست است لفظ حدیث نیست زان انبی صلی الله علیه و آله وسلم قبر اُمّی فبکی و ابکی من حوله فقال استاذنت ربی ان استغفر لها فلم یؤذ ربی چون از طریق نقل درست قرنا بعد قرن اقصیه در میان امت مشتمل بود و چون از ان باصل شد شد مخالفت آن خبر ضلالت نبود و بجای فتنه در میان امت و تفریق کلمه و هم بنیادین که در سینه از قول حق و در دست تجاوز کرده اند و ابوطالب غم می کند بعد از ثبات کفر وی بقول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و شهادت علی رضی الله عنه و طباق علماء سلف و ائمه اهل اجتهاد بر کفر وی دعوی میکنند که او مومن بود و کسیکه بر کفر وی گواهی میدادند دروغ میکشیدند و عصیت و عداوت این بیت ایشان را برین مباد و نعوذ بالله من جهل یفزی لصاحبه



ای که در کتاب آمده است که حضرت جبرئیل از روی انوار کلامی که در کتاب آمده است...

و در وقت بیعت با عاده بیعت بعد از آن که در آن روز...

و در وقت بیعت با عاده بیعت بعد از آن که در آن روز...

الی هذا القول حدیث درست است که رسول علیه السلام گفت اهل النار عذابا بابل و هو متغلغلین یغلی منهما ما در حدیث درست است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای قوم قل لا اله الا الله و در حدیث درست است که علی رضی الله عنه چون ابوطالب را ندید و پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید گفت یا رسول الله از عمک اضاال قد مات پیغمبر علیه السلام گفت اذهب فواءد الیه من جهاد خاصه امام اجماعه و شافعی در جواز و در کتب معتبره علی ابوطالب تمسک استند و در کافه میراثه و بی سمان رسد حدیث ابوطالب که در آن که وی چون عمر چهار پر سر داشت طالب عقیل و جعفر و علی بر وی ابوطالب عقیل رسید که بر طریق قوی بوده اند جعفر و علی رسید که سلمان بودند و کافری در بین است بتوازی رسیده است اگر چه این از سر غنا و عصیت دعوی کند رود آن واجب بود و اعتماد بمقتضی این نقلها که رفت لازم دارند و از بدعتها ایشان اباحت نکاح متعه است و صورت آن نکاح آنست که شخصی بر مقداری از مال با زنی تزویج کند که ده روز یا بیشتر یا کمتر خوش بخواهد بوی تسلیم کند و این چیز مبادی آن بود که رسول علیه السلام بغیر آن گرفت و سرایا میفرستاد و ایشان قومی بودند بر احکام جاهلیت بزرگ شده و درین وقت برخالفت هوا و شهوت صبری مانیت کردند بر اگر ایشان مقاومت داعیه شهوت دشوار بود صاحب شریعت صلوات الله علیه

و در وقت بیعت با عاده بیعت بعد از آن که در آن روز...

مجلس سیزدهم در بیان کتب معتبره در فقه و حدیث  
مجلس چهاردهم در بیان کتب معتبره در حدیث  
مجلس پانزدهم در بیان کتب معتبره در فقه  
مجلس شانزدهم در بیان کتب معتبره در حدیث  
مجلس هجدهم در بیان کتب معتبره در فقه  
مجلس بیستم در بیان کتب معتبره در حدیث

علیه برین نکاح برین صورت و صنعت فرصت داد و پس بی نگاشت که از آن بود  
فرمود و علم آن در قرآن اول مستقیم نبود اگر خلافت از کسی یافت شود است این بود  
پس چون جمیع صحابه و صحابیه که پیش مشهور در دست داشتند بی این  
این جهال را در حفاظ افکنده اند که این بی بود که عمر رضی الله عنه و آن نامه که نزد  
علی رضی الله عنه در اختلاف طریقت سب عمر است رضی الله عنه حجت است در  
نکاح خود خلاف است و عجب آنکه از ره حدیث نبوی از سعید بن علی است و گفته شد پیشتر  
اینست که آن النبي صل الله علیه و آله وسلم نهی عن تعدی النساء يوم  
خیبر و عزاکل نعوم الحمیر الا هلیناه ز من خیبر و ما فخت  
ایشان درین مسئله با اهل حق چون مخالفت ایشان است در مسیح موزه که راهی  
آن حدیث علی است و ایشان جدا از ثبوت مسیح از روایت علی و اجماع است بر حوا  
از عداوت مدحیست علی خود در روایت شستن مسیح بر سرش و غیره  
میکنند چنانکه در متنه و از باطنین است ایشان تفسیر است چنین میگویند که  
چون نفسی از دیگری شریک باشد یا از باطنی است بر او واجب است که از او  
در حیره است ان خود ظاهر کند و منافی است از آن که در حدیث است  
و مسودتی او بود و عمر گفت از یاری که در حدیث است و  
علی رضی الله عنه از آن هم ازیر تا بعد از آن که در حدیث است  
ما جواب است و در حدیث است

در بیان کتب معتبره در فقه و حدیث  
در بیان کتب معتبره در حدیث  
در بیان کتب معتبره در فقه  
در بیان کتب معتبره در حدیث  
در بیان کتب معتبره در فقه  
در بیان کتب معتبره در حدیث

در بیان کتب معتبره در فقه و حدیث  
در بیان کتب معتبره در حدیث  
در بیان کتب معتبره در فقه  
در بیان کتب معتبره در حدیث  
در بیان کتب معتبره در فقه  
در بیان کتب معتبره در حدیث

از خدا بیخالی در ارتکاب مکاره و بریزید از این دار سوزن او و قولوا و بیدار و قولوا کسبید

بموجب آنست که حقیقت این امر آنست که از حق تعالی پرسید و سخن راست گویند  
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً و بنیاد تقیه بر گفتار  
 اگر سخن دروغ است و بخلاف آن باشد که حق تعالی بندگاز را میفرماید و اگر گویند حقیقتاً  
 گفته است الا ان تتقوا منهم هفتة جواب آنست که حق تعالی این امر را با طهارت  
 عداوت اهل شرک فرموده است و جناب از سوالات ایشان بظاہر و باطن با و  
 پس نشان از خصیت داد که اگر از جهت کافر جان خود ایمین نباشد و در طهارت عداوت  
 سعی در هلاک خود متیقن باشد بعد از او سخن گویند و بتواضع پیش آیند و اگر بر گفتار کفر  
 کفرش اراه کند بضر و محنت دیگر انواع عذاب که در آن تلف نفس متوقع باشد  
 رخصتش داد که بزبان کفر گوید و اگر بدان بلا بر کند و نگوید که تا هلاک شود پسند  
 باشد اما آنچه بی ضرورتی از بهر مصلحت جزوی دروغ گوید و با اهل ملت بخلاف  
 آنچه در غیرت تعیش کند ازین صورت یاد کردیم جاست این چیزی است که در هیچ  
 ملت پسندیده نبوده است و در ملت ما ناپسندیده و ترویج غیر علی الله علیه و آل و سلم درین  
 کسب از آنکه با هر کس که در دیگر پیشین آمد و بزبان کفر سخن گویند از بدترین مردم نهاده است اگر گویند  
 از عایشه روایت میکند که مردی آمد و از رسول علیه السلام دستخواست تا او را بگوید گفت بشیر  
 اخو العشیره و چون در آمد روی بروی کشا و ده داد او سخن نریم گفت چون رفت گفت یا رسول الله  
 علی الله علیه و آل و سلم چون با او گفتی و چون آمد با او روی کشا و ده داد او سخن گفتی گفت شکر الناس  
 بنقیه الناس اتقوا و اب که آنچه از رسول علیه الصلوٰه و السلام از بهر آن بود که تا عایشه را

در ارتکاب مکاره و بریزید از این دار سوزن او و قولوا و بیدار و قولوا کسبید

بموجب آنست که حقیقت این امر آنست که از حق تعالی پرسید و سخن راست گویند

بسم الله الرحمن الرحيم

از حال وی گاهی بد و چون در آمد با وی زوی کرد تا عایشه بدانند که با مردان سازگاری  
باید کردن بروی تازه پیش آمدن رو باشد چون از بد زبان بگفتی ایشان این  
و از باب ارشاد و تفهیم بود و اگر رسول علیه السلام بعد از آنکه بر وی گفت بلس  
اخو العشیره در مواجه گفتی نعم لخوا العشیره انت ایشمارا درین محبتی  
بود اما در آنچه با کسی مدارات کند که در زبان می بد باشد هیچ حجت نیست شمارا درین  
و خلق رسول علیه السلام خود مقتضای این کردی که از طریق لطف و مدارات با خلق سخن گوید و اما  
بظاہر محبت نمودن و باطن از عداوت رسیدن و بدل مخالف زبان موافق بودن  
و حقیقت اعتقاد خود بینه داشتن و با بر گفتن که درین قوم ازین بیگانه  
و نسبت غامضان پیش می نماید که بحضرت اهل ایمان نسبت چنین طریقت بجز مردم مسلمانان  
نباشد ولیغیب پیغمبر خدا چگونه رو باشد که پیغمبر بد مردمی را یکم خواند و کسی را که گشت  
ذمت بود مدح کند و حق تعالی ویرا فرستاد و بود تا کما علمان از ناقصان پدید آید  
رشته تمیز کند اگر این معنی رو بود بچاک فریق میان عادل و فاسق نگاروی خیر و شر از هم  
بازندانی چگونه رو باشد که کسی اعتقاد دارد که سریرت و علانیت پیغمبر علیه السلام  
مسان نبود و وی روانمیداشت که با فغان آنچه در دل داشت بکوشش می نمود  
در فتح مکه چون پیامد و عبد الله بن سعد بن ابی سرح را پیوسته گفت یا رسول الله  
صلی الله علیه و آله سلم دست بدو تا با تو بوجیت کند و او با گفت پیغمبر است  
سیم باره که با او بوجیت کرد و پیش ازین حالت وقتش بود و در آن وقت

درست از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم

از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم  
از او بشنیدیم















وی است ترد و کندگان الله ولم یکم مع شئی و بیان این قول پیش ازین گفته شد  
 و اما توقف در بابیت روح مذہبی پسندیده است با احتیاط نزدیک و بخت دیرین  
 از قبیل تکلف است زیرا که بندگان بدانستن بابیت روح متعهد نیست و چون دانستند که  
 آفریده است از جمله آفریدگان از آنچه غیر نیست بر ایشان حرجی نیست بلکه اولی از توقف  
 است چون از صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم در آن نصیحت حاصل یافته نمیشود و در استنباط  
 آن از طریق استدلال و جهتها ضرورتی نیست و آنکه در بابیت روح سخن گفته اند اقاویل  
 ایشان محتاج است و قطع هیچ یک نمیتوان کرد و اگر چه بعضی بصواب نزدیک تر است  
 و قول مختار از قایلین سلامیان آنست که روح جوهری است جسمانی نورانی در درون کالبد  
 حاصل و چون حقیقتاً بخوابد از بر بندگان آشکارا اند و در حدیث است یافته ایم که برین معنی  
 دلالت میکند یکی حدیث ابوهریره که پیغمبر گفت آدمی را نمی بینی که چون میبرد دیده را نیز کند  
 و بر وارد گفتند یا رسول الله گفت این نگاه باشد که چشمش از بچیان برود الم تر و الی  
 الانسان اذا مات شمس شخص شمس بصره قالوا بلی قال فذلک حین  
 یتبع بصره نفساً و این حدیث در صحیح معلوم است و حدیث دیگر از امام سید که چون  
 در سوال الله در آمد بر ابوسلمه در آن حال چشمش فراخ شده بود و برگشته گفت روح را  
 چون قبض کنند دیده بر پی وی برود دخار رسول الله صلی الله علیه و آله  
 وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره فقال ان الروح اذا قبضت  
 تبعه البصر و مراد ازین حدیث آنست که وقتی که با کسی مناظره بود وی میگفت

توقف  
 در بابیت روح  
 در استنباط  
 آن از طریق  
 استدلال  
 و جهتها  
 ضرورتی  
 نیست  
 و آنکه  
 در بابیت  
 روح سخن  
 گفته اند  
 اقاویل  
 ایشان  
 محتاج  
 است  
 و قطع  
 هیچ یک  
 نمیتوان  
 کرد  
 و اگر چه  
 بعضی  
 بصواب  
 نزدیک  
 تر است  
 و قول  
 مختار  
 از قایلین  
 سلامیان  
 آنست  
 که روح  
 جوهری  
 است  
 جسمانی  
 نورانی  
 در درون  
 کالبد  
 حاصل  
 و چون  
 حقیقتاً  
 بخوابد  
 از بر  
 بندگان  
 آشکارا  
 اند  
 و در حدیث  
 است  
 یافته  
 ایم  
 که  
 برین  
 معنی  
 دلالت  
 میکند  
 یکی  
 حدیث  
 ابوهریره  
 که  
 پیغمبر  
 گفت  
 آدمی  
 را  
 نمی  
 بینی  
 که  
 چون  
 میبرد  
 دیده  
 را  
 نیز  
 کند  
 و بر  
 وارد  
 گفتند  
 یا  
 رسول  
 الله  
 گفتند  
 یا  
 رسول  
 الله  
 گفت  
 این  
 نگاه  
 باشد  
 که  
 چشمش  
 از  
 بچیان  
 برود  
 الم  
 تر  
 و  
 الی  
 الانسان  
 اذا  
 مات  
 شمس  
 شخص  
 شمس  
 بصره  
 قالوا  
 بلی  
 قال  
 فذلک  
 حین  
 یتبع  
 بصره  
 نفساً  
 و این  
 حدیث  
 در  
 صحیح  
 معلوم  
 است  
 و حدیث  
 دیگر  
 از  
 امام  
 سید  
 که  
 چون  
 در  
 سوال  
 الله  
 در  
 آمد  
 بر  
 ابوسلمه  
 در  
 آن  
 حال  
 چشمش  
 فراخ  
 شده  
 بود  
 و برگشته  
 گفت  
 روح  
 را  
 چون  
 قبض  
 کنند  
 دیده  
 بر  
 پی  
 وی  
 برود  
 دخار  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و آله  
 وسلم  
 علی  
 ابی  
 سلمة  
 وقد  
 شق  
 بصره  
 فقال  
 ان  
 الروح  
 اذا  
 قبضت  
 تبعه  
 البصر  
 و مراد  
 ازین  
 حدیث  
 آنست  
 که  
 وقتی  
 که  
 با  
 کسی  
 مناظره  
 بود  
 وی  
 میگفت

معنی آنست که چشمش فرو خوابانید که چون جان برفت بینای از پان برود پس  
 در کشود کی چشم فایده نباشد و چون این حدیث که از مسلم روایت کردم روشن شد  
 که معنی آنست که گفتم زیرا که از آن حدیث پیدا میشود که پیغمبر سخن بر وجه تنبیه بر ایشان  
 گفت و اگر ادوی آن بود که چون جان رفت دیده نیز برود حاجت تنبیه و تعلیم  
 نبود زیرا که این چیز نیست که بر هیچ جا پس پوشیده ماند فلکف عقلا و خاصه حاضران  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که خداوندان فهم و صحابصیرة اند و از جمله  
 آنچیز برینده و جب است که بدانند از احوال روح بعد از عقاود ایشان در حد و شرف  
 آنست که روح را بعد از مفارقت از کالبد در آن عالم اورا کات است و کلام تورا  
 در یابد و مخاطبات مکی را فهم کند و از خصوص در نبعنی و لایین بسیار است از آنچیز حدیث  
 جابر است که گفت رسول خدا با من گفت ان الله کلم اباک کفاحا و حدیث  
 اصحاب معاویه که قرآن در حق ایشان نازل شد بلغوا قومنا انا القینا ربنا فر  
 عنا و ارضانا و غیر این از احادیث که ایراد آن در مختصر تفسیری وارد و و جب  
 است که عقاود دار و که فنا و موت بر روح جایز نیست و وجبت که عقاود دارند که  
 بعد از حشر اجساد هر یک روح را به همان کالبد که در دنیا داشت عاده کنند خلاف تسامخیا  
 که بحقیقت از منکران بعثت اند و پیش ایشان بعثت آنست که ارواح مکلفان را نقل کنند  
 اما بتنها که نعمت باشد و اما بتنها که در عذاب باشد و عقاود ایشان آنست که روح  
 مغدب بکالبد در رود که در ریخ و خشک باشد چون کرم مکاری و در دنیا دیده پاشی

جب  
 بسیار  
 کلام  
 سخن  
 به پند  
 باشت  
 جب  
 بسیار  
 نوح  
 کلام  
 طاق  
 پروردگار  
 در ایس  
 راغنی  
 از نام و راغنی  
 که در باران

از آنست که روح

در ایس

در ایس





بعضی از اهل حق نیز در آن خلاف کرده اند و یاد کرده اند  
که ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است

ولا قرآن فصل و تم در ایراد چند مسئله بعضی از اهل حق نیز در آن خلاف کرده اند و یاد کرده اند  
نخستین کتاب علماء اسلام مختلف کرده اند که ایمان عبارت است از عققاد و قول با عبارت  
است از عققاد و قول با اعمال پیش ابو حنیفه رحمه الله علیه و صحابی و بسیاری از متکلمان  
و اصحاب شافعی رحمه الله علیه ایمان عبارت است از عققاد و قول سبب آنست و مجموع این را  
تصدیق گویند پیش شافعی و جمهور اصحاب حدیث قول است و عمل و اعتقاد و معتزلی هم  
بر آنست و حجت طایفه اول آنست که ایمان در موضع لغت تصدیق است بی دلیل قاطع چیزی  
دیگر با آن ضم کردن روان باشد و دیگر آنکه حق تعالی اعمال صالحه را در قرآن در بسیار مواضع بیان  
عطف چنانکه آن **الذین آمنوا و عملوا الصالحات و معطوف غیر معطوف**  
**علیه باشد و آیه لم تکن امنتم من قبل او کسبت فی ایمانها خیر لهم ازین**  
**قبیل است و دیگر آنکه حق تعالی در قرآن ایمان را بر این وصف کرده که ولات میکنید برا مجلس**  
**ول است چنانکه کتب فی قلوبهم الا ایمان و لم ایدخلوا ایمان فی**  
**قلوبکم و ولات میکنید بر آنکه ایمان از اعمال است چنانکه و قلبه مطمئن**  
**بالایمان و لم قومن قلوبهم و دیگر آنکه اگر اعمال در قسم ایمان داخل بودی**  
**بایستی که تارک اعمال با وجود قدرت بر عمل مومر بود چنانکه تارک قول مقتضی عققاد**  
**مومر نیست و دیگر آنکه اگر تصدیق از مکفیات فتنه شد و با تصدیق مرتکب گریشد با تقاضا**  
**بر و وفور الا معزله ایمان و مثبت و اگر اعمال خیر از ایمان بودی بایستی که بانقیض ایمان**  
**مثبت با بودی چنانکه بانقیض تصدیق مثبت نیست و حجت طایفه دیگر آنست که حق تعالی**

و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است

بعضی از اهل حق نیز در آن خلاف کرده اند و یاد کرده اند  
که ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است  
و ایمان آوردن با شکی نیست بلکه با یقین است





کوئی سوداگر با خود را در...  
مقدار دست و پیکر...  
فکر کرده از تو...  
خود آورده از تو...  
در این زمان...  
پس از آن...  
کتابت ایضا

تقصیب تضایق یکدیگر نکند و هر یک بطریق مقتضای خود متمسک سازند و برین سنده  
مستقر بر حجت حق لازم است درین سنده معتقد خود را مبین مباد که کوتاه نظر را که از  
فرد که وی با هر یک این دو فرق نمی نماید که درین مسئله با شام و نحو ذلالت از جاه دورتر  
که مرور در کفران عقائد خود دارد و آنچه گذشت در بدایت و نه فصل ازین کتاب که درین  
اهل سنت و جماعت جملا معتقد و این نوع عیفت است هر آنچه از مخالفان ایشان بیا که  
بر خلاف است چون در فصل اول اختلاف میان اهل حق و می کند که نشان آن در آن وقت  
نظر است حوالبان با که عقا خود عامه بگذارد تا مطلقه قیمت نشود چون پیشتر  
چون دلائل فریقین نظر در آیات و احادیث را که اسناد قوی بر یک است تا مل و تدبر کرد  
صواب متابعت آن قول دید که میان تصدیق است بدل و اقرار بزبان بر اگر حدیث غیر  
خطاب که برین از غیر رسید که ما الا یمان قالان قومنا الله و ملائکت  
و کتب و رسله و الیوم الاخر و درین باب است مسایل مسایل  
این حدیث و تنزیل و جواب مبنده رسول رب العالمین و راوی آن امیر المؤمنین  
و که از علم و فهم و ضبط و عدالت احتیاط در مرتبه اعلی بود چنانچه میان حدیث دیگر  
احادیث لازم بود تا هیچ یک متر و کاند و وجه جمع آنست که گویم ایمان اصل است  
و فرع آن ثمرات و توابع و لواحق آنست پس در محمل حدیث که دلالت میکند بر آنکه  
بمال در سخی ایمان داخل است آنست که توابع و لواحق با اصل جمع کرده است تا در آن  
بلیغ تر با و مکلف بدانند که اگر بار کائنات عمل کنند حق ایمان بجا نیاورده باری و اسلام نهند

در این کتاب...  
مستقر بر حجت...  
فرد که وی...  
که مرور در...  
اهل سنت و...  
بر خلاف است...  
نظر است حوالبان...  
چون دلائل...  
صواب متابعت...  
خطاب که برین...  
و کتب و رسله...  
این حدیث و...  
و که از علم...  
احادیث لازم...  
و فرع آن ثمرات...  
بمال در سخی...  
بلیغ تر با و...

و در این کتاب...  
مستقر بر حجت...  
فرد که وی...  
که مرور در...  
اهل سنت و...  
بر خلاف است...  
نظر است حوالبان...  
چون دلائل...  
صواب متابعت...  
خطاب که برین...  
و کتب و رسله...  
این حدیث و...  
و که از علم...  
احادیث لازم...  
و فرع آن ثمرات...  
بمال در سخی...  
بلیغ تر با و...

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
 الذين هم خير البرية

دو آنچه بود فدعا انكسرت ازین وجه بود و نظر بران بوده است و الله اعلم  
 قومی بودند که در کار و وقت نظری نداشتند و اگر در میان جوانان  
 تفریق کردی فهم ایشان از ادراک حقیقت آن امر امری رسید که ملک  
 کشیده و در این صحت است تاویل قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که  
 شعبه من الایمان و معلوم است که حیاد در میان اشخاص است چنانچه  
 که حق تعالی آدمی را بدان مجبور کند اما چون معنی منع از تقاضای  
 از شعبه ایان نهاده و الله اعلم سزاوار است بدین معنی و کتابت  
 شود و در زیاد و پیش از شافعی رحمة الله علیه بود صاحب  
 از نشان خلاف است و در بیان ایشان از هر قصه و بیست و  
 حمد الله علی چون طایف از ایشان است در بحر و اقیانوس و در  
 جایز نشود و آیات و احادیث که دلالت بر اوست از آنست که  
 نامی که یاد کردیم و گوید زیادت و نقصان از طریق تابع و مواج  
 یا از طریق آثار او از زیادت و کمبودی است و بسیار از ایشان  
 مسئله بسیار بود که تشیع زنده گویند و شایسته است که  
 و بیخبر است و آنچه فهم این ضعیف بدان میرسانست نظر او  
 درین آن تواند بود که اگر تعدیون مجال بیاد است کند این  
 و این ناقص است بنابر تفسیر قولی است که زنده و اموس

و در این صحت است تاویل قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که شعبه من الایمان و معلوم است که حیاد در میان اشخاص است چنانچه که حق تعالی آدمی را بدان مجبور کند اما چون معنی منع از تقاضای از شعبه ایان نهاده و الله اعلم سزاوار است بدین معنی و کتابت شود و در زیاد و پیش از شافعی رحمة الله علیه بود صاحب از نشان خلاف است و در بیان ایشان از هر قصه و بیست و حمد الله علی چون طایف از ایشان است در بحر و اقیانوس و در جایز نشود و آیات و احادیث که دلالت بر اوست از آنست که نامی که یاد کردیم و گوید زیادت و نقصان از طریق تابع و مواج یا از طریق آثار او از زیادت و کمبودی است و بسیار از ایشان مسئله بسیار بود که تشیع زنده گویند و شایسته است که و بیخبر است و آنچه فهم این ضعیف بدان میرسانست نظر او درین آن تواند بود که اگر تعدیون مجال بیاد است کند این و این ناقص است بنابر تفسیر قولی است که زنده و اموس

و در این صحت است تاویل قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که شعبه من الایمان و معلوم است که حیاد در میان اشخاص است چنانچه که حق تعالی آدمی را بدان مجبور کند اما چون معنی منع از تقاضای از شعبه ایان نهاده و الله اعلم سزاوار است بدین معنی و کتابت شود و در زیاد و پیش از شافعی رحمة الله علیه بود صاحب از نشان خلاف است و در بیان ایشان از هر قصه و بیست و حمد الله علی چون طایف از ایشان است در بحر و اقیانوس و در جایز نشود و آیات و احادیث که دلالت بر اوست از آنست که نامی که یاد کردیم و گوید زیادت و نقصان از طریق تابع و مواج یا از طریق آثار او از زیادت و کمبودی است و بسیار از ایشان مسئله بسیار بود که تشیع زنده گویند و شایسته است که و بیخبر است و آنچه فهم این ضعیف بدان میرسانست نظر او درین آن تواند بود که اگر تعدیون مجال بیاد است کند این و این ناقص است بنابر تفسیر قولی است که زنده و اموس

درین کتاب ازین مخالفت  
 و در سبب ازین مخالفت  
 زمان من و کلام  
 معطوف است بر این  
 و در سبب ازین مخالفت  
 زمان من و کلام  
 معطوف است بر این

در آن کتب زیاد است و ز کتب نقصان این قول مستقیم است و آنچه و رای نیست از آن  
 معرفت و در جای تعیین است که خلق در آن بر تفاوت اند و درین مراتب و درجات ما چون  
 طایفه و انبیا باشیم ظن بایمان امام نیست اعتقاد من در نیستند از سر نظر از طریق تقلید  
 برین وجه است که یاد کردیم و الله اعلم سنده دیگر استثناء در ایمان چون از کسی است  
 مومنی مذہب بعضی از سلف است که قطع بایمان خود کند و گوید مومنی حق  
 و این سبب ابو صفیحه است و صحابہ و بعضی از سلف اختیار چنین کرده اند که نگویند  
 که من مومنی بلکه گوید امت الله و سلاکت و کتب و رساله و مشن این قول  
 از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده اند و جمهور اصحاب حدیث برینند و مشهور  
 از مذہب امام شافعی رضی الله عنه است که گوید انا مومنی استثناء الله و ابو عبد الله حکیم  
 چنین آورده است استثناء در ایمان اختیار جمع از متاخر است و مراد وی از متاخران  
 و الله اعلم مگر متاخران از قرن صحابہ تابعین زیرا که استثناء از اتباع منقول است  
 و از امام شافعی رضی الله عنه مشهور و اصحاب این دو امام درین مسئله از حد اعتدال تجاوز  
 کرده اند و اگر هر دو با نصاب میان آیند معنی مذہب یک استثناء در ایمان بنا بر شکست  
 و نه شافعی مذہب قطع بایمان خود کردن طعن چه یقینین در مسئله اگر چه در لفظ از یکدیگر  
 دور اند و معنی یکدیگر نزدیک اند اما انا که قطع ایمان خود میکنند نظر بحال میکنند و آنچه  
 ایشان بدان معتقد اند از دین حق و آنچه تراک و واقع است به شیت معلی کردن صحابہ  
 نمیدانند و نیز از آنچه نظر مقتضای آن میکنند حدیثی نیز موافق این از رسول الله صلی الله

در این کتاب ازین مخالفت  
 و در سبب ازین مخالفت  
 زمان من و کلام  
 معطوف است بر این  
 و در سبب ازین مخالفت  
 زمان من و کلام  
 معطوف است بر این





و این است که در حدیث آمده است که هر که در علم و عمل پیش قدمی کند خداوند او را در هر دو عالم پادشاه گرداند

موسی نبود چرا گفتند که آن علم که آدم بدان مخصوص گشت موجب تفضیل بود بر ملائکه جواب آنست  
که علم در اصل دلیل است بر فضیلت آنکه دارند بر آنکه ندانند الا اگر ولایتی دیگر یافته شود بر فضل  
آن شخص که این علم نداشت بنوع دیگر از علم یا غیر آن ابواب فضیلت و شرف موسی در حدیث  
از جهت سالت کلام ظاهر بود و از جهت موجب تفضیل نباده و در قصه آدم علیه السلام در حدیث  
فضل علم اینموانع خالی بود و عجب آن نوع از علم که حق تعالی بخضر داد و از آن موسی علیه السلام  
از این گاه نبود قطع نتوان کرد که خضر از بنی آدم دیگر نبود چه تواند بود که دیگری از اولیا  
یا نبی یا دستیار با آن علم که آدم بدان مخصوص گشت نزدیک نماید نبود و اگر که نزدیک  
سجد و ملائکه آدم را از طریق امتحان بنمایند چه باید که موجب تفضیل با جواب آنست که آدم  
تفضیل را بدین گفتی تا خیر من در معرض سجد و اگر آدم سجد تفضیل خاص  
چون حق تعالی گفت ما منعک ان تسجد لانا خلقتک بید  
تکلفی هذا لئلا کرمت علی و چون فضل آدم بر ملائکه از جهت تفضیل است  
نه و با حق تعالی و جهت دیگر آنکه حق تعالی میفرماید که ای الله اصطفی آدم و نوحا و الیبر  
والعمران علی العالمین و ملائکه غیر ایشان در عالمین اخذ الا اگر از فضل تفضیل یافته و جهت  
دیگر آنکه توحید و قرآن رسواضع بسیار اهل فایز یافته و موسی علیه السلام در ذرات آسمان  
و عده و او از حوره قصور و ولدان و علمان و منازان و ملائکه و مشارب مطاع غوث نشو و نما  
و غیر آن آنچه فهم تحقیقت آن سد فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرع العین  
ما کانوا یعملون و بیخ ازین بر ملائکه یاد نکرد و اگر مخالف گوید آنجا ایشان را در مقام

و این است که در حدیث آمده است که هر که در علم و عمل پیش قدمی کند خداوند او را در هر دو عالم پادشاه گرداند

و این است که در حدیث آمده است که هر که در علم و عمل پیش قدمی کند خداوند او را در هر دو عالم پادشاه گرداند

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده  
وآلته الطيبين الطاهرين الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين  
وآلهم الطيبين الطاهرين الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين

و در حدیث قدسی آمده که  
اعمال عبادی الصالحین بالاعین  
ولا اولادهم بعدت ولا نطف علی قبر  
بشر محققان بر آنند که نسبت  
آنست که از آن نعمت حق  
سخن نگویند چه فلاحت نفس والا  
خبر علی قلب و بشر است و طاعت  
دو گوایند بر آن که در طاعت  
لایق نیست بگرایند شایسته را  
ایشان بپایند آنچه جز او را  
نشود جز به او بود بر  
بما کافو بسبب بوجود است  
باعتقاد نیست و صدق کلمات  
یعلمون عمل میگردند  
فریاد از آنکه این  
الذاریات العلیان  
رویه و سخن و بیان  
اللذاریات العلیان  
است و بیاید

و در حدیث قدسی آمده که  
اعمال عبادی الصالحین بالاعین  
ولا اولادهم بعدت ولا نطف علی قبر  
بشر محققان بر آنند که نسبت  
آنست که از آن نعمت حق  
سخن نگویند چه فلاحت نفس والا  
خبر علی قلب و بشر است و طاعت  
دو گوایند بر آن که در طاعت  
لایق نیست بگرایند شایسته را  
ایشان بپایند آنچه جز او را  
نشود جز به او بود بر  
بما کافو بسبب بوجود است  
باعتقاد نیست و صدق کلمات  
یعلمون عمل میگردند  
فریاد از آنکه این  
الذاریات العلیان  
رویه و سخن و بیان  
اللذاریات العلیان  
است و بیاید

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده  
وآلته الطيبين الطاهرين الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين  
وآلهم الطيبين الطاهرين الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده  
وآلته الطيبين الطاهرين الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين  
وآلهم الطيبين الطاهرين الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين





بابها النبي صلى الله عليه وسلم

و منت بر خود گرفته و چون جان ریخته بود ایشان فاضل تر با یکدیگر و کد امیر ملک چنین نوازشی

گشت که انا رسول الله شاهد و مبشر و نذیر او داعیا الى الله باذنه

و سر اجامه نیر او چنین عزت که لعنك انهم لفي سكرتهم يعمهون و لا ابرم ملك

چنین مرتبت یافت که و اتخذ الله ابراهيم خلیلا و چنین مرتبت که و القیت

عليك محبة مني و اصطفتك لنفسی و امثال اینها است در قرآن که گویند

و از احادیث که ولادت بر افضلیت نبی آدم میکنند بخیر است ابو سعید خدری از رسول

صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اما من بنی کلا و له وزیران من اهل السما

و وزیران من اهل الارض فاما وزیرای من اهل السما جبرئیل و میکائیل

و اما وزیران من اهل الارض قابول و کور و غیره و این حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله

گفت جا را فراخ کنی از بهر ملائکه گفت انتم اذا كانوا معكم لا یكونوا من بعدکم

و لا من خلفکم و انما یكون عن ايمانکم و شما ملائکه قالوا من فضلنا ام

علینا قال انتم افضل منہم و این حدیث دیگر که ایضا در حدیث ابو سعید خدری

گفته است که قلت له کن فکان و اگر در حدیث ابجد از حدیث ابو سعید خدری

درست بود خود هیچ حجت و یا حاجت نبود اما در هر دو سخن مرتبت و منزلت

گفته است و این حدیث نیست و این است که فان الله هو صوابه و حدیث

المومنین و الملائکه بعد ذلك ظهر امویة همچون حدیث

از اسحاق بن عمار که در حدیث است که ایضا در حدیث ابو سعید خدری

گفته است که قلت له کن فکان و اگر در حدیث ابجد از حدیث ابو سعید خدری

درست بود خود هیچ حجت و یا حاجت نبود اما در هر دو سخن مرتبت و منزلت

گفته است و این حدیث نیست و این است که فان الله هو صوابه و حدیث

المومنین و الملائکه بعد ذلك ظهر امویة همچون حدیث

و لا اعیان و خواننده الحظ الله و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که

و درین روز و هم کند از روزی که و درین روز و هم کند از روزی که



قدح کنند و نعوذ بالله از قول که قره شریک است <sup>۹۰</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۰</sup> وَاللَّهُ الْمُنْتَبِهُ عَلَى سِوَاءِ الصِّرَاطِ  
 مسئله دیگر در حکم اطفال مشرکان، بعضی از علمای سلف آنست که اطفال مشرکان باید پران و مادران  
 شدند و تک ایشان بحديثی است که در حدیث رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 رسید از حال اطفال مشرکان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر خواستی ترا و از ایشان در آتش  
 بشویندی لو شئت لاسه عنک قضاعتهم فی النار و بخیشی و اجوی  
 ناز از آنجا است در مثل اینست بدان حکم تو آن که و بحديثی دیگر که عقبه بن ابی معیط روایت کرده  
 گفت که گوید که با گفت آنست لفظ حدیث نیست <sup>۹۱</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۱</sup> مَا لِي بِهِنَّ قَالَا اِنَّهُنَّ  
 مستند نیست زیرا که مراد از این غلام کافر است چنانکه یکی را گویند پس بدین می آید از حدیث  
 خاک سگ بخور اطفال مشرکان در روز قیامت و این بحديث آنست که چون عاریش رضی الله  
 عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید از حال اطفال مشرکان گفت انما علم  
 بما كانوا عاملین و این حدیث مشهور و معتبر است از حدیث خدیجه رضی الله عنهما حدیث  
 دیگر ایشان از آنست که گویند گوید چون در دنیا تیغ مادر و پدرت در شرک و بتک ایشان  
 حکم استرقاق بر او میرود چنانکه بر مادر و پدرش و بر مسلمان نمیتوان گفت و در گورستان مشرکان  
 دفن باید کردن در آخرت نیز می باید که تبع ایشان باشد جواب آنست که اگر حکم ایشان مطلقاً  
 حکم استرقاق بر او با نیستی چون مسلمانان ایشان را استرقاق کرد حکم سلام بر ایشان جاری  
 نبود بلکه بر مادر و پدر ایشان جاری نیست چون مسلمانان ایشان را استرقاق کند پس معلوم  
 آنست که غیر ایشان نسبتی عارضی است تبعیت نه باصل و چون بر یک میان فرزند و پدر

ترجمه

غداً

نیت دارنده

است بر راه

راست

ترجمه

از قریشی

بسیار

ترا و از

در آتش

گفت آنست

ترجمه

مشرکان

مشرکان

و ما در مفارقت افتد آنرا از تری نباشد و نیز ناصح شرع مقر است که تخلیه در آنست  
 جز شرک از آن باشد و چون شرک از وی یافت نشد حکم تخلیه وی چگونه توان کرد  
 و مذہب بعضی آنست که طفلان مشرکان در بهشت اند و گفته اند که ایشان چون  
 طاعت نکرده اند که مستحق ثواب باشند خدام اهل بهشت باشند و بعضی از علمای  
 اهل سنت میل بدین کرده اند و این سئوال را اصل مذہب معتاد است و بخدیجه  
 استدلال کرده اند که رسول علیه السلام در طفلان مشرکان گفت هُم خُدَّاءُ  
أَهْلِ الْجَنَّةِ و اگر این حدیث درست شود احتمال آنست که ایشان خدام اهل بهشت  
 یعنی اهل ایمان در دنیا و حدیث خود را مستجاب ندارد و مقول ایشان برین است  
 است و کاتر و وانز و غیره و خبری دیگر میگوید با وجود این که  
 روایات که بعضی دیگری ایشان را عذاب کند یا بی جنایتی ایشان را بدو زند  
 و این حدیث بر ایشان حجت است که إِنَّ اللَّهَ خَالِ الْجَنَّةِ وَخَلْوَاتِهَا  
أَهْلًا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَخَلِقِ النَّارِ وَخَلِقِ لَهَا أَهْلًا  
 و هم فی اصلا بآبائهم و بعضی از علمای بر آنست که مرجع این حدیث  
 حق است بر آنکه وی داند اگر وی تکذیب میگوید یا این آیه ای که در این حدیث  
 باشد از خلاف آن از وی داند از اهل و نوح و این قول را مسلمین مستقیم  
 نیست زیرا که چون روایت است که حق تعالی در روز قیامت  
 بر آنکه اگر ویرمال بودی زکوة ندادی یا فاسق که اگر وی نیز سی و نود

و ما در مفارقت افتد آنرا از تری نباشد و نیز ناصح شرع مقر است که تخلیه در آنست  
 جز شرک از آن باشد و چون شرک از وی یافت نشد حکم تخلیه وی چگونه توان کرد  
 و مذہب بعضی آنست که طفلان مشرکان در بهشت اند و گفته اند که ایشان چون  
 طاعت نکرده اند که مستحق ثواب باشند خدام اهل بهشت باشند و بعضی از علمای  
 اهل سنت میل بدین کرده اند و این سئوال را اصل مذہب معتاد است و بخدیجه  
 استدلال کرده اند که رسول علیه السلام در طفلان مشرکان گفت هُم خُدَّاءُ  
أَهْلِ الْجَنَّةِ و اگر این حدیث درست شود احتمال آنست که ایشان خدام اهل بهشت  
 یعنی اهل ایمان در دنیا و حدیث خود را مستجاب ندارد و مقول ایشان برین است  
 است و کاتر و وانز و غیره و خبری دیگر میگوید با وجود این که  
 روایات که بعضی دیگری ایشان را عذاب کند یا بی جنایتی ایشان را بدو زند  
 و این حدیث بر ایشان حجت است که إِنَّ اللَّهَ خَالِ الْجَنَّةِ وَخَلْوَاتِهَا  
أَهْلًا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَخَلِقِ النَّارِ وَخَلِقِ لَهَا أَهْلًا  
 و هم فی اصلا بآبائهم و بعضی از علمای بر آنست که مرجع این حدیث  
 حق است بر آنکه وی داند اگر وی تکذیب میگوید یا این آیه ای که در این حدیث  
 باشد از خلاف آن از وی داند از اهل و نوح و این قول را مسلمین مستقیم  
 نیست زیرا که چون روایت است که حق تعالی در روز قیامت  
 بر آنکه اگر ویرمال بودی زکوة ندادی یا فاسق که اگر وی نیز سی و نود

و ما در مفارقت افتد آنرا از تری نباشد و نیز ناصح شرع مقر است که تخلیه در آنست  
 جز شرک از آن باشد و چون شرک از وی یافت نشد حکم تخلیه وی چگونه توان کرد  
 و مذہب بعضی آنست که طفلان مشرکان در بهشت اند و گفته اند که ایشان چون  
 طاعت نکرده اند که مستحق ثواب باشند خدام اهل بهشت باشند و بعضی از علمای  
 اهل سنت میل بدین کرده اند و این سئوال را اصل مذہب معتاد است و بخدیجه  
 استدلال کرده اند که رسول علیه السلام در طفلان مشرکان گفت هُم خُدَّاءُ  
أَهْلِ الْجَنَّةِ و اگر این حدیث درست شود احتمال آنست که ایشان خدام اهل بهشت  
 یعنی اهل ایمان در دنیا و حدیث خود را مستجاب ندارد و مقول ایشان برین است  
 است و کاتر و وانز و غیره و خبری دیگر میگوید با وجود این که  
 روایات که بعضی دیگری ایشان را عذاب کند یا بی جنایتی ایشان را بدو زند  
 و این حدیث بر ایشان حجت است که إِنَّ اللَّهَ خَالِ الْجَنَّةِ وَخَلْوَاتِهَا  
أَهْلًا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَخَلِقِ النَّارِ وَخَلِقِ لَهَا أَهْلًا  
 و هم فی اصلا بآبائهم و بعضی از علمای بر آنست که مرجع این حدیث  
 حق است بر آنکه وی داند اگر وی تکذیب میگوید یا این آیه ای که در این حدیث  
 باشد از خلاف آن از وی داند از اهل و نوح و این قول را مسلمین مستقیم  
 نیست زیرا که چون روایت است که حق تعالی در روز قیامت  
 بر آنکه اگر ویرمال بودی زکوة ندادی یا فاسق که اگر وی نیز سی و نود

بودی بغض ناکرده عذاب کند بطریق اول باشد که گوید کی را که قلم تکلیف  
 زفته است بکفری که از وی صادر نشده عقوبت نکند و اگر گویند اللَّهُ اعْلَمُ  
بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ دلیل است بر نیت جناب است که مراد از الله اعلم  
 بما كانوا عاملین است که خدای دانند که ایشان در قیامت چه کنند  
 و بازگشت ایشان بچه باشد و هیچ یکی از این اقوال نیست که نه در آن نظر است  
 هست اما ازان وجه که مخالف است و اما حدیث معلوم است و اما متعارف  
 بحیث دیگر و چون هیچ یک موجب علم نیست مذہب استقیم است که درین  
 مسئله توقف کنند و نه بدخول بدست برایشان حکم کنند و نه بدخول دوزخ  
 مشدود و دیگر تکلیف مالا یطاق متکلمان اصحاب شافعی رضی الله عنہم و بسیاری  
 از دیگر مذہب بر آنند که روا باشد که حق تعالی بنده را چسبند و نماید که در وسیع  
 وی نباشد و خلاف این از معتزله یاد کرده اند و بیرون از معتزله جمع از اهل  
 حق اند اصحاب ابوحنیفه رضی الله عنہ و غیر هم مخالفت ایشان کرده اند و از  
 وجوهی که طایفه اول در جواب ازان یاد کرده اند یکی آنست که حق تعالی بنده را چسبند  
 که ابولیب با کفر میرود در آتش رود و ویرانجا میان می فرمونه ازین جواب تکلیف  
 مالا یطاق لازم می آید پسند و چه دیگر یاد کرده که فهم عوام از ادراک حقیقت آن  
 قائم آمد و چه گفته اند طایفه ایشان را و باید بجا یاد کردیم و معتزله چون بسند و با خلق  
 افحال بودند میان لاین عبارات بگفتند و جواب ازان همان گوید که در مسئله قدر

در مذہب  
 خداست  
 دانای است  
 بدانند  
 بدانند  
 بدانند

مسئله تکلیف  
 مالا یطاق

گفته است و اما آنانکه مخالفت این قول کرده اند از اهل حق نظیر ایشان درین  
مسئله غیر نظر معتزله است زیرا که معتزله از آن چه رو انمیدارند که عقلاً ازشت است  
و اهل سنت و جماعت بجملی متفق اند که عقل را در تحسین و تقبیح افعال حق جود  
مخل و مجال نیست پس ازین چه رو انمیدارند بلکه از آن وجه که حق تعالی  
گفته است که من بنده را تکلیف نکم الا آنچه در وسع وی باشد کلا یکلف الله  
نفسا الا وسعها و مقتضی شبهتی یا نظری ظاهر صریح ترک کردن روا  
نباشد و اگر آنها باین آیت استدلال کنند از قول حق تعالی و لا تحملنا  
ما لا طاقة لنا به جواب آنست که این دعائیت و مراد ازین آنست که در آخر  
از عذاب خود بر ما مننه که ما طاقت آن نداریم و اما آنکه تکالیف و شعور بر ما مننه  
چنانکه بر بنی اسرائیل نهادی تا معنی این قول مطابق معنی ما قبل است با و آنچه  
ایشان یاد کرده اند از قصه ابولهب قدرت و داعیه در استطاعت حجت نشاید  
درین مسئله زیرا که اعتبار در تکالیف شرعی بطایر با چه آنچه باطن جان است از ما بوده  
است و ظاهر حال آنست که عاقل ضابطه را چون چیزی بفرماید که در غیب مقهور  
نباود و ظاهر حال استطاع و مقدوری آن نه تکلیف ملایطاق تا به قاست  
بر بندگان بقضا و قدر معنیست بلکه تکلیف ملایطاق آن با که دیوانه بگمانند  
مطالب گردد یا آنکه زمین را بفرماید که پیاده بجز رود و یا نابینائی را بگوید که قرآن را  
برخوان و حق تعالی وعده داده است که من آنچه در وسع بندگان بنا بر ایشان ننهم و وعده

اولها ما  
کسب است  
از نفس  
اینچو کسب  
از تکلیف  
و علیها  
ما لا کسب  
و بر او باشد آنچه  
از بند ما  
و در حق  
و در حق  
و در حق  
و در حق

در حق تعالی  
و در حق تعالی  
و در حق تعالی  
و در حق تعالی

و در حق تعالی  
و در حق تعالی  
و در حق تعالی  
و در حق تعالی

وی حق است و مراد از ان این نوع است که گفتیم و مانعی تکلیف مالا یطاق ازین وجه کنیم پس  
 قول به تکلیف مالا یطاق برین وجه که کردیم روان باشد و آنچه ضرورت مسلمانان در آن  
 میدانست از اصول اعتقاد بر قانون کتاب و سنت ایراد کرده تا عوام مسلمانان ضایع  
 مانند آنچه از فهم ایشان دورتر یافت یاد نکرد و نظر بر فرموده رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ  
 وسلم کہ یخن معاشرا لانبیاء امرنا ان تکلم الناس علی قدر عقولهم  
 و سلف از بحث و تفتیش در اقاوین مبتدعه منع کرده اند و محیب بوده اند و احترام از  
 ازان کرده اند که شبهه بی ازان مسلمانان ساده دل تازه نشود بهترین است صحابه بودن اند  
 و توحید صرف ایمان خاص و یقین محض الشاکر بود و هرگز درین ابواب سخن نگفته اند و هیچ  
 شبهت پیرامون الشیان نگزیدند که فضل الله یوتیه من یشاء و حق  
 میدانند که درینچه گفتیم بسیار حقیقت داریم و از اصطلاحات یگان یگان احترام کردیم و حق  
 بنیاد ازین صلاح عامه مسلمانان بسیار از آنچه گفته خواستیم که تا گفته بودی اما از ان  
 آن پاک اعتقاد ان گذشته است و بکم ازین دل و دین مسلمانان درین زمان از مبتدعان  
 نکهتوان داشت و این خیانتی است که پیش از ما کرده اند و ما بار آن سیکشیم و انا نکر  
 منشاء سخن ایشان درین علم از مقولات فلاسفه است خود این نوع نه پسندند  
 اما امید است که پسند خدا تعالی باشد و در نظر عالمان ربانی آید و بر طالبان طریق  
 حق و سالکان سبیل سلامت مبارک گردد و هر که اتوفیق مساعدت نماید و  
 بر حقیقت آنچه درین صحیفه مودع است اطلاع یابد از اول مقرر کرد و در و مانع

ترجمه  
 بیان گسره  
 پیغمبر انیم مامور  
 شریفم که  
 سخن گویم  
 بام مردم بلا لاف  
 تا عقول ساده  
 مسلمانان  
 که جرم است  
 این فضا  
 تا از ان زمان  
 سبیل

و در یاد رسالت دین پیروی کرد و از ممالک بدعت و ضلالت بگریختن  
 وی شود و چون از مسلمانان شایسته عقاید وی در شریعت برگزیده نمایان  
 شد و در مسلمانان با او هم دست باه از خود بچگونگی عالم دین باقی شرع وی  
 و با چندین و ده باب فایده و طیب و تمکیم که حاصل نکند که در این  
 بدست نیارد که در از ممالک برماند و چنان با رسوم و عادات نوگرا  
 مشروح و امر مفروض شده و حکام این کشور را در اندانند  
 کتاب سنت بر نصایب او بنی تقدیم کند و در چرخ حق تعالی بر او حرام کرده  
 نکند و در چرخ حق تعالی مباح کرده و مشایخ و علمای این اقدار نماید  
 از معرفت قیامت موضع حسرت و ندامت و نوح و حیرت و غم تمام شود  
 و موازین استیجاب و سخن گویند پیش از پیش که رکن نیاید و اگر گویند و شب  
 بچشمش تارک شود اگر بلا بوی رسالت آنگاه عاید کردن حوائج  
 و اگر نعمتی بوی بجای آنکه شکر باید کرد نظر بنیاب بر سر و دوشی دارد  
 در خود در ابد انستی علوم ایمان و معرفت معالجه مسکن است  
 بود و در این رسا و ترسان و بار یک از این واقعه بر جان است  
 پوشیده نیست اما شکوایی و حزنی فی الله انی کشاید  
 نایب راه تحقیق و عقلها شناخت نه این مایه و آینه  
 بناد و ابدان آینه بنی است تو پندار و آید این است

این کتاب است که در این  
 در این کتاب است که در این  
 در این کتاب است که در این  
 در این کتاب است که در این

این کتاب است که در این  
 در این کتاب است که در این  
 در این کتاب است که در این

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و صلی الله علی محمد و آله  
 و سلم



بتدبیر آیات بنیات تو شنوا عقلها را از کند و زارت هو اصنافی کن جانها را از عا تو این جهان  
 یکجا گردان و لهار از زرق عادات آزاد تنها از قید شہوات و آرزو و ما دار مان دید ما از حجاب  
 خود بینی فخاص و سمع از غم غافلست مصفا یارب بر نظر رحمت آفت رسیدگان آخر زمان  
 در یاب به سابقه عنایات کار ایشان بساز احوال معاد از کید دشمنان فی برایشان شو اگر  
 و احوال معاش از مکاید دشمنان دینی برایشان گردان یارب این سبده برگزیده خود پادشاه  
 ابو بکر سجد زنگی را که بفضل تو میدوار است و بدت حیا او مدویست مسلمانان رو و جود او  
 بنظهار است مسلمانان را از نظر خود فرود گذار و فرزند و پیرایه منتهای امید و امان نیک  
 خوانان این دو دمان برسان این کتاب بر مسلمانان مبارک گردان سعی این درویش  
 سروسامان به قبول مقرون کن و این علم که بر بندگان محتاج تو نشر کرده در آخرت  
 دستگیر وی گردان و بر برین عقیدت از زنده دار و برین از دنیا بیرون بر و برین از کوشش  
 گردان و در محشر از سایه لوانو اجم صفا و خاتم انبیا تقدم محل کرامت و سناح فضل و شفقت  
 سابق برات عبودیت فرمایان حضرت ربوبیت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم  
 افضل الصلوة و اکرام الله است و علی آله و صحابه دور گردان انک انتم الکریم المنان

رب العالمین الصلوة علی نبیہ و آلہ  
 معین الطیبین الطاهرین

و نفسانی و حی  
 و استاذ کرامی  
 و بیعت  
 و بیعت من که  
 و یوسف  
 و بینامین ۲۰۰  
 بودند  
 باین نامه که تو کرد  
 من است از  
 و برین  
 و برین

# خاتمه

تقریظ خاتمه کلام جو اہر سبک غوامس بحسن معانی موج محیط نکتہ وانی ارسطو فطرت  
فلاطون شوکت اعنی خبا حضرت جاکیم میحی الدین صفا تخلص عبرت ادا م اللہ فیوضہ <sup>وہ بالخط</sup>

بسم اللہ الرحمن الرحیم

لالی ابدار عقائد توحید و رسالت و گوہر شہوار اعتراف تصادقت  
حد افرید کاریت کہ بر اظہر بکیتای و ثبات ذات بنی عباسی از بحر و کان  
لعل و مرجان و از خاک گل خندان شکفا پیدا و نقاد علم از لایہ گوہر علمید اب و تاب  
است بر یکم و صرف لم پیرایہ جو لیر بیان ثابتہ رنگ انار باہر بخشیند  
و از جلال آتش نقد کر مناسبتی آدم و زبا آتش لاطن جنم سے تو کاری رنگ  
صوت پاک ، تو تو آیش با زک و ن خاک ، تو دہی و تواری از اول سنگ  
آتش لعل آتش رنگ ، جهان جہان گوہر عفاید نمود و مینم  
گہا مقصود عقود ، نعوت نمود گہزای بہبود شار عدیست کہ شرح و شرح  
بچار جوہر شب چراغ کہ سرمد یافتہ چشم مازاغ چون آفتاب عالم تاب روشن  
و آیینہ مینفش آسارین بدلیل و خبر و جماع و قیاس سن آسین ارکان خاندون  
اعنی ضنفا را شدین و ارواح مبین امپستین ازین اربابہ عنقریب نام وین  
اصحاب و کالبنجوم واضح دلیل و علما آتش کا نبیاء بنی اسرائیل سجا

فیضش باعث درخشش کون و مکان و ابروگشش مهر جوهر اوزاد کن فکان  
 پر تو وجود و لمحه کرامت امو و اوست اتباع او در یتیم بے بها و انقیاد امر او  
 بجلی و ابی چه جوهر جوهر زخشان و چه گوهر گوهر ایمان از دست تجلیاتش را  
 شعله طور خوانم روا و انوار آتشش بر آید نور و انم بجایسه درخشان در درج پیمبر  
 سہاگشت پیشش خورشیدی، و انک لعلی خلق عظیم از کمال او استیت  
 ساطع و ہو علی الغیب بضنین از عجز آتش بر مانیت قاطع  
 و عقل زہ سپہ و از بہشت بہشت، بفت اخرتم از شش جہت این بار نوشت  
 کینچ حواس و چارگان و روح ایند بد و کون چون تو یک تن بہشت  
 صلی اللہ علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم اما پیروان گوہر خانہ خیر و شیر تان گوہر زای  
 کان ریحہ گوہر آگین باد آمارت افلاک از عقد گہرت و تمارت تغذات  
 خاک از عقد جوہر و تشریف ایمان گوہر اما فروع و اصول و تہذیب اسلام گہر  
 گرای تفعہ منقول است کہ در خزینہ ازلی و در دینہ لم یزلی جوہر جہتی یعنی  
 ایمان گوہر است اصل کہ ہمہ قدیم و اقرار صمیم را جوہر است بے مثل شاہد  
 رعنائی ایمان را روح آینه رونماست و پیش این عجز زہ زیبا سپند دل جان پیوستہ  
 مجرنا ہر گاہ بر معیار رضیہ و بر محک سنت سنیہ دست آید ہمانا جوہر فروبت  
 والا ناگوہر برود و تہذیب ازین سال فرخندہ منوال اینک درین مان کاسد و لو ان سد  
 دستی علم و عقاد و شایستگی تعرف بنیاد مفقود الاثر و کبریت احمر است

در چارسوی جهان بازار جهل و جهالت و سوق حق و حماقت با تنگ و طرراق  
 اگر می گوید خجسته جوهر محی علوم محسن فهوم جوهر آینه اہلیت آب ہر آمیت  
 سر و فرہرت تجارت صاحب تقوی و طہارت سخن سنج لطیف گو  
 زود فہم دقیقہ بدین سخن مکارم اخلاق شاہ عبدالرزاق صاحب المتخاصین ناظر  
 از تنگ نفس و تنزہ باطن در او ان سعید و خوب و عیان سعادت اسلوب  
 در عالم رویا بشرف ملاقات خضر پیکری مشرف برویت و کلام شدہ مستقیم  
 و مامور شد کہ ای ناظر بدین کہ این خجستہ جوہر عقائد سبب و دقت گوید تا وہا  
 مفتاح کنوز غیبی کلید دقایق الہی سلاک مروری شدہ و نظیر لہ ما  
 خجستہ سرمایہ نجات ابدی و ذخیرہ نعلاصی آخروی یعنی کتاب الجواب  
 معتقدات المعقدا المعروف بحقایق توحید و تالیف صدر عالم امام ذکری  
 علامۃ الوبی تالیف و لیا وارث انبیا صدر شریعت محی سائنہ قاضی  
 سلطان العلماء و المفسرین تاج المشائخ و المحدثین الملقب بشہاب التوحید و الایمان  
 شیخ الاسلام المسلمین مبین المعانی نعمان ثانی بر بیان الحقایق کشائف  
 الدقایق کیت پاک او ابو عبد اللہ و ہر سہا میسر فہم الہی الہی ہر سہا  
 تاج الدین ابو سعید حسن بن حسین بن یوسف توحیدی است و درین ۶۰۰  
 و شاید در شمار الہی ہر سہا توحیدی مرقوم رہا بخواب نمودندیدہ و بیج کوش  
 خیال باقیم ای خیالیہ خویشم از صنغای چندین سدا پیر و ختمہ اگرچہ این سہا ہر سہا

ماه معارضه حاشیه و بری از زیورناشیه است فاما بغازه ارای حاشیه رنگین  
 و خابندی حسیه تنزین شود بر آینه بر منصفه شهود و اریکه نمود جلوه گر آید و از ترا  
 الطباعی و نرکت اختراعی نور افروز دیده بصارت و سرور بخش چشم  
 نصارت خواهد شد پس بامجدیل القدر شاه صاحب موصوف به بحر زود  
 وصل لغات مشکاتی منجبه و سوسن شاه صاحب بختی اجماعت رنگین نمودند  
 با وجود کثرت اشغال سعی و افروزی متواضع کار برده از آرایش زین خوبی و از فائز  
 لباس محسوبی شاید کتاب را متجلی و تمای ساخته و این قطعه تاریخ الطباع چندین از نوک  
 قلم رقم بیدار رقم یکپایه توریث بکتاب معتبره ، ختم از طبع دل نشین آمد  
 سال طبعش که از دل عبرت ، پیشی شاه راه دین آمد

۱۲ ۸۷

# ت

قطعه تاریخ از خاکپای افاق و سر ابا مقصود شاه عبدالرزاق قادری تخلص ناظر	شکر خلاقیکه هست از نیت کرد
رامر کن بود عدم معدوم ساخت	مطمنش از تعجیب شاه رسل
دولت ایمان و دین مقصوم ساخت	جان فاکک و ست قدرتش
بهر ماجبل المستین مرقوم ساخت	شرع را از حکم قرآن و حدیث
زافت جهل و ریاسلوم ساخت	

<p>قصر دین را مستقل محکوم ساخت  از ائمه نظم دین منظوم ساخت  فرقه ناجی لقب موسوم ساخت  فقهای معتبر موسوم ساخت  بهر ما یکسرمه را موسوم ساخت  ثانی نعمان چه خوشتر قوم ساخت  غیر آن کار که حق نبرده ساخت  مکرش خود را عیبت نمود ساخت  قاری آن راه حق معلوم ساخت  کن در اتم خواندش فیه موسوم ساخت  قبل کجا بر شش زده ساخت  نیر سال سبع آن معلوم ساخت  معتبره معتقد موسوم ساخت</p>	<p>نیز از اجماع اصحاب کرام  بهر استحکامی دیوان دین  تا بعان چهار اصل شرع را  کان ائمه از قیاس و اجتهاد  مشکل این مسلمات دین که بود  از آن همه این یک کتاب الاجواب  شبهانی با نصیب از فیض آن  عالمش در دو سراسر ورشد  مسلمات مستندست اندران  سهل و آسان ترجمان تصنیف کرد  آنچه شایع بود مختلف العقید  همچو معلومات آن آگاه دل  زان بر آورده ز روشی الهی</p>
--	--

### ایضا

<p>تتم در شرح یک سال  پشت چشم سالی</p>	<p>تورپش عقاید اعظم  بهر تاریخ از دل ناظر</p>
--	---

## ایضا

گشت از طبع محشی مفتخر

بکتاب معتد فی المعتق

عاطش بشوید است آن راه بر

مژده باوای شایقانِ آخرت

گفت باقی اعتقاد معتبر  
۱۲۸۸

الطباع سال آن ناظر جو جست

## اشتهار

اطلاع داده میشود که این کتاب معتد فی المعتق مع

تورپشتی مطابق قانون بیست و پنجم ۱۸۶۴ عیسوی

بسیر بهتری نموده شد امید که از باب مطابعت و غیر

اجازت حق قصد طبع آن فرمایند

## العبد

سلطان محمود عفی عنہ







